

بروتراهاى جهان متحد شويد!



مسائل بين المللى

۱

فروردين - ارديبهشت
سال ۱۳۶۰

فهرست مقالات این شماره :

صفحه	عنوان	نویسندگان مقاله ها
۱۵ - ۳	علیه امپریالیسم ، در راه ترقی و پیشرفت اجتماعی	اریش هونگر
۲۳ - ۱۶	چرا امریکای لاتین طرفدار کاهشن تشنج است و چه کمکی مانع آنست ؟	انریکه رود ریگیس
۳۴ - ۲۴	سالهای ۸۰ دوره عقب افتادن جنگ خواهد بود یا ضامن صلح ؟	رومش چاندرا
۴۷ - ۳۵	نقش تحولات و انقلابات علمی و فنی در تکامل عمومی جامعه انسانی	احسان طبری
۶۰ - ۴۸	توسمه طلبی چین در آسیای جنوب شرقی	مسوان تخیون

۲۹۱

فروردین - اردیبهشت
خرداد - تیر
سال ۱۳۶۰

علیه امپریالیسم در راه ترقی و پیشرفت اجتماعی

همانطور که اطلاع داده شد (رجوع کنید به مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " شماره ۱۲ سال ۱۹۸۰) از بیستم تا بیست و چهارم اکتبر سال گذشته کنفرانس علمی بین المللی تحت عنوان " مبارزه مشترک جنبش های کارگری و آزاد بیخش ملی علیه امپریالیسم ، در راه ترقی و پیشرفت اجتماعی " در برلن برگزار گردید . ما باختصار برخی از سخنرانیهای راکه در کنفرانس ایراد گردیده در زیر درج میکنیم .

وحدت جریان های اساسی انقلابی را تحکیم بخشیم

اریش هونکر

د. بیراول کمیته مرکزی حزب
سوسیالیست متحد آلمان ،
صدر شورای دولتی جمهوری
د. موکراتیک آلمان

پیش از هر چیز من میخواهم رضایت خود را از اینکه در این کنفرانس برای نخستین بار دایره چنین وسیعی از نمایندگان برجسته احزاب کمونیست و کارگری و سایر احزاب انقلابی و جنبش آزاد بیخش ملی گرد هم آمده ابراز کنم . رفاقت و ستان عزیز ما از تمام قاره های کره زمین بدینجا آمده اند . آنها در شرایط بسیار متنوع و مشخص کشورهای خویش مبارزه میکنند و تجارب گرانبهایی گرد آورده اند . ما چه در اروپا ، آفریقا ، آسیای زندگی میکنیم یا در امریکا لا تین همه ما را یک هدف خیر خواهانسه متحد میسازد که عبارت است از نوسازی زیست جامعه بشری در سیاره ما و مبارزه در راه صلح و دموکراسی استقلال ملی و ترقی و پیشرفت اجتماعی .

کنفرانس نمایندگان سه جریان عمده انقلابی در دوران مابین سیمت سوسیالیستی جهانی ، جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری و جنبش آزاد بیخش ملی را متحد میسازد . این کنفرانس برای تبادل نظر و بیفکانه در باره بسیاری از مسائلی که در برابر همه ما مطرح میگردد و بیادراین یاد آن مرحله

مبارزه ما پدید میآید امکان فراهم میسازد . بدین ترتیب کنفرانس در عین حال پاسخگوی ضرورت تاریخی معینی نیز میباشد . زیرا تغییر و تحولات بین المللی بسرعت انجام میگیرد و اغلب رویدادها با سرعت شگفت انگیزی درین هم رخ میدهند و مسائل تازه زیادی بوجود میآورد . ما باید موضوع خود را نسبت باین مسائل معین سازیم ، آنها را تجزیه و تحلیل کنیم و نتیجه گیری نهائیم را بتوانیم به نود و نه های مردم پاسخ روشن بدیم و مبارزه در راه حل و فصل مسائلی را که مطرح میشود رهبری کنیم .

کنفرانس در آستانه شصت و سومین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر برگزار میشود .

این انقلاب نقطه عطفی در تاریخ جامعه بشری بود و سرآغاز تغییرات بنیادی گردید که از آن زمان به بعد اثرات خود را در سراسر کره زمین باقی میگذارد . پیروزی اتحاد شوروی و سایر کشورهای ائتلاف ضد هیتلری بر فاشیسم آلمان در جنگ جهانی دوم این پیروسه را بیشتر تسریع نمود . سوسیالیسم خطوط واقعی در سه قاره بدست آورد و شروع به کسب مواضع مستحکم در قاره چهارم نمود . جبهه های ضد امپریالیستی گسترده تر و نیرومند تر گردید . در دژهای سرمایه مبارزه در راه حقوق زحمتکشان و بخاطر منافع و هدفهای آنها علیه زورگویی انحصارها اعتلای چشمگیری یافت . این واقعیت که سیستم استعماری لعنتی امپریالیسم از هم فروپاشید در حقیقت وبه درستی دارای اهمیت تاریخی است . خلقهای افریقا ، آسیا و امریکا لاتین با رسنگینی را که سیستم استعماری برای آنها به ارث باقی گذاشته بود بتدریج بدور میافکنند و با مراحل تازه ای میگذارند . جریان پیشرفت اوضاع بین المللی را بدرجات هر چه بیشتری نیروهای تعیین میکنند که سیمای سیاره ما را بسود ترقی و پیشرفت در جهت رفاه و آسایش جامعه بشری تعیین میکنند .

این نکته بویژه حائز اهمیت است که مبارزه در راه صلح که در آخرین تحلیل همه چیز و از جمله موجودیت خلقها و آیند هتوام با خوشبختی آنها وابسته بدان است ، امروز از مواضع بی انداز مستحکم تری نسبت به گذشته انجام میگیرد . این موضوع را بویژه سالهای هفتاد به اثبات رسانیده اند . درست در قاره اروپا ، آنجا که طی قرن ماد و جنگ جهانی خانمانسوز و وقوع پیوست از هم گسیختن در ورتسلصل محتوم : جنگ - صلح - جنگ میسر گردید .

چنین است یکی از بزرگترین موفقیتهای تمام نیروهای ضد امپریالیستی و صلحدوست که قدرت روز افزون و سیاست پیگیر صلح اتحاد شوروی و سایر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی تکلیفگاه آنها بودند . هر قدر هم مقاومت امپریالیسم در برابر این موفقیت هاشدید باشد ، آنها هر انسانسی را که طرفدار از زمین بردن خطر جنگ جدید جهانی ، حل و فصل مسائل بین المللی مورد اختلاف با استفاده از راههای سیاسی و طرفدار صلح استوار و تحقق اصول همزیستی مسالمت آمیز میباید شد تشویق و ترغیب میکنند .

د رواقع هم جهان امروز جهانی نیست که دیر و وجود داشت . خلقهای ویتنام ، لاوس و کامپوچیا با پشتیبانی جنبش همبستگی د ر سراسر جهان بر تجاوز کاران و ارتجاع داخلی غالب گردیدند . پیروزی خلقهای آنگولا ، موزامبیک ، اتیوپی ، جمهوری دموکراتیک خلق یمن ، زیمبابوه و سایر کشورهای مبارزه برای استقلال و حق حاکمیت که به بهای گزافی بدست آمده سهم بزرگی د ر امر آزادی جامعه بشری است . اکنون مبارزه د ر راه بر طرف ساختن هر نوع بقایای ستم استعماری و سبقت ننگین آپارتیید گسترش بیشتری مییابد .

انقلابهای خلقی د ر افغانستان و ایران و نیکاراگوئه و گرنادا اتکیدههای مهم استبداد را ویران ساختند و راه آزادی را بروی مردم این کشورها گشودند . د ر برتقال و اسپانیا د یکتاتوری های فاشیستی نابود شدند ، رژیم ارتجاعی " سرهنگ های سیاه " د ریونان و ژگون گردیده است . مبارزه علیه رژیمهای ضد خلقی فاشیستی و نظامی فاشیستی د رسالوادور ، بلیوی ، شیلی و کوریه جنوبی نیروی تازه ای کسب کرده است .

طی سالهای اخیر هر چه بیشتر آشکار شد که خلقهاییکه آزادی و استقلال بدست آورده اند نیروی بین المللی پر قدرتی را تشکیل داده اند . جنبش کشورهای غیر متعهد هم بمعامل مهمی د ر سیاست جهانی مبدل شده است . این جنبش که از هدفهای ضد امپریالیستی آن ماهواره بطور فعال پشتیبانی کرده و میکنیم قاطعانه علیه امپریالیسم ، استعمار و نواستعمار و د راه صلح و برقراری میسستم عادلانه مناسبات بین المللی سیاسی و اقتصادی با حقوق برابر مبارزه میکند .

د ر کشورهای سرمایه داری علیرغم تمام پیش بینی های ایدئولوگ های بورژوازی مبارزه طبقاتی بهمیچوجه تضعیف نشده است . بیکاری جمعی ، تورم روز افزون و عدم اطمینان اجتماعی بسیار سنگینی بردوش زحمتکشان است . مبارزه د ر دفاع از آزادیهای دموکراتیک و گسترش آنها د راه صلح و امنیت بین المللی د ر این کشورها اشکال تازه ای بخود میگیرد و دامنه آن وسیعتر میشود . د ر ضمن هر چه آشکارتر میگردد که طبقه کارگر بمنزله نیروی عمده ترقی و پیشرفت اجتماعی د ر عین حال از منافع تمام زحمتکشان د فاع میکند و هر چه مشخص تر بمنزله نیروی متحد کننده خلق و ملت عرض اندام مینماید . میدانیم که پراتیک روزانه نوبه نو این اصل را تایید میکند که تغییر جامعه سرمایه داری یک ضرورت اجتماعی است .

امپریالیسم د ر تلاش خود برای متوقف ساختن پروسه انقلابی ، تثبیت عرصه حاکمیت و استثمار خود و بازگرداندن مواضع از دست رفته د ر آستانه سالهای هشتاد بمعمله متقابل شدید دست زد . این آخرین و د ر عین حال مستحکمترین نظام استثماری د ر تاریخ میگوید از طریق شی ر و بار و شی که کشورهای امپریالیستی و د ر درجه اول ایالات متحده امریکا از آن پیروی میکنند جنبش خلقها به

پیش بسوی صلح و ترقی را متوقف سازد . بدین ترتیب در آخرین تحلیل امپریالیسم میکوشد چرخ تاریخ را ، هر قدر هم که این اقدام بدون درونما باشد ، به عقب برگرداند .

بهین سبب مسئولیت مشترك مانسبت به آینده کره زمین افزایش مییابد . مایقین در ایسم که تبادل نظر و گفتوگو به وحدت نظر بیشتر نیروهای انقلابی و ضد امپریالیستی تمام قاره ها یعنی سوسیالیسم موجود ، جنبش بین المللی کارگری و جنبش آزاد بیخشی ملی در مبارزه برای آینده سعادت تمدن خلقها یاری میرساند .

فروپاشی سیستم استعماری امپریالیستی در زیر ضربات جنبش آزاد بیخشی ملی و متحد پسین طبیعی آن یعنی سوسیالیسم و جنبش بین المللی انقلابی کارگری را مهمترین دست آورد نیروهای انقلابی از هنگام پیدایش سیستم جهانی سوسیالیستی میدانیم . انقلابها ی آزاد بیخشی ملی بسبب تشدید هر چه بیشتر بحران عمومی سرمایه داری انجامید که تمام عرصه های زندگی اجتماعی را فرا میگیرد . بیداری سیاسی که تا کنون بیسابقه بوده است اینک دنیا ی سابق استعماری را فرا گرفتند است . بطوریکه میدانیم در کشورهای آزاد شده آسیا ، افریقا و امریکا لاتین مبارزه در اطراف مسئله انتخاب راه های رشد و پیشرفت جامعه اهمیت ویژه ای کسب میکند . تجربه نشان میدهد که سرمایه داری قادر نیست نه استقلال ملی این کشورها را از لحاظ اقتصادی تضمین نماید و نه وضع اجتماعی توده های مردم را بطور ملموس بهبود بخشد . مقتضیات عینی ترقی و پیشرفت با ابرام هر چه بیشتری به دگرگونی های بنیادی عمیق اقتصادی ، سوسیال و اجتماعی سیاسی باخصلت ضد سرمایه داری منجر میگردد .

جنبش کارگری انقلابی همواره مبارزه عادلانه خلقهای را که زیر یوغ استعمار قرار دارند جز استوار مبارزه انقلابی جهانی بشمار آورده است . کارل مارکس و فریدریش انگلس کبرای نخستین با رشقاوت کشورهای استعماری آن زمان را با شدت هر چه بیشتر محکوم کردند طبقه کارگر را با درک این نکته مجبور ساختند که مبارزه آن علیه یوغ سرمایه فقط هنگامی میتواند موفقیت آمیز باشد که در عین حال در جهت نابودی استثمار و استمگرمی بر خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته هم باشد . بنیاد گزاران کمونیسم علمی به نیروی فزاینده غلبه ناپذیری جنبش ضد استعماری و آزاد بیخشی اطمینان داشتند . آنها نخستین هدف مبارزات تمام نیروهای دموکراتیک در کشورهای استعماری و وابسته را بدست آوردن استقلال ملی محسوب میداشتند . در ضمن آنها تاکید میکردند که استقلال سیاسی هنوز بمعنای آزادی اجتماعی نیست . استقلال فقط وقتی میتواند بیانگر آزادی انسان باشد که در نتیجه دگرگونی های بنیادی اقتصادی و اجتماعی بی استواری برای آن بوجود آورده شود . این موضوع بویژه به اصلاحات ارضی را دیکال و همچنین پیشرفت نیروهای تولیدی مدرن و

معا صروهند ایستور هیری این پروسه مبوط میشود .

و ای . لنین خا طرنشان میساخت که : " در تاریخ پیشرفت انقلاب جهانی خلقهای مضم دیده مستعمرات . . . باید در مبارزه انقلابی و در جنبش انقلابی نقش بزرگی ایفا کنند و در این مبارزه با مبارزهٔ ماعلیه امپریالیسم جهانی در هم آمیزند " (۱) . هر گاه نظری به ده ساله های گذشته افکنیم مشاهده میکنیم که جنبش انقلابی کارگری و جنبش آزادی ملی علیه امپریالیسم و استعمار هر چه بیشتر با هم در آمیخته اند . هر دو آنها دارای منافع مشترک و دشمن مشترکی هستند و همین آنها را هر چه بیشتر بهم نزدیک میسازد . در این راه هنوز پیرد شواریهای معینی باید غلبه کرد و این — در شواریها بر طرف خواهد شد .

مبارزه مشترک بطور مد اوم تشدید میگردد و این واقعیت را امپریالیسم آشکارا احساس میکند . بهمین جهت میکوشد بانواع وسائل خیانت تاریخی خود را که مسبب عقبماندگی و فقر در بخش بزرگی از کره زمین گردیده برده پوشی نماید . تیزی کارانه امپریالیسم در باره اینکه گویا " مسئولیت برای تمام رویدادها و جنایات یکسان است " نمیتواند این واقعیت را بپوشاند که فقط امپریالیسم پیاسخگوی پی آمده های بردگی و استثمار قرون در مستعمرات سابق آمنت . فقط امپریالیسم مسئول گرسنگی ، فقر ، بیسواد ی ، و هر نوع ستم اجتماعی ملی و نژادی است .

از آنجا که نمونه سوسیالیسم در انظار خلقهای کشورهای آزاد شده در افریقا ، آسیا و امریکای لاتین نیروی جاذبه روز افزونی کسب میکند سرمایه انحصاری بین المللی در این مناطق از تمام وسائل برای مداخله در امر داخلی کشورها ، فشار اقتصاد ی و خرابکاریهای ایدئولوژیک استفاده میکند . ولی خلقهای اکثر کشورهای تجربه تلخ خود آموخته اند که سرمایه داری رانه امید ، بلکه دشمن خود بدانند . آنها عشق و علاقه به عدالت و زندگی شایسته انسان و صلح راهر چه بیشتر با سوسیالیسم ارتباط میدهند .

بهمین علت است که امپریالیسم ضربه عمده خود را متوجه کشورهای سوسیالیستی ، سوسیالیسم موجود و جنبش کمونیستی جهانی میکند . بطوریکه میدانیم امپریالیسم در مبارزه علیه طبقه کارگر کشورهای پیشرفته صنعتی آنتی کمونیسم جنگ طلب و آنتی سوسیالیسم را با تبلیغات آشتی طبقاتی واهی یعنی با اصطلاح شراکت اجتماعی تلفیق میکند . جالب توجه است که اکنون امپریالیسم با شدت بیشتری این تیز را در آن کشورهای افریقا ، آسیا و امریکای لاتین که وابسته به سرمایه داری هستند تبلیغ نمود و اشاعه میدهد .

ارگانهای تبلیغاتی سرمایه برای کشورهای فیکه در آنها تغییر و تحولات انقلابی در جریان است

در درجه اول ایدئولوژی سوسیالیسم با اصطلاح آزاد و بشرد و ستانه را وصف و تصحید میکنند . و لسی حامیان این سوسیالیسم در هیچ جا هنوز هیچ سوسیالیستی نساخته اند . سوسیالیسم بطور واقعی در کشوری وجود دارد که تئوری علمی مارکس ، انگلس و لنین که از اهمیت جبهانشمول برخوردار است در آنجا بطور پیگیر و با موفقیت تحقق میابد .

تزه‌ای بورژوازی و ماژوریتی در باره با اصطلاح ابر قدرت ها و کشورهای فقیر و غنی هم برای مشوب کردن ان هان عمومی است . وظیفه این تزه‌استتار علل حقیقی استثمار استعماری و نواستعماری وجداساختن نیروهای مترقی افریقا ، آسیا و امریکای لاتین از دیگر نیروهای انقلابی معاصر است . میکوشند آنها را متمایل به همکاری با امپریالیسم نمایند ، در حالیکه چنین همکاری فقط به ضرر آنها میبود . این تزه‌ها برای آنست که انظار جهانیان را از اینکه در با اصطلاح کشورهای غنی سرمایه داری فقیر و غنی و مستغرو مستمکش وجود دارد منحرف سازند .

محافل معینی از این میترسند که مبادا درگیریهای اجتماعی بانقلاب سوسیالیستی مبدل گردند . این محافل میکوشند علاقه خلقها به تحولات بنیادی را مست کنند ، و نظر مردم را بسعه اصلاحاتی متوجه میسازند که بنا به گفته آنها " یگانه راه خروج واقعی " از عقب ماندگی و ظلم و ستم است .

بورژوازی امپریالیستی و ایدئولوگهای آن در حال حاضر برای آنکه پروسه تشکل آگاهی ملی کشورهای ازبند رسته را فاقد سمت ضد امپریالیستی نمایند به همه چیز متوسل میشوند و میکوشند ملتها و خلقها و قبائل را در نقطه مقابل هم قرار داده و آنها را به برخورد و درگیری بکشاند ، تا بدین ترتیب آنها به سیاست امپریالیستی " نفاق افکن و حکومت کن " ادامه داده و تاثیر متقابل نیروهای ضد امپریالیستی را تضعیف نمایند .

امروز هم مانند گذشته مناسبات متقابل با حقوق برابر میان کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه داری و کشورهای افریقا ، آسیا و امریکای لاتین که از طرف سرمایه داری استثمار میشوند نمیتواند وجود داشته باشد . هیچ تئوری با اصطلاح وابستگی متقابل هم قادر به تغییر این واقعیت نیست . در مناسبات اقتصادی که سرمایه داری تحمیل میکند آنها که از لحاظ اقتصادی نیرومند تر میباشند ، کشورهای ضعیف تر را استثمار میکنند . ماهیت اصلی مسئله هم بنظر ما همین است .

ایدئولوگ ها و سیاستمداران امپریالیسم مرتبا تئوریهای تازه ای وضع میکنند که بحسبسته و مشاجره بسیاری برپا میسازند ولی به جریان امریکی نمیروانند . زیرا هدف این قبیل تئوریهافقط استتار " وابستگی های نابرابر میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای افریقا ، آسیا و امریکای لاتین است " .

بعقیده مابحث های تجریدی درباره " اختلاف میان شمال و جنوب " ، " تضاد آشتی ناپذیر میان کشورهای غنی و فقیر " ، " تضاد های میان کشورهاییکه نفت صادر نمیکند با کشورهای صادر کننده نفت " ، " شکاف عمیق میان کشورهای صنعتی پیشرفته و کشورهای در حال رشد " هم بجائی نمیرسد . مبارزه در راه برقراری نظم جدید اقتصادی بین المللی جز " ارگانیک تمام مبارزات ضد امپریالیستی است . در واقع بهمین سبب نوسازی مناسبات اقتصادی در جهان مربوط بتمام انقلابیون است . نیروهای مترقی افریقا ، آسیا و امریکای لاتین وجنیش کارگری انقلابی در دژهای سرمایه انحصاری و کشورهای سوسیالیستی بهمین منظور مبارزه میکنند .

بطوریکه تجربه نشان میدهد کشورهای افریقا ، آسیا ، و امریکای لاتین در مبارزه در راه استقلال اقتصادی خود بدو شک با سیاست نواستعماری امپریالیسم برخورد میکنند . امپریالیسم باشیوه های تازه و پرنرمش میکوشد مانند گذشته آنها را در وابستگی نگهدارد و برای خود تا مدت درازی امکان غارت منابع مواد خام واستثمار نیروی کار ارزان راتامین کند ومیکوشد کنترل بازار مصرف وفروش راهبرای خود تثبیت نماید . در ضمن در شرایط کنونی امپریالیسم بیش از هر زمان دیگری صد و سرمایه راترجیح میدهد . فقط طی دوران سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ حجم مطلق صد و سرمایه به کشورهای آزاد شده سه برابر گردیده است .

در واقع این سیاستمداران ایالات متحده امریکا و جمهوری فدرال آلمان هستند که بطوریکه میدانیم مهمترین تکیهگاه رژیم نژاد پرست جمهوری افریقای جنوبی وتجاوزکاران اسرائیلی میباشد ویکسی امکان نمیدهد از لحاظ حجم باصطلاح کمک برای پیشرفتی که میدهند بر آنها پیشی بگیرد . ولی درباره انتقال سود روز افزون از این کشورها آنها مهرسکوت بر لب میزنند ، اگر چه بدین ترتیب سالانه از ۵۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار بجیب خود میریزند . این مبلغ بحیزان زیادی از حجم کسب سرمایه دولتی و خصوصی که باین کشورها صادر میشود بیشتر است .

قراردادهای بسیاری هم که بطور مثال میان کشورهای جامعه اقتصاد اروپا وبسیاری از کشورهای افریقا ، حوضه کارائیب ومنطقه اقیانوس ساکن انعقاد یافته مسائل را حل نمیکند . ماهیت این قبیل قراردادها در این خلاصه میشود که وابستگیهای پیشین حفظ گردد ، حتی اگر آنها برخی از نیازهای کشورهای در حال رشد را هم در نظر بگیرند . بهمین سبب اکثر این کشورها نمیتوانند ببینند که این قبیل قراردادها نمیتواند جایگزین نوسازی بنیادی مناسبات اقتصادی بین المللی بر پایه های دموکراتیک و برابری حقوق گردد .

طبق پیش بینی های بانک بین المللی پیشرفت و عمران در سال ۱۹۹۰ در آمد متوسط سرانه اهالی در کشورهای در حال رشد ۲۰ بار کتر از درآمد متوسط در کشورهای پیشرفته صنعتی

سرمایه داری خواهد بود . طبق همان پیش بینی در کشورهاییکه درآمد های متوسط بویژه خیلی کم است این شاخص تقریباً ۴ بار خواهد بود . اگر در سال ۱۹۷۵ از ۲۱ میلیارد نفر ۸۰۰ میلیون نفرشان در فقر مطلق زندگی میکردند ، در سال ۲۰۰۰ طبق ارزیابیهای موجود تعداد آنها به ۱۳ میلیارد نفر خواهد رسید . در اوایل سال ۱۹۸۰ قرض کشورهای در حال رشد به کشورهای خارج بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار بود .

در جمهوری دموکراتیک آلمان فراخوان مصرانه دوست و رفیق مافیدل کاسترود رکنفرانس سران کشورهای اول کشورهای غیر متعهد در هاوانا که طی آن گفته شده بود : " باید در راه نظم و اتمام اقتصاد بین المللی که همه در آن برنده خواهند بود مبارزه کرد " مورد توجه قرار گرفت . مابا قاطعیت کامل از خواست محدود ساختن سرمایه انحصاری بین المللی و احترام به منافع ملی کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین در این رشته هم پشتیبانی میکنیم . بنظر مایازد همین اجلاس و ویژه سازمان ملل متحد که بمسائل مشخص نظم نوین اقتصادی بین المللی و تهیه و تدوین استراتژی سازمان ملل متحد در سومین دهساله پیشرفت اختصاص داشت دارای اهمیت فراوان بود . در ضمن بطور نمایانی تایید شد که موضع نیروهای مترقی در کشورهای آزاد شده از استعمار در کشورهای سرمایه داری در مسائل مربوط به مبارزه مشترک علیه نواستعمار با نقطه نظر کشورهای سوسیالیستی تطابق میکند .

امپریالیسم با توسل به شیوه های ظریف نواستعماری بهیچوجه از توسعه طلبی و هژمونیکسم که با توسل به زور و فشار و شانناژ اعمال میکند دست برنمیدارد . در فاصله سالهای ۱۹۴۶-۱۹۷۵ فقط ایالات متحده امریکادر ۲۱۵ مورد مداخله نظامی دست زد و یا به استفاده از نیروی نظامی از جمله چندین بار به استفاده از سلاح هسته ای تهدید کرد .

بمنظور سرنگون ساختن دولت های انقلابی دموکراتیک باشدت هرچه بیشتری شیوه های خرابکاری از جمله خرابکاری اقتصادی ، خرید و فروش سازمان یافته انسانها و عملیات تروریستی مورد استفاده قرار میگردد . بدین ترتیب قصد دارند وضع بی ثباتی سیاسی و بهانه برای جنگ های اعلام نشده بوجود آورند (مانند جنگی که علیه افغانستان انقلابی جریان دارد) ، یا آنکه بهانه برای مداخله مستقیم نظامی پیدا کنند ، همانطوریکه از قرار معلوم امریکای خیال دارد در منطقه خلیج فارس به آن دست بزند . واقعیات توبه نو ما را معتقد باین میسازند که امپریالیسم از لحاظ ماهیت خود تجار و زکار باقی میماند .

پس از پایان جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵ بیش از نود کشور مستقل بوجود آمده که پیوسته استعمار امپریالیستی را برای همیشه بدور افکنده اند . این کشورها در معرض بین المللی

در مبارزه در راه صلح ، امنیت و خلع سلاح سهم بسیار مهمی دارند . ما با احترام فراوان فعالیت‌های گوناگون این کشورها را تعقیب میکنیم و از آنها پشتیبانی بعمل می‌آوریم .

صلح استوار و بر طرف ساختن خطر جنگ جهانی هسته ای در جهت منافع حیاتی تمام خلقهاست . کشورهای سوسیالیستی نیازمند صلح میباشند تا بطور موفقیت آمیز به ساختمان جامعه نو ادامه داده و سیاست خود را برای خیر و رفاه مردم بمرحله اجرا در آورند . تمام نیروهائی که در راه آزادی ملی مبارزه میکنند نیازمند صلح هستند ، زیرا مبارزه آنان را تسهیل میکند . صلح عالیترین نعمت جامعه بشری میباشد .

این واقعیت که محافل امپریالیستی معینی ، در درجه اول در ایالات متحده امریکا و جمهوری فدرال آلمان مشی افزایش تسلیحات ناتو و مسابقه تسلیحاتی را تشدید میکنند نمیتواند باعث نگرانی نشود . آنها برای بدست آوردن برتری نظامی برسوسیالیسم تلاش میکنند و همین خطر مستقیمی برای صلح بوجود می‌آورد . فقط در سال ۱۹۸۰ هزینه‌های نظامی مستقیم ناتو رقم بزرگی در حدود ۲۰۰ میلیارد دلار را تشکیل میداد . کشورهای ناتو با اعتباراتی که بمنظور تحقق ۱۸ برنامه درازمدت مد ریزه کردن تسلیحات اختصاص داده اند رویهمرفته ۳۰۰ میلیارد دلار برای هدفهای نظامی بمصرف خواهند رساند .

ایالات متحده امریکا برای هدفهای امپریالیستی خود تا اوایل سالهای هفتاد در خارج از کشور ۴۲۹ پایگاه نظامی بزرگ و ۲۲۹۷ پایگاه کوچک ایجاد کرده است . امریکا در حال حاضر این سیستم پایگاه هارا گسترش میدهد . از هر چهار فرد ارتشی امریکائی امروز یک نفر خارج از ایالات متحده امریکا خدمت میکند . رئیس جمهوری امریکا چندین منطقه جهان ، از جمله مناطق نفت خیز را " عرصه منافع ملی " ایالات متحده امریکا اعلام داشت و تهدید کرد که برای دفاع از آنها نیروی نظامی بکار خواهد برد .

ما با قراردادهائی که ناگهانی بتصویب رسیده باشند سروکار نداریم . این گامهای خطرناک ، بیشتر برای نقشه های درازمدتی است که در برنامه درازمدت واشنگتن بمنظور مسلح ساختن ناتو و رقبا خطرناک بروکسل در باره استقرار سلاح هسته ای و موشک در اروپا با زتاب مییابد . ایالات متحده امریکا طبق هدف معینی گذار از سیاست کاهش تنش به رویارویی راتحقق میبخشد ، و این مشی است که میخواهد آنها را به تمام بلوک ناتو تحمیل کند .

" استراتژی هسته ای جدیدی " که از طرف رئیس جمهوری امریکا اعلام گردیده خطر جنگ هسته ای را به میزان زیادی افزایش میدهد ولی آنچه مردم میخواهند و در راه رسیدن بدان میکوشند تامین صلح در سراسر جهان و خلع سلاح است نه اینکه هر چه بیشتر اسلحه و انواع جدید تر اسلحه

داشته باشند .

در جامعه سوسیالیستی کسی نیست که از تسلیحات سود و منفعتی حاصل کند . صلح و سوم - سیالیمم از لحاظ ماهیت خود یکی هستند . ابتکارات گوناگون اتحاد شوروی ، جمهوری دموکراتیک آلمان و سایر کشورهای پیمان و رشود رجعت حل و فصل مسئله کلیدی که بسیاری از مسائل دیگر در عرصه بین المللی وابسته بدان میباشند بر این گواهی میدهد . من پایان بخشیدن به مصابقه تسلیحاتی و تکمیل کاهش تشنج سیاسی با خلع سلاح را در نظر دارم .

ما طرفدار تقلیل تدریجی نیروهای مسلح و تسلیحات بر پایه اصل برابری و امنیت یکسان هستیم . پیشنهادات کمیته سیاسی مشورتی کشورهای شرکت کننده در پیمان ورشو که در ماه مه سال ۱۹۸۰ ارائه گردید پاسخگوی این اندیشه است . جمهوری دموکراتیک آلمان تمام و کمال از یادداشتی که تحت عنوان " در راه صلح و خلع سلاح ، در راستای تضمین امنیت بین المللی " اتحاد شوروی در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد انتشار داد پشتیبانی میکند .

امپریالیسم برای آنکه از بیکار آزاد بپخش خلقها مانع بعمل آورد بهرکاری دست میزند و از نیروهای انقلابی حفظ وضع موجود را بمنزله شرط مقدم کاهش تشنج و همزیستی مسالمت آمیز طلب میکند . ولی حفظ استثمار و تبعیض بین المللی که سرمایه موجد آنهاست نمیتواند به صلح خدمت کند . مبارزه خلقها در راه آزادی و تعیین سرنوشت ، در همین حال مبارزه در راه تفاهم متقابل میان خلقها و در راه صلح است و بهمین سبب کشورهای سوسیالیستی همواره از تمایلات عادلانه آنها پشتیبانی خواهند کرد .

بدیهی است که چنین وضعگیری هیچ وجه مشترکی با صدورانقلاب ندارد ولی ما با همین قاطعیت با هر نوع صدور ضد انقلاب هم مخالفیم .

چنانکه از قدیم رسوم است دروغ در باره " خطر از شرق " و اینکه گویا از طرف اتحاد شوروی و پیمان ورشو خطری برای غرب وجود دارد برهان و برائت تدارکات مادی و روانی امپریالیسم بوده است . افشای این " دروغ قرن " را ما جز " جدائی ناپذیر مبارزه در راه صلح بشمار میآوریم . هرگاه رهبری کنونی پکن از سیاست سیطره جویانه ضد شوروی پیروی نمیکرد قدرت نیروهای صلح دوست روی زمین خیلی بیشتر از اینها بود . همیاری امپریالیسم و سیطره جویان پکن خطری برای صلح در سراسر جهان است . این سیاست با منافع خلقها و از جمله البته مردم چین متضاد است .

در مبارزه علیه مصابقه تسلیحاتی هدفهای اساسی سوسیالیسم موجود و جنبشهای بین المللی کارگری و آزاد بپخش ملی بوجه بسیار زیادی با هم در میآمیزند . تاثیر متقابل آنها به ایجاد تغییرات

هرچه بیشتر رتنا سب نیروهای بین المللی بسود صلح د رروی سیاره ما و بسود د موکراسی و ترقی اجتماعی کمک کرده است .

ما گواه چگونگی تشدید مقاومت د ر کشورهای سرمایه داری علیه سیاست امپریالیستی مابقیه تسلیحاتی و خطری که برای صلح دارد ، هستیم . اعتراضات شدید علیه بمب نوترونی ، علیه قرار بروکسل د باره موشکها و اقدامات ناتو نشان میدهد که زحمتکشان این کشورها هرچه روشنتر آسود های خانمان براندازد یوانگی مابقیه تسلیحاتی را که وسیله طبقه حاکمه بشدت د نبال میشود ، د رک میکنند و با قاطعیت بیشتری علیه آن اعتراض میکنند .

تعداد هرچه بیشتری از کشورهای و از جمله جنبش کشورهای غیر متعهد خواستار کاهش تشنج و خلع سلاح میباشند . د ریازد همین اجلاسیه ویژه سازمان ملل متحد ارتباط مستقیم خلع سلاح همگانی با ایجاد امکانات برای پیشرفت برپایه استقلال اقتصادی و عدل و بستیگی به امپریالیسم بارها تاکید گردید .

مبارزه د ر راه ایجاد مناطق فاقد سلاح هسته ای اینک از هر زمان د یگری میرمتر شده است . به اهمیت خواستهای مربوط به غیرنظامی ساختن اقیانوسها و تبدیل آنها به منطقه صلح افزود ه شده است . استراتژی جهانی تجاوزکارانه امپریالیسم کشورهای خاور نزدیک و خاور میانه را تهدید میکند . میلیتاریزه کردن مناطق وسیعی از اقیانوس هند تضاد آشکاری با منافع حیاتی خلقهای این منطقه دارد و امنیت کشورهای سوسیالیستی را تهدید میکند .

همزیستی مصالمت آمیز ، کاهش تشنج د ر جهان و همچنین محدود ساختن تسلیحات و خلع سلاح آلترناتیو د یگری ندارند . کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی بطور استوار از ادامه این سیاست پشتیبانی میکنند . چنانکه میدانیم کاهش تشنج د رساله های هفتاد بطور موفقیت آمیزی پیشرفت میکرد و قدرتیهای خود را با ثبات رساند . مبارزه د ر راه آن د رایند ه هم آسان نخواهد بود و موفقیتها خود بخود بدست نمیآیند . هر قدر جنبه افراد همفکری که از صلح و خلع سلاح دفاع میکنند گسترده تر باشد و هر قدر نیروهای صلحدوست مشترکا بطور همبخش تری مبارزه نمود و با سیاست تجاوزکارانه امپریالیستی قاطعانه تر بمقابله برخیزند همانقدر امکانات تامین صلح استوار و وسیعتر خواهد بود .

هرگاه بواقعیات چنانکه هست توجه شود که ما معلوم میگردد که جامعه کشورهای سوسیالیستی د ر حال و فصل مسائل مهمی که د برابر جامعه بشری قرار گرفته تاثیر عظیمی دارد . هر چه بیشتر سوسیالیسم برتریهای سازمان اجتماعی عمیق بشرد و ستانه خود را آشکارا میسازد بهمان اندازه با ثبات بیشتری پیشرفت میکند و بهمان اندازه تاثیر بین المللی آن تشدید میگردد . بطوریکه تجربه ، و از جمله تجربه حزب سوسیالیست متحد آلمان و جمهوری د موکراتیک آلمان نشان میدهد انقلاب سوسیالیستی

عبارت است از پروسه تاریخی دگرگونیهای بنیادی اجتماعی و اقتصادی. ماد و ثما همراه پیشرفت خود همواره درک میکردیم که مسئله اساسی هر انقلابی مسئله حاکمیت است. این مسئله در جمهوری دموکراتیک آلمان تحت رهبری حزب سوسیالیست آلمان بطور بارزگشتناپذیر بر مبنای طبقه کارگر و متحدین آن حل و فصل گردید. ماهیچگاه از تحکیم و دفاع اطمینان بخش حاکمیت کارگران - دهقانان بساز نه ایستاده ایم. این حاکمیت زیربنای موفقیتهای ما بوده و همت.

جمهوری دموکراتیک آلمان در عین آنکه با همبستگی نزدیک با اتحاد شوروی و سایر کشورهای برادریات به پیشرفت خود ادامه میدهد، به یکی از نقاط اتکاء صلح در اروپا مبدل شده است. در کشور ما نیز زندگی درستی این نتیجه گیری را تأیید کرد که فقط سوسیالیسم میتواند تامين اجتماعی، افزایش رفاه و بهر روزی، برابری حقوق مرد و زن و سطح عالی تحصیلات برای تمام کودکان را تضمین نماید. در کشور کارگران و دهقانان دموکراسی سوسیالیستی بطور مداوم بسط و تکامل مییابد. هیچکس نمیتواند منکر این گردد که موفقیتهای سوسیالیسم در مبارزه با امپریالیسم دارای اهمیت تاریخی است. در نتیجه پیروزی که در مبارزات آزاد بیخشم بدست آمده در یک سلسله از کشورهای حاکمیت و نشی انقلابی نو برقرار گردید. در این کشورها ملی کردن وسائل اساسی تولید و سازماندهی آن بسود مردم آغاز گردیده است.

برای ما مارکسیست ها - لنینیست ها ما به رضایت خاطر است که نیروهای انقلابی این کشورها اصول اساسی سوسیالیسم علمی را فرامیگیرند و تحت رهبری احزاب انقلابی و پیشرو به پیشرفت سوسیالیستی گام می نهند. آنها هم اکنون در بر طرف ساختن بین آمد های استعمار و تحقق حقوق انسانها در امر کسب تحصیل، کار و احترام به ارزشهای انسانی بموفقیت های چشمگیری نائل آمده اند. همکاری متقابل تمام نیروهای ضد امپریالیستی بتمامین و مداومت موفقیت آمیز پروسه انقلابی در این کشورها کمک میکند. در ضمن اتحاد و همکاری اتحاد شوروی و سایر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری بین المللی عملا صحت خود را با ثبات رسانید. همکاری احزاب، تبادل تجربه و عقیده در مسائل استراتژی و تاکتیک هم درستی خود را ثابت کرده اند.

بطوریکه میدانیم کشورهای اتحاد جماهیر سوسیالیستی به کشورهای مترقی کمک میکنند و این کمک، کمک انترناسیونالیستی است. آنها از لحاظ سیاسی و میزان روزافزونی از لحاظ اقتصادی علمی و تکنیکی از این کشورها پشتیبانی بعمل می آورند. ولی سهم سوسیالیسم در حل مسائل این کشورها خیلی بیشتر و مهمتر است. قدرت زیاد و افزایش نفوذ سوسیالیسم موجود در عرصه بین المللی حرص و آرزوی امپریالیسم بحاکمیت بر جهان را محدود میسازد. بدین ترتیب دایره عمل کشورهای در حال رشد گسترش مییابد. همکاری کشورهای سوسیالیستی با کشورهاییکه از پیوستن آنها استفاده یافته اند

برپایه موازین حقوق بین المللی مانند احترام به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ، عدم مداخله در امور داخلی ، برابری حقوق و سود متقابل استوار است .

برهنگان روشن است که مسئله دارا بودن کارهای با تخصص عالی برای عرصه های مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی یکی از مسائل بسیار مهم پیشروی کشورهای آسیا ، افریقا و امریکا لاتین در راه ترقی اجتماعی است . به همین سبب با در نظر گرفتن منافع بنیادی این کشورها مابه آماده ساختن کارهای ملی زیاد اهمیت میدهم . در حالیکه کشورهای سوسیالیستی برای پرورش و آماده ساختن روشنفکران ملی در کشورهای در حال رشد کمکهای بیشانیه ای ابراز میدارند . کشورهای امپریالیستی با جلب تعداد بیشماری از متخصصین خارجی به گنجینه معنوی آنها زیان وارد میسازند .

بطوریکه در برنامه حزب سوسیالیست متحد آلمان خاطر نشان میگردد حزب ما بطور فعال به تحکیم اتحاد نزدیک جمهوری دموکراتیک آلمان با خلقهای افریقا ، آسیا و امریکا لاتین که علیه امپریالیسم و نواستعمار مبارزه میکنند یاری میرساند . حزب ما با این خلقها مناسباتی برپایه دوستی و سود متقابل برقرار میسازد و به همکاری نزدیک و همبستگی با این کشورها کمک میکند . هم اکنون کشور ما با ۸۷ کشور افریقا ، آسیا و امریکا لاتین دارای مناسبات دیپلماتیک است . از سال ۱۹۷۱ پس از عهد با این کشورها بیش از ۳۵ قرارداد دولتی و موافقت نامه های بین دولتها و بین موسسات در سطح وزرا ، باضا ، رسیده است . این اسناد پایه های متین مذاکراتی برای تعمیق مناسبات متقابل مشحون با روح دوستی ، اعتماد ، همکاری و همبستگی در مبارزه مشترک در راه صلح ، علیه امپریالیسم و در راه ترقی اجتماعی است .

امروز برهنگان معلوم است که جمهوری دموکراتیک آلمان برای همیشه با گذشته امپریالیسم آلمان قطع ارتباط نموده و با موفقیت مناسبات دوستانه و با حقوق برابر با کشورهای افریقا ، آسیا و امریکا لاتین را گسترش میدهد .

چرا امریکای لاتین طرفدار کاهش تشنج است و چه کسی مانع آنست

انریکو رود ریگس

عضو کمیته اجراییه ود بیرکمیته مرکزی
حزب کمونیست اورگوئه

مسئله همزیستی مسالمت آمیز واقعا هم يك مسئله جهانی است . کشور ، دولت ، خلق و طبقه ای نیست که بتواند اعلام کنند که این مسئله بدانها مربوط نمیشود . طبیعی است که امریکای لاتین هم با این مسئله بیگانه نیست . درباره این مسئله همانند سایر مسائل بنیادی دوران ما و نقطه نظریه وجود دارد : نظریه بورژوازی حاکم و لیگاریشی (آنها میگویند که جنگ در اروپا یا آسیا برای کشورهای منطقه به منیع سود ود آمد اضافی میدل میگردد) و نظریه طبقه کارگر و سایر قشرهای پیشرو جامعه که بیانگر منافع حیاتی و تاریخی خلقها هستند .

نخستین جنگ جهانی و ویژه انقلاب اکثر این رویداد بزرگ تاریخی که در جریان آن وقوع پیوست اثرات عمیقی در احوال و روحیه محافل وسیع اجتماعی و سیاسی قاره باقی گذاشت . بسیاری از احزاب سوسیالیست آن زمان علیه جنگ امپریالیستی بودند و برخورد نسبت بدان موضوع جری بحث های شدید ، حتی در جنبش سندیکائی شد که تازه ایجاد گردیده بود . انقلاب پرولتری در روسیه موجب پیدایش احزاب کمونیستی در بسیاری از کشورها گردید و این احزاب جنگ امپریالیستی را با قاطعیت محکوم کردند .

بعد ها ، هنگامیکه سرمایه داری پس از این فاجعه جهانی با اصطلاح بخود آمد ، امریکای لاتین به مخرصه درگیریهای مسلحانه ای میدل شد که مسبب آنها امپریالیسم بود . چند نمونه لا زماست ؟ بطور مثال جنگ چاک (سالهای ۱۹۳۵-۱۹۳۲) میان بلیوی و یاراگوئه ، که در نتیجه برخورد منافع انحصارهای نفتی امریکائی و انگلیسی پدید آمد و یار برخورد هائی از این قبیل میان سایر کشورها (۱)

۱ - مشروح ترد درباره این موضوع در مقاله لاهورد ه تحت عنوان " امپریالیسم ود رگیری های مرزی " سخن رفته است . مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " شماره ۱۱ ، ۱۹۷۸ .

مردم این منطقه با وضوح کامل یقین حاصل کردند که ملت تمام این درگیریهای نظامی مانورهای امپریالیسم است .

احوال و روحیه ضد جنگ در نتیجه تجاوزات ایالتی فاشیست به حبشه (اکتوبر امروز) و رویداد های فاجعه آمیز حماسه اسپانیا نیز تشدید گردید . ولی جنگ جهانی دوم یعنی چهار سال نبرد های عظیمی که به پیروزی اتحاد جماهیر شوروی و متحدین آن بر فاشیسم انجامید باعث افزایش بیش از حد آگاهی انترناسیونالیستی مردم امریکای لاتین گردید . محافل پیشرو امریکای لاتین آموختند که علل و خصلت طبقاتی جنگ را بهتر بشناسند .

در دوران " جنگ سرد " امپریالیسم سعی داشت نیرو و قدرت خود را ، علیه اتحاد شوروی و کشورهای موقراسی توده ای که تازه ایجاد گردیده بود بکاربرد . محافل حاکمه امریکا زیرنقاب و جارو جنجال با اصطلاح " خطر شوروی " و با تهدید به اینکه از سلاح اتمی استفاده خواهند کرد به تجاوز علیه جمهوری توده ای دموکراتیک که دست زدند (سال ۱۹۵۰) . آنها در امریکای لاتین با تب و تاب بموجب پیمان ریودوژانیرو (سال ۱۹۴۷) قرارداد های جنگی و جانپیرا به کشورهای منطقه تحمیل کردند . پرزیدنت ه. ترومن وح . فوستردالس وزیر امور خارجه میکوشیدند بکمک قرارداد هایی که گفتیم امریکای لاتین را به نخستین ماجراجویی امپریالیستی پراز جنگ بکشانند و دولت های آتر و اداریه فرستادن نیرو بکره نمایند . برخی از کشورهای در برابر این فشار ها تسلیم شدند و تعدادی از آنها از جمله اورگوئه دست زد به سینه امپریالیسم زدند .

امپریالیسم با دست زدن به تبلیغات وسیع ضد شوروی و ضد کمونیستی میکوشید (و باید گفت تا حدود معینی هم موفق میشد) هم در سهای جنگ جهانی دوم و هم این واقعیت را که اتحاد شوروی تمدن بشری را از فاشیسم نجات داده و راه زندگی در صلح را نشان داده است ، از خاطر ه و ذهن مردم بزداید .

مسائل جنگ ، صلح و کاهش تشنج و خلع سلاح همگانی در امریکای لاتین بطور ناگهمنستی بامبارزه علیه دشمن اصلی یعنی امپریالیسم امریکا علیه سیاست تجاوزکارانه آن ارتباط دارد . این ارتباط را بسادگی میتوان تشریح کرد : محافل حاکمه امریکا از دیدگاه خلقهای ماسرکز شرویدی و ارتجاع و آتشه است . در اینجا امواج اعتراض علیه قرارداد ها و بیابا گه های نظامی تحمیلی از طرف امریکاراکه در سالهای ۵۰ سراسر قاره را فراگرفت ، بیورش افراد عصیانگر کوپائسی به سر بازخانه مونکا در سال ۱۹۵۳ ، محکوم ساختن تجاوز به گواتمالا در سال ۱۹۵۴ و به جمهوری دومینیکان در سال ۱۹۶۵ از طرف مجامع مترقی ، تظاهرات ضد امریکائی بهنگام دیدارهای رکفلر ، نیکسون ، جونسون از کشورهای امریکای لاتین ، اعتلای شدید جنبش ضد امپریالیستی

ابتدا پس از پیروزی افتخار آمیز انقلاب کوبا و تارومار ساختن دستجات مزدورد ریلایا هیرون و سپس پس از روی کار آمدن دولت وحدت خلق در شیلی رایا آور می‌شویم . نهایت قهرمانی انقلابی جبهه ساندینیست آزادی ملی در نیکاراگوئه و حماسه قهرمانانه خلق سالوادوررا نیز خاطر نشان می‌سازیم .

مصاعی مذبحانه کنونی ارتجاع برای اقدام از موضع قدرت از نیکو مسئله تئوریک - سیاسی بسیار مضمی را در دستور روز قرار میدهد و آن این مسئله است که آیا جنگ جهانی جدید اجتناب ناپذیر است ؟

در کنفرانس‌های بین المللی احزاب کمونیست و کارگری در سالهای ۱۹۵۷، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ و در اسناد بیشمار که بعد ها کمونیست ها به تصویب رسانده اند آرایش تازه نیروهای جهانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و چنین نتیجه گیری شده است که امروز نمیتوان جنگ را اجتناب ناپذیر شمار آورد . فیدل کاسترو در سخنرانی خود در نخستین کنگره حزب کمونیست کوبا تاثیر گرایش به همزیستی مسالمت آمیز در امریکای لاتین را چنین ارزیابی کرد : " کاهش تشنج بین المللی از سهمترین وجوه مشخصه . . . سالهای اخیر بود . بدون در نظر گرفتن این عامل نمیتوان تغییراتی را که در چهار چوب قاره ما انجام می پذیرد درک کرد . . . کاهش تشنج امکان پذیر شد ، ولی پس از آنکه راه درازی در مبارزه طی گشت ، در جریان این مبارزه امکان اصولی و هدفندی همزیستی مسالمت آمیز کشورها . . . علیرغم مقاومت بسیار شدیدی ارتجاعی ترین محافل امپریالیسم مورد قبول واقع شد . این کار در نتیجه پیروزی های اقتصادی ، سیاسی و نظامی که اتحاد شوروی و تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی بدست آوردند و همچنین در رپرتو قدرت روزافزون اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از یک طرف و تضعیف هر چه بیشتر امپریالیسم ، از جمله امپریالیسم امریکای بحران عمومی سرمایه داری و بحران اقتصادی جهانی اخیر پایه های آنرا بلرزده در آورد ، انجام پذیرفت (۱) . این تجزیه و تحلیل رفیق فیدل کاسترو که ۵ سال پیش از این انجام پذیرفته هنوز هم صادق است . جامعه کشورهای سوسیالیستی بر هری اتحاد شوروی توانست برتری نظامی ایالات متحدہ امریکارا که به هنگام در انحصار خود داشتن سلاح هسته ای تا آن حد بدان می بالید کاملاً از زمین ببرد .

درک خطر وحشتناک بکار بردن سلاح هسته ای در مناسبات بین المللی هم تاثیر میکند . اهمیت عینی این عامل بقدری زیاد است که برغم اصرار و ابرام منادیان " جنگ سرد " از السرو کیمینجر تا کارتر و اشتراوس ، کاهش تشنج که شرط لازم همزیستی مسالمت آمیز است تا اندازه معینی بعدی شدن اوضاع سیاسی جهان کمک کرد . عدم موفقیت ها و شکستهای موقتی (که ناگزیر وجود

دارد) بدین معنی نیست که پروسه کاهش تشنج که کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در هلمسینکی شاخص آن بود ، نیست و نابود شده است .

در این اواخر اوضاع بین المللی بوخامت گرائیده است . در ارتباط با این امر آیا خطر جنگ جهانی افزایش یافته است ؟ این سئوالی است که ساکنان سیاره ما هر چه بیشتر مطرح میکنند .

برخی از رجال سیاسی اظهار میدارند که اصول هلمسینکی بدست فراموشی سپرده شده ، از اعتبارشان کاسته گردیده و امروز الزام و اهمیت خود را از دست داده اند . البته مسئله بدین قرار نیست . سخنان رفیق ل . برژنف که گفته است : " در شرایطی که وضع بین المللی بفرنج ترگردیده است از اهمیت نتایج هلمسینکی کاسته نمیکرد ، بلکه برآن افزوده میشود . . . در هلمسینکی تاکید میشد که تصمیمات آن در مقابل نخستین دشواریها نباید متزلزل گردد . ما بارها هشدار دادیم و این امر بعد ها تایید گردید که سیاست کاهش تشنج جز رومدهای ویژه خود را دارد . ولی در ضمن با تمام اینها بادلیل و برهان کافی میتوان سندنهائی را با موج شکن خوبی مقایسه کرد که با آنچه پایه های کاهش تشنج را مست میکند مقابله مینماید . . . اگرچه جریان پیشرفت امور در اروپا تا زمان نقطه نظر لحظه کنونی بلکه با توجه به دورنمای تاریخی بنگریم ، دیده میشود که از هلمسینکی راهی بعقب وجود ندارد " (۱) ، مشحون از تدبیر مملکتداری و اعتماد خون سردانه یک فرد انقلابی است .

رفیق فیدل کاسترو هم به این مسئله اشاره کرد . او در مورد مشی خطرناک محافل حاکمه ایالات متحده امریکا گفت : " گاهی چنین تصویری بوجود میآید که مادر دوره ای شبیه به دوران پیش از انتخاب هیتلر به صدراعظمی آلمان بسمیریم . من نمیخواهم بگویم که وضع آنزمان با حالا یکسان بود . در آنزمان دیوانه ای مانند هیتلر نمیتوانست بدون اینکه فکر کند که جامعه بشری نابود خواهد شد ، با امید پیروزی جنگ را شروع کند . ولی برای رام کردن دیوانگان کنونی هم وسایلی پیدا میشود که در درجه اول عبارتست از تغییراتی که در جهان پدید آمده و آرایش تازه نیروها در عرصه بین المللی " (۲) .

پیروان پیگیر همزیستی مسالمت آمیز هیچگاه فکر نمیکنند که کاهش تشنج بدون مبارزه و بخود خود میتواند بدست آید . جلسه مشاوره هلمسینکی نتایج مساعی چندین ساله سنجیده و پرشکبب اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ، رجال دولتی و اجتماعی جهان سرمایه داری است که آینده جامعه بشری و مسئولیت خود نسبت به سرنوشت آنرا بطور واقع بینانه در نظر میگیرند .

تشبیه اصول همزیستی مسالمت آمیز نه فقط نتیجاً صراحتاً و برآم طرفداران آن بلکه نتیجه درک آن لحظه تاریخی است که علاقه به کاهش تشنج تشدید میگردد و محکوم ساختن رویارویی

افزایش مییابد .

خود دینامیک پیشرفت جامعه معاصره طرفداری از اصول همزیستی مسالمت آمیز و احترام متقابل نیازمندانست . در غیر این صورت از رویارویی و جنگ هسته ای نمیتوان برحذر ماند ، زیرا میدانیم که در آخرین تحلیل در مقابل کاهش تشنج راه دیگری وجود ندارد . هر قدر هم کمابیش از موضع اعمال زور در عرصه بین المللی برآمد میکنند اسلحه به رخ بکشند در برابر آنها مقاومت قاطعانه مردم روبرو خواهند شد . قانونمندیهای عمومی پیشرفت جهان مانند موجودیت اتحاد شوروی و جامعه کشورهای سوسیالیستی (عوامل عینی) ، مبارزه شدید در راه صلح که اکنون بیش از شصت سال است ادامه دارد (عامل ذهنی) تمام اینها با اجازه میدهد بگوئیم که گرایش کاهش تشنج در آینده هم حفظ خواهد شد .

طی بیست سال اخیر وقایعی روی داد که مسائل جنگ و صلح را با حدت بیسابقه ای در برابر امریکای لاتین قرار داد .

یکی از این وقایع با اصطلاح بحران موشکی سال ۱۹۶۲ بود که بمردم امریکای لاتین امکان واقعی داد تا نزدیکی خطر جنگ را لمس کرده و اگر بتوان اینطور گفت احساس بکنند وقتی که از جنگ موشکی وهسته ای سخن میگویند " صحبت بر سر چیست " .

در آن دوران نا آرامی که برای قاره ما بیسابقه بود بسیاری از دولت های امریکای لاتین فهمیدند تصورات حساس بگرانه بر پایه اینکه جنگ میتواند فقط منفعت ببار آورد پندار خالصی بیش نیست ، فهمیدند که خرابی و بمباران و نابودی کامل شهرها در صورت شعله ور شدن آتش سوزی جهانی را فقط اروپا و آسیا متحمل نخواهد شد . تصویر شوم قارچ اتنی بر فراز هیروشیما و ناگازاکی دیگر چیزد ورومه آلودی بنظر نمیآید .

محافل پیشرو سیاسی و اجتماعی و خلقهای امریکای لاتین نه فقط خطر بزرگی را که جنگ در خود نهفته دارد درک کردند بلکه استواری اصول انترناسیونالیسم پرولتری ، سیاست خارجی صلح دوستانه اتحاد شوروی و تناسب واقعی نیروها در عرصه بین المللی را نیز به شایستگی ارزیابی کردند . صحبت بر سر اینست که در گذشته هم درگیریهای خلقهای ماباد دشمن تاریخی شان بارها به نقطه بحرانی رسید . صفحات تاریخ ملی بعضی از کشورها مملو از این قبیل رویدادها است . ولی پیدایش کوبای سوسیالیستی فقط ۹۰ میل در و تراژدی امپریالیسم جهانی ، آنها در شرایط عصر اتنی ، پدیده ای با کیفیت نبود و تصمیم قاطع خلق انقلابی به مقاومت در برابر مستمگران میتوانست عواقبی بمقیاس جهانی در پی داشته باشد زیرا اتحاد شوروی با وفاداری به وظیفه انترناسیونالیستی خود و توجه به احساس همبستگی برادرانه آماده بود برای جلوگیری از حمله نظامی به کوبا هر چه

از دستش برمیآید بعمل آورد .

نتایج این حادثه برای همگان معلوم است بدین معنی که امنیت جزیره آزادی استوارتر گردد .

امروز امریکای لاتین مورد آزمایشات دشواری قرار گرفته است . امروز نیکاراگوئه آماده است با هر حمله ضد انقلابی به رشکلی که انجام شود به مقابله برخیزد . همبستگی با خلق سالوادور هم افزایش مییابد . در عین حال امپریالیسم امریکاتج و زمستیمی را تدارک می بیند که میتواند تمام کشورهای منطقه را فراگیرد . تهاجم که بدون تردید با مقاومت خلقها روبرو خواهد گردید با وجود آرایش کنونی نیروها در جهان نمیتواند پی آمدهائی داشته باشد که غیر قابل پیش بینی است .

رویداد دیگر ، یاد رست ترنگوئیم پدیده سیاسی دیگر پیدایش دولت های شبه فاشیستی با عادات و رفتار میلیتاریستی ، در درجه اول در مخروط جنوبی است . ما اینرا هم قضیه مهمی بشمار میآوریم ، زیرا مبارزه در راه سرنگونی چنین دولت هائی با مبارزه علیه خطر جنگ و آزادی تمام خلقها در هم می آمیزد .

هدف استراتژیک ایالات متحده امریکاد امریکای لاتین ایجاد " پشت جببه مطیعی " است که فضای لازم برای اقدامات آن تامین نموده و امکان بدهد که با جنگ " سرد " و " گرم " در نواحی مختلف جهان آزادانه تهازی کند . قراردادهای نظامی سالهای ۵۰ و پیاکت ریودوژانیرو که قبلا متذکر شدیم و اساس سلطه ایالات متحده امریکادرنیمکره غربی را تشکیل میدهد سنگ زیر بنای این استراتژی میباشند . موسسات نظامی ویژه ای در اراضی آبراه پاناما ساخته شده است . در این نقاط به افسران امریکای لاتین " فن " سرنگون ساختن دولت های دموکراتیک یا ساده تر بگوئیم دولت هائی که مطلوب ایالات متحده امریکانستند تعلیم داده میشود . در این مدارس و فرهنگستانها روحیه آنتی کمونیسم وحشیانه را اشاعه میدهند ، هر نوع خواست اجتماعی را نفی میکنند و این قبیل خواستهارا بمنزله " نفوذ مارکسیستی و پاکاستروئی " ارزیابی نمود هوبدانش آموزان نفرت و انزجار حیوانی نسبت به نیروهای سیاسی دموکراتیک تزریق میکنند .

برخی از دولت های نظامی و غیر نظامی در کشورهای مخروط جنوبی بمنظور خدمت ایالات متحده امریکاکه به آنها آئینده " درخشانی " را وعده داده است پارا زاینهم فواتر نهاده اند . طرح های اصلاحاتی آنان برای قانون اساسی چیز دیگری جز قانون گذاری فاشیستی نیست که هدف آنها حفظ حکومت نظامی بطور مدام و تامین دیکتاتوری هیبرارشی نظامی است . تمام اینها عملا برشوه خواری بی بند و بار و تامین انواع نعمت ها و امتیازات برای قشر فوقانی نظامی حاکمه منجر میگردد . این قشر میکوشد آنتی کمونیسم خود را با استناد به دکتربین " امنیت ملی " و دکتربین های

"ایدئولوژیک" و مرزهای غیر ثابت تر بره کند و به قاره این اندیشه را تحمیل نماید که نظامیان رسالت دارند طی ۵۰ سال آینده امریکای لاتین را از سیاستمداران مصون نگه دارند . ولی بسیاری از نمایندگان برجسته و مبین پرست نیروهای مسلح حاضر نیستند دست نشاندهگان خود فروخته ای باشند و در کشور خود بمنزله "ارتش اشغالگر" عمل نمایند . حتی افراط کاریهای دولت‌های فاشیستی خوشایند برخی از محافل الیگارشی هم که طرفداران آنهاست بوده و از قبل آنها به مال و منال میرسند نمی باشد .

جنبش ضد فاشیستی در سراسر قاره استحکام میپذیرد . محکوم ساختن سیاستی که دیکتاتوری نظامی کشوری اعمال میکند از طرف خلق اوروگوئه میتواند نمونه‌ای در تایید نظر ما باشد . با وجود ترور و اینکه امکان اظهار عقیده عملاً به صفر رسیده است مردم اوروگوئه چندی پیش علیه طرح قانون اساسی رای دادند که آشکارا جنبه فاشیستی دارد و ولت میخواست آنرا با تحریف نتایج مراجعته به آراء عمومی بمرمط تحمیل کند . یکپارچگی و روحیه مبارز مردم به گردانندگان دستگاه حاکمه امکان نداد که نیت خود را تا به آخر تحقق بخشند . این پیروزی در نماهای نوی در مبارزه برای آزادی و دموکراسی می‌گشاید .

امپریالیسم و نوکران خانه زاد لشکری فاشیست مآب از بیم امکان سرنگونی رژیمهای استبدادی تحریکات خود را در کشورهای ما هماهنگ ساخته و هر جا که با شکست روبرو شده اند دست به حمله مقابل میزنند . ریون ضد فاشیستهای اوروگوئه در برزیل ، رهبران حزب کمونیست پاراگوئه در آرژانتین ، کودتا در بلیوی ، که همانطوریکه شرکت کنندگان در دیدار نمایندگان احزاب دموکراتیک امریکای لاتین در کیتوا اعلام داشتند ، پس از سیزدهمین اجلاس فرماندهان نیروهای مسلح کشورهای عضو سازمان کشورهای امریکائی در بوگوتا بوقوع پیوست ، گواه بر این مدعا است .

نمی‌توان بمتلاشهای متعدد دی هم که برای سرهم بندی کردن سازمان قرار داد آتلانتیک جنوبی (ساتو) به اشتراک رژیم‌نژاد پرست جمهوری افریقای جنوبی بعمل آمده توجه نکرد . قرار دادی که رژیمهای دیکتاتوری مخروط جنوبی و از جمله اوروگوئه از آن طرفداری میکنند بمنزله مکمل سیاست تجاوزکارانه تودر نظر گرفته شده است . تشکیل ساتو میتواند اشتراک کشورهای مادریاتی را در پی داشته باشد که امپریالیسم در مناطقی که مورد توجه خاص آنست به مرحله اجرا در می‌آورد .

بطوریکه از مطالب فوق الذکر بر میآید مبارز مصلحهای مادر راه صلح ، مبارز علیه نقشه های ایالات متحده امریکا بمنظور میلیتاریزه کردن قاره ، علیه قراردادها و پایگاه های نظامی تحمیلی علیه دولت‌های فاشیستی (نوعی "بریگاد های ضربی" پنتاگون) هم میباشد . این مبارزه بسپارشدید و سرسختانه است و از آنجا که اشکال مختلفی بخود میگیرد عملیات مسلحانه را نیز شامل میشود .

اعتلای جنبش ضد امپریالیستی در امریکای لاتین و رادیکالیسم آن بهیچوجه با مبارزه در راه کاهش تشنج در تضاد نیست . بیجان خواهد بود اگر یادآور شویم که نیروهای انقلابی بطور مردم آوم به توده های انبوه مردم مراجعه نمود هوانهارا به پشتیبانی از تظاهرات و اعتراضات بین المللی علیه تجاوزات امپریالیستی و علیه بمب اتمی فرامیخوانند . این رانیز خاطر نشان سازیم که نخستین — بیانیهاست که لم ، این فراخوان علیه جنگ اتمی ، را میلیونها تن از مردم امریکای لاتین امضاء کردند و آنها در دفاع از صلح صدها اقدام دیگری عمل آوردند .

ما هیچوقت نگفته ایم که برای تثبیت موفقیت های کاهش تشنج و مهار کردن آتش افروزان جنگ ساده ترین اشکال مبارزه کافی است . طیف گسترده نیروهای خلقی که در جنبش در راه صلح شرکت میکنند (و از جمله آنها همی که در مواضع انقلابی قرار دارند) بخودی خود پدیده مثبتی است ولی اقدامات مشخص آنها در صورتی ضروری و پراهمیت است که این اقدامات با اشکال عالیتر عملاً توده های مردم همراه باشد . در واقع همین اقدامات اخیر تعیین کننده هستند . اما بهیچوجه نباید اشکال مختلف مبارزه را در مقابل یکدیگر قرار داد زیرا چنین اقدامی به امر مشترک خلقها زیان وارد میآورد .

بنظر ما مبارزه انقلابی و دموکراتیک بخودی خود به امر صلح کمک میکند و ما این نکته را بار دیگر تاکید میکنیم . این اصل تئوریک اصولی بطورزی بسیار قانع کننده در امریکای لاتین به اثبات میرسد . تصور کنید که جنبش ضد جنگ تا چنان اندازه بی رنگ و بی رفق میبود اگر گویا ، نیکاراگوئه ، گرنادا ، پاناما ، مکزیک و سایر کشورها بی کفایتی که در مواضع مختلف قرار دارند ولی بطور فعال علیه دشمن عمده یعنی امپریالیسم مبارزه میکنند ، در آن شرکت نمیکردند . اگر امپریالیسم موفق نمیشد دولت وحدت خلق در شیلی ، دولت ژنرال تورز در بلیوی را ساقط کند آیا مواضع صلح محکمتر نمی بود ؟ آیا زمانیکه دوران دیکتاتوری های فاشیستی در مخروط جنوبی بسرآید نیروهای صلح و کاهش تشنج در قاره مستحکم تر نمیشود ؟

جنبش دموکراتیک و انقلابی در قاره عاملی است که به امر صلح کمک کرده و میکند و مانع نیات تجاوزکارانه امپریالیسم میگردد . مبارزه انقلابی در بسیاری از موارد خصلت عملیات مسلحانه و اغلب شکل جنگهای خونینی را بخود میگیرد و این را با مقاومت شدید و پرعناد امپریالیسم والیگارشسی محلی باید تفسیر نمود و نه با امتناع نیروهای مترقی از راه سلامت آمیز و درگونیهای اجتماعی . هیچگونه علائمی در برابر اینکه خصلت این مبارزه تغییر کند وجود ندارد . این مبارزه در آینده هم در شرایط دشوار و اغلب فاجعه آمیز انجام خواهد یافت (رویدادهای سالوادور و بلیوی گواه بر این امر است) ولی بالاخره مبارزه با پیروزی نیروهای خردگرا و ترقی به پایان خواهد رسید .

سالهای هشتاد دوره عقب افتادن چنگ خواهد بود یا ضامن صلح؟

رومی چاند را

صد رهیت رئیسه شورای جهانی صلح

ارقام و آمار حاکی از این است که در سال گذشته (سال ۱۹۸۰) روی کره زمین هر روز تقریباً یک سوم میلیون کودک بید نیامده است . طی یکماهه ای که در جریان آن این مقاله آماده گردید نزدیک به ۱۰ میلیون نفر به ساکنان روی زمین افزوده شد . چه آینده ای در انتظار آنانست ؟ چه آینده ای در انتظار چهارمیلیارد ونیم انسانی است که هم اکنون روی زمین زندگی میکنند و آینده بیش از ۱۰۰ میلیون نفری که هر ساله بدنیای می آیند چگونه است ؟ آخر ما میدانیم که طبق همین ارقام و آمار در سال ۱۹۸۰ در هر دقیقه تقریباً یک میلیون دلار صرف هزینه های جنگی شده است . هزینه های غیرتولیدی نظامی هرماه بیش از ۴ میلیارد دلار و هر ساله بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار بیهوده از ادراشی جامعه بشری را بمصرف رسانده اند . در همین حال بیش از یک میلیارد نفر یعنی یک چهارم سکنه سیاره ما از گرسنگی و فقر و بیماری در رنج و عذاب میباشند .

نسل معاصر هم سن و سال من روزهای دشوار و پر مشقت تابستان سال ۱۹۴۵ ، یعنی زمانی را که ایالات متحده امریکا با بمب اتمی هیروشیما و ناگازاکی را بمباران کرد و طی چند ثانیه ۳۰۰ هزار زن و مرد و کودک را به هلاکت رساند ، گذرانده است . من خود بچشم خویشتن دیده ام که چگونه کودکان در فلسطین ، لبنان و ویتنام در نتیجه بمباران و تیراندازی هلاک میشدند . من کودکانی را دیده ام که در آفریقا ، آسیا و سایر مناطق جهان از گرسنگی تلف میگرددند . آیا وقت آن نرسیده است که به این مسائل بیندیشیم ؟ آیا ما در آینده باز هم نیرو ، وسایل و منابع طبیعی را بدون توجه به عقل و منطق و بدون احساس مسئولیت بمصرف تولید مقدار هر چه بیشتری ملاح مگر بارخواهیم رساند و یا بادرک مسئولیت خود در مقابل نسل آینده و نسلی که هم اکنون روی زمین زندگی میکند این نیرو و وسایل را بدین منظور که برای انسانها ، روی سیاره ای که در صلح و آرامش بسر میبرد ، شرایط زندگی شایسته ای تامین کنیم ، اختصاصی خواهیم داد ؟ آیا بطور کلی میتوان از خطرات یک فاجعه

همه ای اجتناب کرد ؟ آیا میتوان در جهان کنونی که دستخوش تضاد های عمیق طبقاتی و ملی است ترقی و پیشرفت صلح آمیز را تامین کرد ، یا اینکه جنگ و قهر و زور را پند ه نیز همانند " قسمت " بشر بر جای خواهد ماند ؟

میلیون ها انسان امروزه این قبیل سئوالها مطرح میکنند و طرح آنها هم تصادفی نیست . پیدایش سلاح هسته ای - موشکی ، انبار شدن ذخائر عظیم وسائل و مواد منفجره اتمی و سنتسی که مقدار کلی آنها بحساب قدرت انفجار ترویتیل به ۶ هزار مگاتن (۱) میرسد ، مبارزه در راه صلح را به وظیفه مبرم و حیاتی تمام خلقها و ملتها مبدل کرده است .

آغاز سالهای ۸۰ در کشورهای سرمایه داری با دامن زدن به احوال و روحیه جنگ طلبی و ادامت تبلیغات پر دامنه و شدید بمنظور تلقین ناگزیری جنگ تازه بزرگ مشخص میگردد . میکوشند این فکر را از جنبه های مختلف و یکمکه وسائل گوناگون تلقین و تثبیت نمایند . بطور مثال میگیند جنگ بدین سبب اجتناب ناپذیر است که گویا علاقه به اعمال زور جزو سرشت انسانهاست و تمام تاریخ جامعه بشری عبارت از تاریخ جنگ ها است . اینطور تلقین میکنند که بدون جنگ نمیتوان اختلافات و تضاد هائسی را که بعلم گوناگون بوجود میآیند بر طرف ساخت . میگیند که اجتناب ناپذیری جنگ با اصطلاح خطر شرووری در ارتباط است و گویا " جهان آزاد " را مجبور میکند نیروی نظامی خود را افزایش دهد (۲) .

چند
برخی از سیاستمداران و ژنرال ها میکوشند این فکر را بمیان آورند که : جنگ هسته ای بهیچوجه

۱ - برای مقایسه : جمع کل نیروی انفجاری تمام مهماتی که در دوران جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفت ۱۷ مگاتن بود .

۲ - ر. نیکسون رئیس جمهوری سابق امریکا در کتاب تازه اش تحت عنوان " جنگ واقعی " اظهار میدارد که جنگ جهانی سوم هم اکنون جریان دارد و غرب گویا این جنگ را به اتحاد شوروی دارد میبازد . رادیوی لندن در برنامه ۱۶ مارس ۱۹۸۰ خود تحت عنوان " بریتانیای کبیر یکی از هدف های حمله است " اطلاع داد که جنگ جهانی سوم طی هجده ماه آینده آغاز خواهد شد .

ج . جگت در کتاب " جنگ جهانی سوم " میکوشد خواننده را قانع کند که جنگ اجتناب ناپذیر است . در این اواخر این قبیل اظهارات و کتب زیاد انتشار مییابد . بطوریکه مجله " ورکونده " نشریه ارتش جمهوری فدرال آلمان مینویسد این کتب و اظهارات عبارتند از " تجاوز روانی " که طبق اظهار نظر مجله پایه جنگ معاصر است ، در حالیکه " تیراندازی توپخانه فقط اقدام نهائی آنست " .

اینقدرها هم د هشتناك نیست ، چیز صمی نیست که مثلا ده درصد از انسانهای روی زمین بهلاکت میرسند و باوریکه بژینسکی اظهار میدارد ، این چیز تا مساف آوری نیست (۱) . علاوه بر اینها از پیدایش وسائل جدید تکنیکی و حداقل رساندن محیط عمل و افزایش وقت بمب اتمی بهنگام نشانه روی ویرتاپ بسوی هدف هم برای تهیه و تدوین و تبلیغ دکترین های جنگی ، درگیری " محدود " موشکی - اتمی یعنی تبادل ضربات فقط علیه هدف ها و مواضع جنگی استفاده میشود (۲) .

طبیعی است که این نوع شمششوی مفزوی جمععی در فکرواندیشه مردم اثرات خود را باقی میگذارد . مراجعه به آراء عمومی که از طرف موسسه پژوهشی افکار عمومی فرانسه در نوامبر سال ۱۹۷۹ بعمل آمدنشان داد که در موسم فرانسوی ها به امکان بروز جنگ جهانی سوم در آینده نزدیک اطمینان دارند . طبق آمار و ارقام منتشره از طرف بنگاه پژوهشی آلتنسباخ در نیمه اول سال ۱۹۷۹ همین اندازه از مردم جمهوری فدرال آلمان نسبت به اتحاد جماهیر شوروی اظهار بی اعتمادی میکردند . تقریباً نیمی از افراد انگلیسی که به آنها مراجعه شده بود معتقد بودند که جنگ هسته ای طی دهساله آینده آغاز خواهد شد . حتی اگر صحت این رای گیری بدلائل کاملاً قابل درکی شك و تردید ما را برانگیزد نمیتوان ب نتیجه گیریهای روزنامه " مورنینگ ستار " موافقت نکرد . این روزنامه یاد آور شد که این قبیل نتیجه گیریها بر روشنی گواه بر این است که تبلیغات دامنه دار دولت ها در باره افزایش خطر فاجعه هسته ای در اهالی موثر است (۳) .

به همین سبب ما برخی از نکاتی را که مبلغین اجتناب ناپذیر بودن جنگ به آنها استناد میکنند مشروح تر بررسی میکنیم . ما می پرسیم : آیا در واقع جنگها اجتناب ناپذیر میباشند ؟

۱ - بطوریکه از اظهارات دن سیا اوپین در مقابل نمایندگان امپراطوری نشریاتی هرست برمیآید رهبران یکن نیز دارای چنین نظریاتی هستند . دن سیا اوپین با صراحت بیشتر مانده ای اظهار داشت : " ما در واقع چیزی را از دست نمیدیم و ما کمتر از امریکا ، اروپای غربی و ژاپن از این امر نگرانیم که در صورت وقوع جنگ چه میتوانیم و ناپذیر گردیم " .

۲ - بطور مثال ماهیت فرمان ۹۵ ه ج . کارتر رئیس جمهوری امریکا هم این چنین است . بوجود آورندگان این قبیل دکترین ها آگاهانند و این مورد سکوت میکنند که جنگ هسته ای رانمیتوان " محدود ساخت " و " منطقه ای کرد " .

۳ - رجوع شود به " مورنینگ ستار " ، ۷ آوریل ، سال ۱۹۸۰ .

نسبتاً چندی پیش، در آغاز این قرن، یعنی هنگامیکه امپریالیسم سیستم جهانی مسلط بود، پاسخ به چنین سئوالی فقط یکی میتوانست باشد و آنهم بدین شکل که آری، اجتناب ناپذیر میباشد. در آن دوران امپریالیسم قادر بود به جهان مناسبات بین الطلی باخصلت معینی را تحمیل کند و خلقهای کره زمین را مجبور نماید که از تضادها و آرزوهای آن در رنج و عذاب بمرسرسند، چون آن تضادها ناگزیر به جنگ منجر میگردد. ولی از نیمه دوم قرن بیستم، امپریالیسم موضع مسلط خود را از دست میدهد و حالا دیگر بر جهان حاکم نیست. در تناسب نیروها تغییراتی بسود سوسیالیسم بوقوع پیوسته است و بر نفوذ آن افزوده شده است. در نتیجه فروپاشی سیستم استعماری کشورهای تازه ای بوجود آمده است که از سیاست مستقلى پیروی میکنند. در حدود دو دهه ساله پیش از این جنبش کشورهای غیرمتعهد از لحاظ سازمانی شکل گرفت. جنبش طرفداران صلح که تمام قاره‌ها را فراگرفته است و عظیمترین اقدامات توده‌ای از ویژگیهای آنست نیز امکانات محافل ملیتاریستی را جدا محدود کرده است.

ضمناً از یاد آوری است که تضعیف موضع امپریالیسم نه در نتیجه جنگ بزرگ ویرانگر، بلکه در شرایط پیشرفت نسبتاً مسالمت آمیز رویدادها بوقوع پیوست. بحران سوئز (۱۹۵۶) و دریای کارائیب (۱۹۶۲)، عقیم ماندن تلاش‌هایی که بمنظور سرکوب جنبش ملی آزاد بیخش در آفریقای شمالی وسیله اعمال زور بعمل میآید، و شکست تجاوز ایالات متحده آمریکا در هند و چین نشان دادند که در جهان وضع تازه و با کیفیتی نوید آمده است بدین معنی که امپریالیسم دیگر نمیتواند در حل و فصل درگیری تاریخی با سیستم جهانی سوسیالیسم و جنبش ملی آزاد بیخش رویارویی نظامی مستقیم را بحساب آورد.

در اواخر سالهای ۶۰ هنگامیکه اتحاد جماهیر شوروی از لحاظ سلاحهای موشکی - هستهای با ایالات متحده آمریکا برابری پیدا کرد و نیکسون هم که در آن هنگام رئیس جمهوری آمریکا بود ناچار بدان اعتراف کرد یک نکته کاملاً روشن شد و آن اینکه نیروی نظامی دیگر نمیتواند برای حل درگیریهای ممکن مورد استفاده قرار گیرد. زیرا قدرت بالقوه استراتژیک هر دو کشور برابر شد و به چنان حدی رسید که امکان میدهد جامعه بشری را چندین بار نابود کنند. از آنجائی هم که چیزی را کمیکار نابود کرده اند از نوعی توان نابود کرد، خود مسابقه تسلیحاتی چیزی مهمل و بی معنی شد.

ارزیابی هشیارانه وضع تازه آندسته از نمایندگان کشورهای سرمایه داری را که پیش از دیگران واقع بین بودند بتجدید نظر در احکام جامد (دگم) سیاسی کهنه و جستجوی راههای دیگر پیشرفت که به فاجعه موشکی - هسته‌ای منجر نمیشود و داشت. ابتدا کشورهای عمده اروپای غربی مانند

فرانسه و جمهوری فدرال آلمان و سپس ایالات متحده امریکا تحت تاثیر شرایط موجود در آغاز سال های هفتاد به تمهیه و تثبیت اصول تازه مناسبات بین کشورهای با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از طریق قرارداد های مختلف پرداختند .

این پیرویه ساده و آسانی نبود . برای کشورهای سوسیالیستی که بطور بیگانه از اصول سیاست مسالمت آمیزی که لنین فرمول بندی کرده پیروی میکنند پیدایش برابری و توازن موشکی - هسته ای بمعنی تغییری در مشی سیاسی نبود . ولی کشورهای امپریالیستی و در درجه اول ایالات متحده امریکا ناچار به " تجدید نظر نوج آورود رد ناک در ارزشها " گردیدند و مجبور شدند با عذاب و مشقت خود را با تناسب تازه نیروها سازگار کنند و سیاستی را طرح ریزی کنند که بیشتر با اوضاع تازه ای که در جهان پدید آمده مطابقت نماید .

اهمیت عظیم سهم اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در سالم سازی وضع بین المللی در این است که آنها با توجه به بفرنجی اوضاع و شرایط ، به طرح مسئله صلح و جنگ بمنزله مسئله اساسی دوران معاصر بطور خلاق برخورد کردند . آنها با توجه به تجزیه و تحلیل واقع بینانه پیشرفت اوضاع جهان و با اتکا به این تجزیه و تحلیل اینطور نتیجه گرفتند که در شرایط کنونی میتوان جامعه بشری را از هلاکای جنگهای جهانی رهانید . تعرض صلح آمیز سوسیالیسم که بر این پایه آغاز گردید و مورد پشتیبانی مجامع بین المللی بمقیاسی وسیع قرار گرفت (از جمله محافل دولتی بسیاری از کشورها) باعث پیدایش عنصر تازه ای در سیاست جهانی یعنی پیدایش کاهش تشنج بین المللی گردید . اصول اساسی این عنصر تازه در سند نهائی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا که در سال ۱۹۷۵ از طرف نمایندگان عمده ۳۵ کشور اروپائی و ایالات متحده امریکا و کانادا با امضاء رسید تثبیت شده است .

شورای جهانی صلح و سازمانهای ملی آن که در ریش از ۱۳ کشور فعالیت میکنند برای نتایج کنفرانس اروپا و اهمیت توافق هائی که در آن بعمل آمد ارج فراوان قائل شدند . در همین حال جنبش در راه صلح ضمن کوشش برای تحقق اصول اساسی کاهش تشنج و تشریح آنها خلقهارا به هشیاری فرا میخواند . ما می گفتیم کاهش تشنج قرص خواب آور نیست و پیرویه بر طرف ساختن تشنج بین المللی بهیچوجه راه راست و همواری نمیشد که بدون مبارزه و تلاش و کوشش ما را به صلح دائمی رساند .

ما تاکید میکردیم که کاهش تشنج بهیچوجه رنجبران و استثمار شوندهگان را از حق قانونیشان برای اینکه سلاح در دست علیه ستم ملی و اجتماعی مبارزه کنند محروم نمیکند . جنبش در راه صلح همواره از مبارزه عادلانه آزاد بیخش ملی و مبارزه در راه آزادی ، دموکراسی و ترقی اجتماعی پشتیبانی

کرد و خواهد کرد . در قرن هیجدهم سیزدهم مستعمره انگلستان در امریکای شمالی برای آزادی جنگیدند ، این جنگها از مبارزات عادلانه خلقها بشمار می آید . جنگ مردم کشور من ، یعنی هندوستان علیه استعمار انگلستان هم از این نوع مبارزات بود . جنگ مردم هند و چین علیه استعمارگران فرانسوی و امپریالیست های امریکا هم چنین جنگی بود . انقلاب کبیرا کتبر در روسیه و انقلاب چین هم عادلانه بودند . درباره حسیان مردم نیکاراگوئه علیه دیکتاتوری خشونت آمیز سوموسا و انقلابهایی که امپراطور حیشه و شاه ایران را سرنگون کردند نیز همین رامیتوان گفت . در عین حال کاهش تشنج و تناسب تازه نیروها در جهان دامنه امکانات حل و فصل صلح آمیز و تسوام با موفقیت بسیاری از مسائل آزادی ملی و اجتماعی را گسترش دادند .

کاهش تشنج به وسیله سیاسی پررزشی مبدل گردید که امکان میداد اختلاف نظرهایی را که میان کشورهای پدید می آمدند از راه اعمال زور و تهدید به اعمال زور ، بلکه از طریق مسالمت آمیز و پشت میز مذاکرات برطرف ساخت . در نتیجه این ، در مدت نسبتا کوتاهی حل و فصل یک سلسله از مسائل مورد اختلاف امکان پذیر گردید و برای گسترش مناسبات بازرگانی ، علمی و فرهنگی به سود طرفین مذاکره امکان پدید آمد و همین به بهبود مناسبات و حسن تفاهم میان غرب و شرق منجر گردید . این شکل پیشرفت اوضاع جهان به سود تمام جامعه بشری بود . در اواسط سالهای ۷۰ ، مردم شروع به درک این نکته کردند که : جنگ جهانی دیگر اجتناب ناپذیر نیست ، برای جلوگیری از آتش سوزی جهانی و تامین پیشرفت و ترقی صلح آمیز امکان فراهم شده است .

حال این سئوال پیش می آید که پس بچه علت اوضاع بین المللی طی سال گذشته از نو و خیم و متشنج گردید ؟ ممکن است که " خطر شوروی " واقعا هم " جهان غرب " را وادار میکند که باتب و تاب مسلح گردد ؟ یا اینکه ، علت کاملا جنبه ذهنی دارد و همچنین وابسته به تعداد معدودی از افراد است که در کشورهای عمده امپریالیستی سگان رهبری را در دست دارند ؟ ماسعی میکنیم به این پرسش ها هم پاسخ بدهیم .

در پیرویه فرضیات و تئوریه های " خطر شوروی " مشاهده در جریان عمده و متمایز از یکدیگر شوار نیست . عمده ای میگویند که گویا اتحاد شوروی و متحدین آن در تدارک یک " حمله برق آسا " هستند و وسائل لازم را گرد می آورند تا پیش دستی کرد و نخستین " ضربه خلع سلاح کننده " را بر نیروهای هسته ای ایالات متحد و امریکا و متحدین آن وارد ساخته و " سیویلایزاسیون غرب " را درهم شکنند . عمده دیگری میگویند ، حتی اگر کشورهای پیمان ورشو جنگ را آغاز نکنند ، قطعاً از نیروی نظامی خود برای وارد ساختن فشار سیاسی استفاده خواهند کرد . درباره این اظهارات چه باید گفت ؟ هر انسان صاحب عقل سلیمی میداند ، برای قضاوت

درباره صلح دوستی و تجاوزکاری این یا آن کشور باید اظهارات برنامه گونو رهبران آنها درباره سیاست خارجی و دکتترین نظامی و سیاست نظامی آنها را باید یکدیگر مقایسه کرد. هدف های سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی که در سخنان ل. برژنف رهبر دولت شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر رهبران شوروی فرمول بندی شده و در قرارهای ارگانهای دولتی و کنگره های حزبی ثبت شده، بطوریکه میدانیم همواره عبارت از استقرار مناسبات صلح استوار و همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظام های اجتماعی مختلف و حذف کامل جنگ از زندگی خلقها بوده و هست.

دکترین نظامی و سیاست نظامی اتحاد شوروی کاملاً با این اهداف و اصول مطابقت میکند. آنها کاملاً جنبه دفاعی دارند و حاوی نظریات تجاوزکارانه از قبیل " نخستین ضربه " و " ضربه خلع سلاح کننده " به دشمن نبوده و در آنها امکان انجام جنگ هسته ای " منطقه ای " و " محدود " پیش بینی نشده است. البته، این واقعیت که در اطراف مرزهای اتحاد شوروی و متحدین آن شبکه وسیعی از پایگاههای نظامی ایجاد گردیده و صد ها بمب و موشک هسته ای بموی سرزمین اتحاد جماهیر شوروی هدف گیری شده است دولت شوروی را مجبور میکند برای دفاع از خود نیروی نظامی بالقوه کافی داشته باشد. تجارب ۶۳ ساله و تحمل حملات و هجوم های د هشتتاک از جانب غرب و شرق مردم شوروی و دولت شوروی را نسبت به این مسئله بویژه حساس کرده است.

ولی در عین حال قدرت نظامی شوروی نیروی بازدارنده ای برای آن محافل تجاوزکاری است که هنوز هم استفاده از جنگ را از زرادخانه خویش حذف نمیکنند. نیروهای نخستین بار در تاریخ جامعه بشری در دست سوسیالیسم به عامل تامین صلح و ترقی اجتماعی مبدل شده است. در حقیقت چنین است اصل مسئله " خطر شوروی ". اگر هم چنین چیزی موجود باشد به بیانی استعاره آمیز میتوان گفت، " خطری است نعلیه صلح بلکه خطری است توام با صلح و بنام صلح.

حال باید دید در چنین صورتی کی و چه علت صلح را تهدید میکند؟

بعقیده من اگر اقدامات مخالفان کاهش تشنج راقط بانکات ز هنی، بطور مثال، مانند تاثیر زبانبار بژزینسکی در سیاست آمریکا، مبارزات پیش از انتخابات در ایالات متحده آمریکا یا پیروزی محافظه کاران در انگلستان شرح و توضیح در هم نادرست خواهد بود، اگرچه این علل هم نقش مهمی ایفا میکنند. به گرایش های ضد کاهش تشنج در واقع باید بمنزله واکنش در برابر پروسه های عینی که در جهان روی میدهد توجه کرد. بنظر من، حداقل میتوان پنج گروه از عوامل را مشخص کرد که هر یک در سیاستمداران امریالیست تمایل خطرناک به حل و فصل معضلات " از موضع اعمال قهر " را برمی انگیزند. این عوامل بشرح زیر است:

۱ - شکست هایی که در سالهای ۶۰ امریالیسم متحمل گردید، مانند شکست و دفع تجاوز

ایالات متحده آمریکا در هند و چین ، از دست دادن مستعمرات سابق پرتغال در آفریقا ، انقلاب در ایتالیی ، افغانستان ، ایران و نیکاراگوئه . اگرچه این شکست ها عبارتند از نتیجه قانونمندانه بحران عمومی تعمیق پذیرنده سرمایه داری ، تشدید مبارزه خلع‌بهدار را آزاد ی ملی و ترقی اجتماعی امپریالیسم سیاست کاهش تشنج را مقصد انسته و این پروسه را مملول آن بشمار می‌آورد .

۲ - استحکام هر چه بیشتر مواضع اقتصادی ، سیاسی و نظامی کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی در سیاست امپریالیستی تاثیر میکند . کشورهای شورای تعاون اقتصادی در سالهای هفتاد ، طبرقم شرایط نامساعدی کنا ز جمله افزایش بهای مواد خام و انرژی ناشی میشود ، بهر شد تقریباً دوبرابری نسبت به کشورهای سرمایه داری و آنهم در زمینه شاخص های بسیار مهمی مانند آهنگ رشد سالانه تولیدات صنعتی و درآمد ملی دست یافتند . امید محافل امپریالیستی به اینکه در شرایط کاهش تشنج آنها موفق خواهند شد سوسیالیسم را " از بین ببرند " باناکامی روبرو شد .

۳ - توسعه و رشد گرایشهای ضد امپریالیستی در کشورهای در حال رشد و افزایش مستمر وابستگی کشورهای عمده سرمایه داری به واردات نفت و سایر مواد خام از این کشورها .

۴ - بنظر من مقاومتی را که مجتمع های نظامی - صنعتی در مقابل کاهش تشنج از خود نشان میدهند باید در عداد چهار رهمین گروه عوامل بشمار آورد . نمایندگان مجتمع های نظامی - صنعتی در موفقیت کاهش تشنج ، برپایه و اساس معلوم خطری برای نفوذ اقتصادی و سیاسی خود و خطری برای مواضع خویش در جهان سرمایه داری می بینند .

۵ - تشدید تضاد میان خود اورد و گاه امپریالیسم ، مبارزه شدید بر سر بازار فروش و منابع مواد خام و تمایل نیروهای سیاسی بانفوذ فرانسه ، جمهوری فدرال آلمان و ژاپن برای داشتن سیاستی ویژه خود هم از عواملی است که موجبات نگرانی ارتجاعی ترین محافل سرمایه انحصاری و در درجه اول محافل ایالات متحده آمریکا را فراهم میسازد . امپریالیسم در میلیتاریزه کردن اقتصاد و زندگی اجتماعی آن " سیما انونیورسلی " را می بیند که بکمک آن امید و اراست یکپارچگی بلوک خود را در شرایط بحران عمومی تعمیق شوند سرمایه داری احیاء نماید .

تاثیر این عوامل در زمانهای مختلف یکسان نیست : گاهی این تاثیر ضعیف و گاهی شدید میگردد ولی ضمن تجزیه و تحلیل پیشرفت اوضاع بین المللی طی سالهای اخیر ما نمیتوانیم متوجه این نکته نشویم که در این جریان قانونمندی معینی وجود دارد : امپریالیسم در قبال هر موفقیت بزرگ نیروهای صلح و ترقی اجتماعی با تشدید هیستری میلیتاریستی از خود واکنش نشان میدهد . این عارضه منظمآ تکرار میشود و همواره با بروز سلحه ای با کیفیت تازه در اورد و نگاه امپریالیسم همراه است که بنا به منطق نیروهای ارتجاعی به آنها برتری قاطعی نسبت به سوسیالیسم میدهد .

از جمله ، بلافاصله پس از پیروزی بر فاشیسم که سهم عمده در تحقق آن از آن اتحاد شوروی بود ، ایالات متحده امریکا دعوی کرد که " نقش رهبری " در جهان را بعهده دارد ، رهبری که پایه های آنرا انحصار بر سلاح هسته ای تشکیل میداد . بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی اقدامی نبود که از ضرورت استراتژیک ناشی گردد زیرا بدون آنهم ژاپن در سرحد تسلیم بلا تید و شرط قرار گرفته بود . این عمل امریکا تلاشی بمنظور شان تا و ترساندن اتحاد شوروی بود . اما بعد ها ، با پایان گرفتن انحصار امریکا بر سلاح اتمی ، استحکام قدرت اقتصادی و نظامی جامعه کشورهای سوسیالیستی و نیروی روزافزون جنبش وسیع طرفداران صلح امپریالیسم را وادار به عقب نشینی و صرف نظر کردن از این نقشه ها میکند . ولی در سالهای ۵۰ پیدایش هواپیماهای بمب افکن تازه قدرت تری که قادر بودند سلاح اتمی حمل کنند ، از نو در محافل امپریالیستی امیدهای سیطره جویانه را زنده می کند و ما باز با تشدید انفجار گونه هیستری میلیتاریستی روبرو میشویم . در سالهای ۶۰ ایجاد سیستم های موشک های استراتژیک قاره پیما در ایالات متحده امریکا و ساختمان زیر دریائی هائی که به سلاح هسته ای مسلح بودند موج تازه ای از هیستری میلیتاریستی بر میانگیزد . نهایت ، در دوران ما امپریالیسم نقشه های تجاوزکارانه خود را با بمب نوترون ، موشک های قاره پیمای متحرک " MX " ، زیر دریائی های اتمی " تراپیدنت " موشک های بالدار و همچنین با عامل تازه ای که هژمونیم پکن است ارتباط میدهند .

واقعیات نشان میدهند که ایالات متحده امریکا و ناتو از داوای خود دایر بر تسلط بر جهان از تلاش برای اعمال سیاست تحمیل اراده (دیکتات) با اتکا به نیروهای مسلح دست برنداشته اند . در عین حال میدانیم که موجکی از هیستری میلیتاریستی امپریالیستی برای مردم جهان بمبارانگر است اما میشود و بطور اجتناب ناپذیر به پیدایش مشکلات و تکان هائی بمقیاس جهانی منجر میگردد . از آنجا که امپریالیسم دیگر توانائی سابق خود را برای تحمیل تضادها یش به جهان از دست داده ، حالا جنگ هم دیگر اجتناب ناپذیر نیست و این امکان پدید آمده است که از جنگ جهانی جلوگیری شود و پیشرفت و تکامل صلح آمیز جامعه بشری تأمین گردد . در عین حال نباید فراموش کرد که اگرچه جنگ دیگر اجتناب ناپذیر نیست ، خطر جنگ تا زمانیکه امپریالیسم باقی است وجود خواهد داشت .

افزایش نیروهای مسلح ایالات متحده امریکا و متحدین آن در مناطق مختلف کره زمین و مساعی که در جهت احیای " جنگ سرد " بعمل می آید بمبارزه طلبیدن تمام کسانی است که ثمرات کاهش تشنج و صلح برایشان ارجحند است . مردم جهان مایل نیستند به خطری که خود موجودیت زندگی در روی زمین را تهدید میکند تن در دهند . در این شرایط فعالیت شورای جهانی صلح با مضمون

تازه ای غنی تر می‌گردد. بیانیه ناوه استکهلم علیه مسابقه تسلیحاتی که بنا بر فراخوان شورای جهانی صلح ۷۰ میلیون امضاء زیر آن گردآوری شد در ماه مه سال ۱۹۷۸ بمناسبت گشایش اجلاس ویژه سازمان ملل متحد برای خلع سلاح به کورتوالد هایم دبیرکل سازمان ملل متحد داده شد. مبارزه در راه مهار کردن مسابقه تسلیحاتی شکل نمایشات توده ای علیه استقرار موشک های تازه امریکا را بخود گرفت و در امریکای شمالی، امریکای لاتین و در آسیا و آفریقا به تظاهرات توده ای علیه افزایش تسلیحات، علیه پایگاه های نظامی و تشدید و خامت و تشنج در اقیانوس هند، خلیج فارس و دریای کارائیب مبدل شد.

جنبش هواداران صلح انجم بیشتری پیدا میکند. این واقعیت که در کارپارلمان جهانی خلقها در راه صلح که از بیست و سوم تا بیست و هشتم سپتامبر سال ۱۹۸۰ در صوفیه برگزار شد ۲۲۶۰ نماینده از ۳۳ حزب سیاسی و صد هاسازمان از ۱۳۷ کشور شرکت کردند گویای همین مطلب است. پارلمان بمبائیا مکان داد در باره تمام مسائل مربوط به صلح، استقلال ملی، دموکراسی، عدالت و ترقی اجتماعی بحث و تبادل نظر نمایند. گفتار و کردار تمام کسانی که صلح را گرامی میدارند بمنیروی انترناسیونالیستی پرتوانی مبدل میشود. کسانی که امروز چنین تصور میکنند که اگر بایک دست قرارداد هائی را با امضاء برسانند که پاسخگوی مصالح صلح و کاهش تشنج است و با دست دیگر قرارداهائی را تصویب کنند که مسابقه تسلیحاتی را دامن میزند، میتوانند برای خود سرما سیاسی کسب نمایند از طرف خلقهای کشورهایان و تمام جامعه بشری داغ ننگ و رسوائی بمپیشانشان زد مخواهد شد.

حق زندگی در صلح حق مسلم هر فرد و تمام انسانهاست. سال ۱۹۸۱ باید نقطه مبدی تعرض قاطع و گسترده نیروهای صلحدوست باشد تا جرخش را دیکال و برگشت ناپذیری در پیشرفت اوضاع جهان بدست آید. این سؤال پیش میآید که برای تحقق چنین جرخشی چه لازم است. اولاً باید بدون درنگ قرارداد ۲ سالت را تصویب و عملی کرد و در عین حال باید بمذاکرات برای محدود ساختن سلاحهای استراتژیک ادامه داد.

علاوه بر اینها باید فوراً مذاکرات مربوط به سلاحهای اتعی با بر متوسط و سیستم های استقرار در خط مقدم را آغاز کرد. موفقیت در انجام این مذاکرات به احیای اعتماد میان کشورهای کک خواهد کرد و همین اعتماد بود که در سالهای ۷۰ امکان داد امر کاهش تشنج بطور قابل ملاحظه ای پیشرفت نماید و در آینده نیز امکان خواهد داد که محل و فصل مسائلی مانند انحلال تمام اتحاد های نظامی و از جمله انحلال همزمان ناتو و سازمان پیمان ورشو و برچیدن تمام پایگاههای نظامی خارجی در سرزمین های دیگران آغاز گردد.

حل و فصل این مسائل کارآسانی نخواهد بود . ولی این بدان معنی نیست که آنها را نمیتوان حل کرد . در دوران امپریالیسم یعنی هنگامیکه جنگ خصلت سراسرجهانی پیدا کرده ، جنبش در راه صلح نیز دامنه و مقیاسی جهانی دارد و نیرو و قدرت آنها در همین است . هیچکس نمیتواند از این جنبش دور بماند . هیچکس ، هیچ خلقی و هیچ کشوری به تنهایی قادر به از بین بردن خطر جنگ نیست . ولی خلقهای صلح دوست و کشورهای صلح دوست مشترکاً برای پایان دادن به خطر جنگ باندازه کافی نیرو دارند .

تا زمانیکه به تجمع دیوانهوار تسلیحات ادامه داده میشود ، صلح استوار نخواهد ماند . خود واقعیت استحکام استقلال ملی مستلزم آنست که از تصورات گذشته درباره امنیت که طبق آنها این امر با قدرت نظامی یکسان بشمار میآید ، امتناع ورزید . لازم است که مردم در سراسر جهان این نکته را دریابند که : مسابقه تسلیحاتی نه تضمینی برای امنیت ، بلکه خطری برای آنست . درک این مطلب مهم است که مسائل خلق سلاح ، پیشرفت ، نظم و اقتصاد بین المللی ، دفاع از حقوق بشر و تحکیم همکاری بین المللی همه با هدف عمومی دست یافتن به صلح در روی زمین ارتباط نزدیکی دارند .

ما تا هنگامیکه بلا یای عمده فاشی از بیعدالتی اقتصاد وجود دارند که به متفاوتهای فاحش میان ملل و یا گروهی از ملت های انجمن نمیتوانیم بپذیریم که صلح قابل اطمینان و استواری بدست آمده است . نظم و قرابت بین المللی ، تا زمانیکه فقر و گرسنگی میلیونها نفر را به هلاکت میرساند ، تا وقتی که تبعیض نژادی وجود دارد و حقوق بشر بطور جمعی وتوده ای نقض میگردد مستحکم نخواهد بود .

باید این عوامل را مردم جهان عمیقاً درک نمایند . بهمان نسبت که مردم شروع به دیدن چیزهایی میکنند که در زندگی بین المللی بقیاس جهانی و برای مدتی طولانی تاثیر میکنند (نه از نقطه نظر منافع کوتاه بینانه و کوتاه مدت) میکوشند شرایطی را هم بوجود آورند که امکان میدهند تاثیر بیشتری در سیاست دولتها داشته باشند . این ، بدون تردید آن اراده سیاسی را بوجود میآورد که برای حل و فصل مسائل بین المللی مورد اختلاف ، برای برداشتن گامهایی در سمت خلق سلاح واقعی و برای برقراری مناسبات اقتصادی بر پایه حقوق برابر میان خلقها لازم و ضروری است .
 درقبال اقدامات کمانی که به مسابقه تسلیحاتی دامن میزنند و کمانی که میخواهند راه جنگ را هموار نمایند باید با تشدید مبارزه در راه استقرار اصول همزیستی مسالمت آمیز و انکس نشان داد .

امروز ، در دورانی که جامعه بشری یکی از لحظات دوران ساز تاریخ خود را میگذراند ، شورای جهانی صلح همگان را به افزایش هشیاری و استحکام وحدت تمام نیروهای طرفدار صلح ، به خاطر جلوگیری از خطر جنگ فرا میخواند . زیرا صلح دست آورد گرانبها و مشترک جامعه بشری و شرط عمده و پایه اساس ترقی است .

نقش تحولات و انقلابات علمی و فنی

در تکامل عمومی جامعه انسانی

نیروهای مولده و مناسبات تولید

قبل از ورود در اصل مطلب، ناگزیر برای تسهیل درک این بررسی، باید با تعریف يك سلسله از مقولات پایه ای آشنا شویم.

شرط داعی زندگی انسان و بنیاد پایه تاریخ وی، تولید است. تولید یعنی: تاثیرفعال انسان برای دگرگون سازی طبیعت به منظور رفع نیاز خود. جانوران به تولید نمی پردازند و آن چه را که در طبیعت آماده است مورد استفاده قرار میدهند. تولید، شیوه خود را طی تاریخ، برحسب آن که چه نوع نیروهای مولده را مورد استفاده قرار میدهد، یا چه نوع مناسبات تولیدی را در جامعه برقرار می کند، دگرگون میسازد. لذا سه مقوله "شیوه تولید"، "نیروهای مولده" و "مناسبات تولید" مقولات عمده برای تحلیل و تشخیص روند تولید (که ما آنرا پایه تاریخ بشری میدانیم) محسوب می شوند.

نیروهای مولده از دو عنصر: شیئی و شخصی متشکل است. عنصر شخصی یعنی نیروی کار انسان و عنصر شیئی یعنی ابزار کار (تاسطح ماشین ها و مجموعه ماشین ها). دستگاه های مولد نیرو، جاده ها و وسائل ارتباط، مخازن و تاسیسات کار و بارگیری نیز جزء نیروهای مولده است. عنصر شیئی در تولید همراه با مواد اولیه مورد مصرف تولید، مجموعاً "وسائل تولید" نام دارد، یعنی در مفهوم "وسائل تولید" عنصر شخصی (نیروی کار انسان) وارد نمی شود. چنانکه در مفهوم "نیروهای مولده" مواد اولیه را وارد نمی سازند، لذا مقوله "وسائل تولید" نوعی مقوله مختلط است.

اما مناسبات تولید یعنی مناسباتی که بین انسان ها در روند تولید محصولات و توزیع آن ها برقرار میشود به مناسبات مالکیت و وسائل تولید مربوط است یعنی برحسب آن که این وسائل در ملکیت کیست (در ملکیت مولد بلا واسطه یا کس دیگر) روابط خاصی برقرار میشود. اگر وسائل تولید متعلق به خود مولد ان بلا واسطه باشد که در آن صورت بناگذیر روابط همکاری و تعاون بین مولدین برقرار میگردد ولی اگر وسائل تولید را نیروئی که خود در تولید شرکت ندارد، غصب کند، ناچار روابط فرماندهی و فرمان بری، بهره کشی و بهره دهی حکمرواست. یعنی به ازاء نوع مالکیت نوع مناسباتی که در نظام اجتماعی منعکس است پدید می آید و بهره کشی (تحلیل اقتصادی) با سیطره سیاسی طبقه ممتاز از انواع تحمیلات غیراقتصادی همراه میگردد.

وقتی به تاریخ جامعه می نگریم، میتوانیم در آن در نوع تحول و از هم باز شناسیم.

۱ - تحول در نیروهای مولده یعنی رشد و تکامل ابزار کار، سازمان کار، تقسیم کار، مهارت کار، نوع مواد اولیه مورد مصرف تولید. این تحول با تحول معرفت انسان به قوانین طبیعت و اجتماع (بویژه طبیعت) رابطه دارد. لذا تحول فنی و علمی جامعه که به تحول در نیروهای مولده (و از جمله وسایل تولید) منجر میگردد باید مورد بررسی قرار گیرد.

۲ - تحول در مناسبات تولید یعنی دگرگونی اشکال مالکیت (و بالنتیجه حاکمیت) که موجب پیدایش نظام های مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی میشود و صورت بندی های مختلفی را بوجود میآورد. این تحول نیز با رشد معرفت انسانی (بویژه معرفت به قوانین اجتماعی) ارتباط دارد و ما بین آن و این معرفت تاثیر متعاضد برقرار است. به دیگر سخن اگر تحول در نیروهای مولده به تکامل معرفت در رشته طبیعت (علوم طبیعی) مربوط است، تحول در مناسبات تولید به نظیر این تکامل در رشته اجتماع (علوم اجتماعی) ارتباط دارد.

تاکنون جامعه شناسی علمی به تحولات در مناسبات تولید (تئوری فورماسیون ها) توجه کرده ولی در مورد تحولات نوع اول یعنی تحول در نیروهای مولده و قانونمندی های خاص آن، به نظر اینجانب، باید توجهش تفصیلی تر از حال باشد. البته کلاسیک های مارکسیستی احکام بنیادین این گستره مورد توجه ما را، دائما یادآوری کرده اند و نیاز به کشف احکام بنیادین تازه ای درباره روابط نیروهای مولده و مناسبات تولید و ویژگی های آن هانیمت. ولی سخن بر سر بسط این بحث و تنظیم و تمسیق علمی و یافت دوره بندی و قانونمندی های ویژه است. این بررسی طبیعتا مدعی نیست که در این رشته همه گفتنی را بگوید، بلکه قصدش فتح باب است. در این بحث ابتدا امیتوان برخی مقولات را از هم جدا ساخت. نخست مقولات نظیر " تحول تدریجی " و " انقلاب " را در دو مقولات " فنی " و " علمی " را. از ترکیب این مقوله ها به نوبه خود یک سلسله مقولات راهنمای زیرین بدست میآید:

- ۱ - تحول تدریجی فنی، در ابزار و وسائل تولید؛
 - ۲ - تحول تدریجی علمی، در معرفت به قوانین طبیعت و اجتماع؛
 - ۳ - انقلاب فنی یا صنعتی؛
 - ۴ - انقلاب علمی (بویژه در علوم طبیعی و ریاضی)؛
 - ۵ - انقلاب علمی - فنی در ترکیب با یکدیگر.
- وظیفه عبارتست از تشخیص جا و جلوه این مقولات در متن تاریخ انسان. نکاتی که در ابتدا

نظرا جلب میکند چنین است:

- ۱ - ابتدا تحول علمی و فنی از هم جدا انجام میگردد و اصولا تحول فنی قبل از پیدایش علوم بویژه علوم طبیعی وجود دارد.
- ۲ - ابتدا در علم و فن ما با تحولات تدریجی روبرو هستیم (نه با تحولات انقلابی یعنی تحولات کیفی سریع) کمیتاوند مستمر و شریخش باشد ولی نتوان آنرا یک انقلاب نامید.
- ۳ - در دوران اخیر تحولات علمی و فنی به هم نزدیک و درهم بیشتر موثر میشوند، با هم پیوند می یابند. علم به یکی از نیروهای مولده بدل میشود و فاصله اجرائی نظریات علم در فن زمانا کاهش می یابد.

۴ - در دوران اخیر تحولات علمی - فنی از صورت تدریجی خارج شده حالت انقلابی و سریع بخود میگیرند. یعنی ما با " انقلاب های علمی - فنی " روبرو هستیم، هنگامی که علم مستقیما فن را دگرگون میسازد و تحول فن مستقیما به گسترش علم یاری میرساند. واژه " مستقیما " در این جا مهم

است ، زیرا تاثیر غیر مستقیم ود و راد و علم و فن تقریبا همیشه وجود داشته است .
 باین مقولات واحکام اولیه که میتوانند گرده یک بررسی ژرفتری قرار گیرد ، به سراغ تاریخ بشر
 میرویم . بنظر اینجانب میتوان چهار دوران از جهت تحول نیروهای مولده و تکامل معرفت علمی
 در این تاریخ تشخیص داد و از همان آغاز باید گفت که ما بین این دوران ها ود و راد های مربوط به
 شیوه تولید و نظامهای اقتصادی - اجتماعی پیوند ، هم روندی و تاثیر متعکس وجود دارد .
 معمولا تحولات نیروهای مولده از بنطن نظام گذشتگان آغاز میشود و موجب زایش نظام نوین میگردد ،
 ولی نظام نوین خود رشد توفنده نیروهای مولده را تسهیل میکند و کار به جایی میرسد که کفش
 تازه (نظام جدید) برای پائی که دم به دم بزرگتر و بزرگتر میشود تنگ میگردد و بار دیگر زایش
 نظام تازهتری ضرور میگردد . این تاثیر متقابل قانون عام رابط نیروهای مولده و مناسبات تولید
 است .

دوران اول

دوران اول رشد نیروهای مولده تمام نظامات دودمانی اولیه برده داری یعنی چند
 هزاره اول تاریخ جامعه طبقاتی را دربرمیگیرد . ما سیر تاریک و گنگ و بسیار بسیار طولانی فنی
 انسانهای ماهر (هوموهای لیس) نه آندرتال و عاقل (هوموساپینس) را در ادوار " سنگ
 کهن " ، " سنگ میانه " و " سنگ نو " از گستره این بررسی خارج میکنیم و آنرا عجلتاً به عنوان
 یک فصل طولانی تدارکی کنار میگذاریم و به این جریان تنها در آغاز زهد ایش تمدن های باستانی
 توجه میکنیم ، زیرا در اینجا مطلب کمابیش روشن تر است . در مورد دوران پیشین هنوز باید پژوهشها
 و پویشها ادامه یابد تا مسیر و منظره روشن تر شود .

در دوران اول ما باین پدیده روبرو هستیم که تحولات بسیار طولانی فنی و معرفتی زمینه را
 برای یک حرکت کیفی عظیم در تاریخ (پیدایش مالکیت خصوصی ، دولت ، طبقات ، تمدن و
 فرهنگ معنوی) و تدارک الگوی سنتی و کلاسیک جامعه انسانی فراهم میکند .
 واقعیات حاکی از آنست که در فواصل بین دههها و تا چهار هزار سال پیش ، روند مهاجرت ها ،
 برخورد قبائل کوچنده با ساکنان زراعت پیشه ، رام کردن ستورها و پرورش رختان و گیاهان وحشی
 جوشیدن شهرها ، مبادله های بازرگانی ، پیدایش خط و کتابت ، تقسیم کار بین رشته های اصلی و
 در رون این رشته ها ، پیدایش سازمان های دیوانی ، نظامی ، دینی ، ساختن جاده ها ،
 در آمیزی تمدن ها ، ظهور عناصر اولیه علم و فلسفه و غیره تحقق یافته است .

سیر مستر این جریان چنان پرمشهود ، که قرنی را از قرن دیگر متمایزی ساخته و باین یکواختی
 و پویه فوق العاده کند دوران های پیشین تفاوت همین داشته است . هزارها هزارها ششینی مورد
 استفاده امروزی ما ، و اطلاعات بسیار وسیع درباره طبیعت و زندگی و عمل و رفتار در این دوران پر
 برکت شکل میگیرد .

از آثار تمدن مصر قدیم گرفته تا سومرواکد و عیلام و هت و هیاتانی و آسور و کلد و اور و توفینقیه و مسد
 و یهود و بابلی و هخامنشیان و کوشان و پارت و هند و چین و ژاپن و قوطا جنبه وینا و روم و نیز فرهنگ
 آرتک و مایا و آمریکا (۱) ، همه همه در چارچوب این تدارک اولیه برمی جوشند و شکل میگیرند و پس
 از فرهنگ عصر سنگ ، این دوران فرهنگ " عصر فرغ " و " عصر آهن " را در برهه های آغازین -

۱ - تمدن مایا و آرتک (اینکاها) از لحاظ زمانی در برترد آمریکا پدید شده ولی شایهت فراوانی
 به تمدن مصر باستان دارد .

آن بوجود میآورد . این جهان که جهان تمدن باستان نام دارد و بناظما ت پد رشاهی - دودمانی (ژانتیل) و سپس بردگی زیسته است (۱) خود جهانی است که زمانی پدید شده و دیگری زیسته و سپس قیامت و محشر کبری یا معاد خود را گد رانده و برای ابد در گورستان تاریخ مدفون شده است . با همه گونه گونگی کشورها و تمدن ها و حتی نظام ها ، در آن دنیا از جهت قربانی های انسانی و جنگهای پرهیا هووشا هان و پهلوانان و قیصرها و فراعنه خد آگونه و هجرت های عشائیری و اسارت ها و معابد عظیم و کهنه جاد و گروزبان و خط نیمه رمزی و جهان بینی اساطیری و اشرافیت خون و بودگی خفت با روسر شک خیز و ریا خواری های مال اندوزان ، نوعی وحدت شکل و تجلی حیات انسانی دیده میشود . آدمی در آن جهان و تمدن گمشده ، هزاران سال آفریده ، رنج کشیده و خیال پیرورد و در کام بلایای مهیب طبیعی و اجتماعی فرورفت . آری ابد ابد زوال آن جهان سرا پا خون و اضک نباید تا سغی خورد . دولت های پر قدرت و مهاجم و جهان خوار آن دوران مانند جانور موسوم به " دینزوروس رکس " (خزنده ای که سی گز طولش بود) موجوداتی خشن و ناشی و متجاوز بودند و حرکت تکاملی در سیر ناگزیر خود به ناچار از این مراحل ناشیگری و خشونت میگذرد تا به مهارت و ظرافت دست یابد . راه تکامل حقیقت علمی و عدالت اجتماعی عجیب راه گند ، درد ناک ، پیچاپیچ و خار آگینی است .

اینکه از قرن دهم ق . م تا قریب قرن سوم ق . م تکامل مستمر و نسبتا سریع نیروهای مولده انجام گرفته که نخستین تمدن های موسوم به تمدن آبی (" هیدرولیک ") را در کنار جله ، فرات ، کارون ، نیل (از اسوان تا لتا) ، هوانگ هه ، سند ، گنگ بوجود آورده است ، مورد توجه بسیاری از مورخین بود و آنها حتی این دوران را دوران " انقلابهای کشاورزی " مینامند . در این نکته تردیدی نیست ولی رشد نیروهای مولده در نزد قبائل ستپ نشین دامداریز انجام گرفته و در زمینه پیشه‌وری و بازرگانی و مبادله و آموزش و عرصه سیاست و کشاورزی هم دستاورد هاعظیم است . ایجاد سیستم های مصنوعی آبیاری ، ساختن شهرهای بارودار ، کشیدن جاده های مفروش ، رام کردن ستور و چاربا ، باغبانی و استکان کاری ، غله پروری ، اختراع چرخ ، اختراع طاق و گنبد و برج ، یافتن فرغ و آهن و پولا و ساختن تیروکمان و سپر و شمشیر ، پیدایش سربازان عرابه سوار (ارتمه ستار) ، پیدایش پول و کالا و ترازو ، جدا شدن قشرها و طبقات (شاهود رباریان ، اشراف ملکدار ، روحانیون ، بازرگانان ، پیشه‌وران ، کشاورزان و شبانان ، کارگران راه و ساختمان ، سربازان و غیره) پیدایش خط و زبان و کاعذ و کتاب ، سرایش شعر ، روایت اسطورهها ، ساختن معابد و آتشکده ها ، و هزاران نکته دیگر به این دوران شگرف و جوشان تبلور تمدن اجتماعی انسان مربوط است .

تمدن آسیای و تمدن مصر که خود به اوجی بسیار جالب رسیده بود ، فرهنگ کرب و میمن راتفذ به کرد و این فرهنگ ابتدا به یونان و سپس به رم رفت و در این نقاط شکستگی حیرت انگیز و خیره کننده ای یافت . جهان کهن در آتن و رم به آن حد اعلا ی جلا و رونقی رسید که میتوانست برسد . در این چراغ زینتی بیش از این نبود تاروشن تر بود رخشد . رم مانند ایالات متحد ه امروز اوج تکامل فرهنگ مادی جهان کهن محسوب میشود و مانند ایالات متحد ه در همین ثروت مادی پوسید و گندید و پوک شد ،

۱ - جای این بحث مهم اینجاست که آیا پس از تلاشی نظام دودمانی همجا بردگی بوجود آمد ؟
 ۲ - جای برآوند که پس از این تلاشی ما همزمان با سه شکل مبر و پروهستیم : (۱) جامعه کهن خاوری ،
 (۲) جامعه بردگی یونانی - رومی ، (۳) جامعه مفقود الی و متذکر می‌شوند که بد و جامعه کهن خاوری که

تمدنی رشد یافته پدید آورد ، پیدایش جامعه بردگی بهالگوی یونانی و رومی (میسر نبود . در برخسین بقیه در صفحه بعد

چنانکه ضربات بردگان و بربرها آنها آسان از پای درآورد . جامعه شناسان بورژوا در ایالات متحده چشم براه سرنوشتی همانند برای تمدن امپریالیستی خود هستند که در آن مردم زحمتکش آمریکا و از جمله سپاهان نقش بردگان ، و خلقهای ستمدیده جهان نقش بربرها (مانند ژرمن و واندال و هون و ویزگوت و لمبارد) را بازی میکنند ! شاید تشبیه بلغی نیست ، ولی بهر صورت تشبیهی است که خالی از محتوی نیز نیست و توازی تاریخی از بسیاری جهات واقع گرایانه است .

در تمدن رومی معماری و اناث داخلی خانه ها و لباس و آرایش و ساز و بزرگ نظامی و تقسیم کار در میان پیشه‌وران و تنوع محصولات آنان و سطح آفرینش هنری در مجسمه سازی و نقاشی و شعر و داستان نویسی و ترتیب امور اداری و مدیریت و فرماندهی ، سطح فلسفه و منطق و تاریخ و صرف و نحو زبان و غیره به اوجی در جهان آن روزی هم‌تار رسید . تمدن بیزانس (روم شرقی) و خلافت عباسی تا حدی و ارث این مدنیت پرنظنه شده و هجوم مغول و جنگ های صلیبی راههای خونینی برای بازگشت این تمدن به بستر نخستین آن ، یعنی اروپا فراهم ساخت و در آنجا دوران نوزایش علم و فن ، دوران اصلاحات مذهبی (رفرماسیون) در آن بازگشت به مسائل انسانی (هومانیزم) را از قرن سیزدهم به بعد بوجود آورد .

بدین سان ما وارد دوران دوم تکامل علموفن میشویم . چنانکه می بینیم بین دوران اول تکامل فن و علوم ، بطور عمده و نظام بردگی که به اشکال فوق العاده مختلف موجود بوده ، توازی وجود داشته است .

دوران دوم

شاید خصیصه برجسته دوران دوم تحول فنی و علمی را بتوان در انتقال مرکز ثقل (یا گرانزگاه) این تحول از آسیا به اروپا دانست . این دوران سده های میانه (یعنی از سقوط امپراطوری روم تا انقلاب بورژوازی فرانسه) یا قریب یازده قرن را در بر میگیرد و در ایران تقریباً مقارن است با پیدایش اسلام و قوتش آن تا استقرار سلسله صفوی .

در اوایل این دوران هنوز چین (بویژه در رشته بسط صنعت چاپ و پرورش ابریشم و ساختن چینی) و هند (بویژه در زمینه ریاضیات و سماجی) و ایران و کشورهای خلافت (در رشته فلسفه و نجوم و ریاضیات و کیمیا و پزشکی) پیشی و تقدم خود را بر اروپا حفظ میکنند . علاوه بر آنها باید از امپراطوری روم شرقی (بیزانس) نام برد که با شهرهای معتبری مانند قسطنطنیه در آسیای میانه و آتن در یونان و انطاکیه در سوریه و اسکندریه در مصر ، کماکان (بویژه در قرن های شش تا دوازده میلادی) از مراکز مهم علم و فن در دنیا و آن روز است و اسلام که برجزیره العرب و شمال افریقا سیطره یافت ، بسیاری از گنجینه های علمی و فنی انطاکیه و اسکندریه را به فرهنگ خود جذب کرد .

تا اوایل قرن دوازدهم هجری ، اروپا ، به تمدن شرق (و از آنجمله بیزانس) با حیرت و تحسین مینگریست و طلاب با هوش مسیحی میکوشیدند تا به رساله ای از رسالات اعراب بویژه در ریاضیات و هندسه و کیمیا و صیدله (یا گیاه شناسی و داروشناسی) یا رسالات کهن یونانی و لاتین دست یابند و از آن فیض گیرند ، چنانکه نهضت راجر بیگن و دستاویز و سرکشی او علیه تعالیم کلیسا در آغاز

بقیه از صفحه قبل

نقاط جانند روسیه) اصولا بردگی رشد نیافت و انتقال به فئودالیسم انجام گرفت . نگارنده این طرز برداشت را منطقی تر میشمرد . بحث در این باب از جهت علمی مختومه نیست و ادامه دارد .

قرن سیزدهم (که منجر به چهارده سال زندانی شدن این دانشمند عبری در صربیه شد) تحت تاثیر معلمانی بود که از رازی ، ابن سینا ، ابن رشد ، ابن هیثم و جابر حیان و ابومنصور موفق هروی و خواجہ نصیر و نظایر آن ها الهاماتی گرفته بودند . چراغی که بر پردهای روم خاموش کرده بودند ، در قسطنطنیه و بغداد و فسطاط و اندلس و بخارا و نیشابور و رومی میسوخت و سرانجام شعله آن باردیگر مشعل فروزنده ای را ابتدا در اروپای جنوب غربی سپس شمالی و غربی روشن کرد . آری ، زمینه اروپای غربی آماده بود که این اخترها را به شعله بدل کند . از قرن سیزدهم تا پایان قرن هفدهم یعنی طی چهار قرن یک مرتبه تکان علمی و فنی بزرگی در این قاره پدید میشود . کتبی مانند " جدول فنون مختلف " (۱) اثر اهاب بندیکتین موسوم به تئوفیلوس و " نام افزارها " (۲) اثر استاد کارانگیسی موسوم به نک همو " کتاب المغناطیس " (۳) اثر مولف ایتالیایی موسوم به پتروس پره کریئوس و " درباره امور معدنی در دوازده جلد " (۴) که در سال ۱۵۵۶ در آلمان نشر یافت مارا از جزئیات جالبی درباره وضع فن در دوران قرون وسطی مطلع میکند . در این دوران است که دانشمندان و فن آوران بزرگی مانند کوپرنیک ، کپلر ، گالیله ، داونچی ، لایب نیتس ، پاراسل سوس (پایه گزارشیمی جدید) ، گوتنبرگ ، ووالیوس (پایه گزار تشریح) ، گستر (پایه گزار جانورشناسی) ، هاروی (کاشف دوران دم) ، بائوتستر (پایه گزار معدن شناسی) و ده ها اوصد هانام ارجمند دیگر پدید میشوند و سرانجام به دوران نیوتن پایه گزار فیزیک و مکانیک معاصر میرسیم که دیرتر از او سخن خواهیم گفت .

طی این چهار قرن از لحاظ فن و فن آوری اختراعات معتبری انجام میدهد مانند ماشین چاپ و حروف ریزی و کلیشه سازی ، عدسی تراشی و دوربین و میکروسکوپ و عینک ، ساعت برجی و ساعت جیبی ، دریانما (سیگستان) و قطب نما ، دستگاه بافندگی و چرخ ریسندگی دستی و آبی ، کوره مرتفع فلزگذاری و ریختهگری ، تلمبه ، آونگ ، ارگ ، چکش و دم آبی ، استخراج معادن و از آن جمله ذغال سنگ ، کشتی سازی تجاری و نظامی ، توپ و تفنگ ، ایجاد مکانیسم های خودکار گوناگون و بمباران بخرنج و غیره و این نوآوری های فنی تاحدی رنگ صنعتی دیرینه زندگی را عوض کردند .

کشفیات تازه در علم مانند سیستم مرکزیت خورشید (بجای سیستم بطلیموس مرکزیت زمین) کشف لگاریتم و حساب جامعه و فاصله ، بسط علامات ریاضی و نت موسیقی ، کشفیات جغرافیائی (کشف امریکا) ، کشف قوانین اپتیک و از آن جمله انکسار نور ، بین بردن به قوانین مناظرومراپسا کشف تشریح انسان و دوران دم ، کشفیات متعدد در شیمی آسیدها و بازها و عناصر شیمیائی و غیره و غیره ، علوم طبیعی را از حالت " فن سماع طبیعی " ارسطویی خارج میکنند و در آنها رشته های مختلف مبتنی بر تجربه باصدها اوصد ها حکم و قانون و مقوله تازه پدید می آورند و تکانی شگرف به معرفت انسانی میدهند .

بمآسانی روشن است که این همه تحولات و اقعاعظیم در دانش و فن چه اثرات در ورود رازی در درگرونی بافت جامعه داشت :

1 - " Diversarium Artium Scedula " (Théophilus)

2 - " De Nominibus Utensilium " (Neckham)

3 - " Epistola de Magnete " (Petrus Pregrinus)

4 - " De re Metallica libri XII "

۱ - این امر موجب زوال حکومت سنیورهای قلمه‌نشین فئودال و تقویت قشربازگانان و پیشه‌وران شهرنشین و ظهور بورژوازی صنعتی و کارگران مزدور شد و به افزایش قدرت پادشاهان مستبد و دستگا‌های اداری متمرکز آنها (امری که مورد میل و تقاضای بورژوازی بود) انجامید و جوانه‌های نظام نوین سرمایه داری در بطن نظام کهن به سرعت آغاز رشد گداشتند . زیرا تحول علم و فن به افزایش نیرومند محصولات کشاورزی و صنعتی و پیشه‌وری منجر گردید و این خود موجب تقویت اقتصادی ، و به تدریج تقویت سیاسی بورژوازی و امکان مقابله کامیابانه اش با فئودال ها شد و بورژوازی شاهان خواستار قدرت را برای نهل به امنیت و قانونیت تکیه گاه خود ساخت تا سنیورهای غارتگر و سرکش را به زانو در آورد و درآورد .

۲ - نتیجه دیگر این تحول ، نو زائی در فرهنگ ، اوج علم و هنر و ادب و فلسفه ، تسدیدیل اسلوب اسکولا ستیک (بحث نظری در تجربیات) به اسلوب تجربی گردید و تفکر سیاسی و اجتماعی نوین را در مقیاس وسیع بوجود آورد و موجب مقابله خلق ها با اوتیکان ، تحول و اصلاح در مذہب شد .

بدین ترتیب تمام اجزای نیروی مولد همانند افزار و ماشین ، نوع کار ، تقسیم کار ، سازمان کار ، صهارت کار ، نیروهای مولده کار (دست ، آب ، پاد ، نیروی عضلانی حیوان) ، مواد اولیه کار ، نوع محصول ، مصرف و بازار آن همه و همه دستخوش تغییرات بنیادی شد و این تغییرات به تحول در مناسبات تولیدی ، زوال تدریجی نظام دیرپا و لاجوج و سراپا جهل و ظلمت و جور و ستم فئودالیسم و استقرار نظام ترقی تر (به شکل نسبی مرقی تر) سرمایه داری انجامید .

آنچه که گفتیم در باره تحولات علمی و فنی در اروپا بویژه طی قرنهای ۱۳ تا ۱۷ بود که دوران معروف به " انقلاب صنعتی " با آن آغاز میشود . سده‌های آخر قرون وسطی (بین انقلاب بورژوازی انگلستان در اواسط قرن هفدهم و انقلاب بزرگ بورژوازی فرانسه در اواخر قرن هجدهم را) نیز باید به همین بخش دوم افزود ، زیرا در واقع در ناله همین روند " انقلاب صنعتی " آغاز نظام سرمایه داری است . این دوران (یعنی از ۱۶۴۱ تا ۱۷۸۹) که کمتر از ۱۵۰ سال است ، سرشار است از تحولات علمی و فنی مهم ، امری که نمودار روشن حرکت مسرع این تکامل است . برشمردن همه چیز ممکن نیست ولی نمونه ای به دست میدهم : در این فاصله دانشمندان بزرگی مانند بلز پاسکال ، هویگنس ، لیب نیٹس ، نیوٹن ، لایبنز ، لاوازیه پدید می آیند . بلز پاسکال در ۱۶۴۲ ماشین حساب را اختراع و لایب نیٹس (۱۶۴۶-۱۷۱۶) آن را تکمیل میکند و این همان ماشین حسابی است که با تکمیل های بعدی هنوز مورد استفاده ماست و چهار عمل اصلی را انجام میدهد . تورچلی ایتالیایی در ۱۶۴۳ هواسنج جیبوی را طراحی مینماید و در ۱۷۱۴ فارن هایت هلندی آن را برای استفاده علمی میسازد . نیوٹن (۱۶۴۲-۱۷۲۷) قانون جاذبه عمومی را کشف میکند . تلسکوپ آینه دار را اختراع مینماید و محاسبات جامعه و فاضله را بوجود میآورد (که لایب نیٹس نیز در وسط و تکمیل آن دخالت دارد) . تئوری پخش و تجزیه نور و کشف منشأ رنگ ها نیز از این دانشمندان بزرگ و نابغه است . هویگنس هلندی (۱۶۹۸-۱۶۲۹) تئوری موجی نور را بوجود آورد . هوک انگلیسی در ۱۶۶۷ یاخته گیاهی و وان لئون هک هلندی در ۱۶۷۳ گویچه های خون را کشف میکنند . دنی پاپن فرانسوی در ۱۶۴۷ رابطه فشار و مای غلیان را با تجربه ثابت مینماید و جیمس وات انگلیسی در ۱۶۶۵ اولین گنداساتور را میسازد و نخستین ماشین بخار را بوجود میآورد . برتولی سوئیسی در ۱۷۱۳ حساب احتمالات را بوجود میآورد . ثویلریا ضیادان آلمانی (۱۷۸۳-۱۷۰۷) کاروسیمی را در زمینه های مختلف

ریاضیات وجبر عرض میدارد . ج . کی در ۱۷۳۲ دستگاہ جدید بافندگی را در انگلستان میسازد و این دستگاہ بعد ها به وسیله کارت رایب (۱۸۲۳-۱۷۴۳) تکمیل میشود . غالب تحولات فنی دستگاہ نساجی در انگلستان صورت میگیرد و سنت نساجی در انگلستان این کشور را به پیشروترین ایجاد کننده تکنیک و تکنولوژی بافندگی بدل میکند . گاوندیش در ۱۷۶۶ هیدروژن و پیرستلی در ۱۷۷۴ اکسیژن را کشف میکنند . دانشمند فرانسوی لاوازیه (۱۷۹۴-۱۷۴۲) بر اساس کشفیات انجام شده تصور احتراق را روشن میسازد و نظریه " فلوزیمین " (سیاله اسرار آمیز سوزش پذیری و احتراق) را رد میکند و نقش اکسیژن را در این پدیده روشن میسازد . کلا پیپر در ۱۷۸۹ عناصر شیمیایی مانند سیرکونیوم ، اورانیوم ، تیتان ، استرونتیوم و غیره را کشف میکند . فرانکلین در ۱۷۵۲ برق گیر را میسازد و ولینه عالم طبیعت شناس سوئدی دست به کار عظیم و بفرنجی در ۱۷۳ دره برای طبقه بندی موجودات طبیعی میزند که در کتاب معتبر او به نام " سیستم طبیعت " نشر یافته است . در ۱۷۸۳ برادران من گلفیه در فرانسه نخستین بالون را که از هوای گرم انباشته بود بایک جانور به هوا میفرستند .

بدینسان در آستانه انقلاب فرانسه و آغاز قرون جدید ، علوم طبیعی مانند مکانیک ، فیزیک شیمی ، زیست شناسی خطوط اساسی امروزی خود را یافتند و شالوده های کار خود را ریختند . نیروهای مانند بخار و حتی برق ولویه شکل نطفه ای به میدان آمدند و گردن های بدوی پیک تکنیک نو برای ایجاد وسائل زمینی و هوایی انتقال ، رخ نمود . انقلاب صنعتی نظام سرمایه داری را همراه خود بیش از پیش بمیدان کشید .

برخی نمونه ها مانند فاصله زمانی طرح نظری ساختمان هوا سنج و اجراء عملی آن (قریب هفتاد سال) و طرح نظری رابطه فشار و مابه وسیله دنی پاپن و اجراء عملی آن بوسیله جیمس وات (قریب هشتاد سال) نشانه های شاخص و تنی پیک برای مجسم ساختن فاصله بین طرح علمی و حل فنی است . این فاصله در زمان ما گاه تا یک سال - دو سال رسیده است (۱) .

و موجب در هم بافتگی علم و فن شده است .

با این حال اینکه در این دوران علم و فن هر یک به راه مستقل خود میروند و علم زمینه ساز فن است و یاقین (مانند برق گیر فرانکلین) محرک و انگیزه بسط علم است ، خود پدیده تازه ای است و حاکی از آنست که عمل معرفتی انسان با عمل افزایش آفرینش و ارتقاء رابطه میشود . یعنی رابطه را مابین بسط علوم اجتماعی و فلسفی و اقتصادی با پدیدایش خواسته های نوینی در جامعه برای تحول نظام اجتماعی می بینیم . چنین رابطه ای در دوران اول فوق العاده تصادفی و نادراست . ولی در این دوران دوم تا سطح معینی از " قانونمند بودن " اعتلا می یابد .

در دوران سوم ، چنانکه خواهیم دید ، همین قانونمندی تشدید می پذیرد و فن و فن آوری که در سایه بی جلوه و خاموش تولید بوسیله شاگردان ، استادان ، مهندسان و مخترعان گمنام و گاه کم سواد در یک استمرار طولانی ، بایه شکل گسسته بسته طی قرن ها ، انجام میگیرد و با عمل پیمان اخوت می بندند و " فاصله اجراء " اندیشه علمی و اجراء فنی دم به دم کوتاه تر میشود .

۱ - گاه شاید یک اکیپ علمی مسئله فنی مطرحه را که باید بصیافوری حل شود با کار تشدید حتی طی روزها یا ساعتها حل کند و بلا فاصله اکیپ های نقشه کشی و ساختمانی آن حل را به صورت اجراء آورند ، این یک حالت استثنائی است . آنچه که در متن گفتیم برای نشان دادن " فاصله اجراء " بین علم و فن در حالات عادتی تراست . معمولاً در کشورهای سوسیالیستی در اوائل سالهای ۱۷ این فاصله رابطه متوسط پنج سال میدانسته اند . اطلاعاتی در دسترس نگارنده نیست .

دوران سوم

دوران سوم از ۱۷۹۱ تا ۱۹۱۷ (انقلاب بورژوازی فرانسه تا انقلاب سوسیالیستی اکتبر) را دربرمیگیرد . چون قصد نگارش تاریخ علم یا تاریخ فن در میان نیست ، دشوار است در مورد این دوران بسیاری حتی در آن حد به ذکر موارد مشخص بپردازیم که در مورد دوران های ماقبل یاد کردیم لذا به برخی یادآوری های عمومی بسنده میکنیم . بویژه آنکه درباره تاریخ علوم آثار معینی به فارسی ترجمه شده و مطلب با شرح و بسط کافی در آن کتب آمده است .

اگر در قرن های گذشته رشد نیروهای مولد زمینه ساز پیدایش نظام نوین بورژوازی شد و آنرا بوجود آورد ، قرن نوزدهم با پیشرفت های علمی و صنعتی بیسابقه خود این نظام را تحکیم کرد و آنرا بصورت بالاترین مرحله اش یعنی امپریالیسم راند و در عین حال با اجتماعی کردن وسیع تولید شرایط زوال و منسوخیت آنرا نیز فراهم ساخت زیرا در پیگرد آغاز قرن بیستم نیروهای مولد به چنان ابعاد هنگفتی رسیده بودند که در چارچوب مناسبات سرمایه داری نمی گنجیدند و بحران های اقتصادی و جنگ های استعماری و جهان خوارانه حاکی از تب و تاب جامعه ای بود که مناسبات تولیدی نوینی را می طلبید . پای کودک با زهم بزرگتر شده و کفش " سرمایه " دیگر تنگی میکرد .

انقلاب صنعتی دوران نوین با انقلاب کشاورزی آغاز پیدایش جوامع کلاسیک (از ۱ هزار سال تا ۱ هزار سال پیش) دارای این تفاوت است که این انقلاب در مدت زمانی بسیار کوتاه تر و با خلاقیت و کارایی و بازدهی به مراتب عظیم تر انجام گرفت . اگر آن انقلاب سرمایه داری تمدن سنتی و دیرینه بود ، این انقلاب نیز چهره پردازیک تمدن نوین صنعتی است که هنوز باید به نضج و کمال واقعی خود برسد و معایب ژرف ضد انسانی و ضد اجتماعی (یعنی بهره کشی سرمایه داری و استعمار و نواستعمار) و ضد زمینی خود (آلودگی و تاراج محیط زیست) را برطرف کند و تمدن سی عادلانه ، انسانی در مقیاس بشریت متحد برپایه دانش و خرد امروزین بوجود آورد .

تحولات علم و فن در قرن نوزدهم با تحولات تدارکی علم و فن در دوران دوم این تفاوت را داشت که در این انقلاب ، بهیچا فتگی علم و فن با زهم بیشتر و " فواصل اجراء " با زهم کوتاه تر میشود . شاید ما نتوانیم تحول علم و فن در سده نوزدهم را یک انقلاب علمی و فنی بمعنای کامل کلمه (آنطور که اکنون نام گذاری میکنیم) بنامیم ولی چندان از این مفهوم نیز دور نیست . در زمان کنونی ، علوم با دگرگدن آزمایشگاه ها و پژوهشگاهها ، خود در جنب کارخانه ها و پایذ پرش توصیه های پی در پی موسسات صنعتی و پرداختن مستقیم به محل معضلات فنی و دادن توصیه های مختلف به این موسسات بیکی از عناصر نیروهای مولد بدل شده است . درباره دانش آکادمیک قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم این سخن را نمیتوان گفت . در آن ایام فن و علم علیرغم تماس ها و مبادله ها ، هنوز مانند گذشته مسیر محسوس و مشهود جداگانه خود را داشتند . ولی بهر صورت پیدایش نیروی مولد جدید (برق) و زایش یک جرگه عظیم آزمایشین ها و دستگاها و افزارها برپایه این نیروی مولد و گسترش عظیم شیمیائی شدن تولید و ماشینی شدن آن ، بدون یاری دایمی علم و حتی تجریدی ترین تئوری های فیزیکی و ریاضی ممکن نبود .

در این دوران دانشمندی که هر یک با کله خود مهمی را گشودند یا فصل نوی در دانش نوشتند مانند لاپلاس و پیاستور ، پیرکوری از فرانسه ، هومبولت ، هلم هلتنس ، کخ ، اینشتین ، کیرش هوف ، ماکس پلانک از آلمان ، فارادی ، ماکسول ، رادرفورد از انگلستان ، مندلیف ، تسلیو کوسکی در روسیه و ده ها نام مشهور بگردد شدند . از خصائص این دوران مبادله به مراتب حادث تر و سریعتر

اطلاعات علمی بین کشورهای پدیدایش نوعی بستر جهانی درد نبال کردن تحقیقات است . کسانی که در این دوران تقریباً بطور اختصاصی در رشته فن کار میکنند نیز خود با سرمایه علمی مجهزند . مثلاً میتوان از کسانی مانند زیمزود یزل و فرد وادیسون و نوبل و مرس و مارکونی نام برد که نام غالب آنها همراه کشفیات آنهاست . این دوران مانند دوران اول ، دوران افزایش مجدد وسیع در تمدن انسانی است . تلگراف ، تلفن ، چراغ گاز و برق ، اتومبیل ، هواپیما ، قطار تندرو ، کشتی بخاری ، رادیو ، انواع جدید اسلحه و غیره محضات دانش انسانها را متجلی میکند . تقریباً تمام کالا های مصرفی چهره دیرنده سنتی خود را گم میکنند و تولید عظیم ماشینی آنها را ساده تر و فراوان تر و عملی تر (پراتیک) دردسترس قرار میدهد و حتی خاموش ترین بازارهای افریقائی و آسیائی از ساخته های ماشینی آنهاست میشود . همراه دانش های طبیعی ، علوم انسانی نیز از پیش از تاریخ خود خارج میشود و پدیدایش اندیشه موران کلانی مانند مارکس و انگلس جامعه شناسی علمی پای به عالم وجود میگردد . اگر کسانی مانند ویکو ، ماکیاولی ، هابس ، ولتر ، روسو ، منتسکیو ، برای ایجاد تکان عقلی به سود بورژوازی کافی بودند ، این بار دیگر مباحث تحلیل گرانی پدید شوند که قادر باشند سراپای تاریخ را مورد بررسی علمی و ترانزندی و نتیجه گیری قرار دهند و مکتب نیسم عمل جامعه را بازکنند و راه آتیه را نشان دهند .

درفاصله بین جنگ اول جهانی و جنگ دوم جهانی تحولاتی روی داد که از سوشی در چارچوب سرمایه داری امپریالیستی و از سوی دیگر در چارچوب سوسیالیسم است و آنرا میتوان وارد همین دوران سوم سازیم زیرا به انحاء مختلف اجتماعی - تاریخی و علمی - فنی نوعی ادامه ، نوعی به گل نشستن و ثمره دادن این دوران از جهت علمی و فنی است . به ویژه آنکه دوران چهارم ، از جهت کیفی ، یعنی از جهت درگرفتن يك انقلاب علمی - فنی عظیم و بیسابقه در تاریخ انسانی (که شکل ، محتوی ، نتایج علوم و فنون و افوق العاده مورد تطور و تحول قرار داده است) از دوران پیشین بکلی مجزاست .

ولی تکامل علوم طبیعی و فن در این بخش از دوران سوم به جهت با بخش اول تمایزاتی دارد زیرا نوعی جهش دیده میشود که ناشی از همان حرکت شتاب گیری مسرعه است که بمثابة يك قانونندی در تکامل نیروهای مولده از آن یاد کرده ایم .

در سال ۱۹۱۹ رانز فرد اولین "واکنش هسته ای مصنوعی" را به شکل تجربی علمی ساخته است و میتوان این حادثه را آغازگاه چیرگی بر نیروی اتم دانست . در این بخش دوم از دوران سوم رادیو تکامل مییابد و تلویزیون (که نقشی برابر و شاید بزرگتر از دستگاه چاپ در تاریخ ایفا میکند) و تکنیک رادار وارد میدان میشوند . رادیو ، تلویزیون ، رادار و فصل جدیدی رادار بصط روابط "اطلاعاتی" میکشایند و شیمی آلی به کشفیات در روابط سازمانند بنزین و لاستیک و الیاف مصنوعی دست مییابد . در همه رشته های علوم کاربرد و هوشی - تجربی و وسائل آن گسترش و حدتی بیسابقه کسب میکند و پیوند تحقیق و تولید بیشتر میشود . مهمترین انحصارهای سرمایه داری جهانی در جنب مومسمات صنعتی ، مومسمات "تحقیق و توسعه" خاص خود را بوجود میآورند . در این زمینه مثلاً میتوان از انحصارهای متعلق به دوین و جنرال موتورز در امریکا و کورپ و تی . گ . فارین در آلمان نام برد . موتوریزه شدن ترابری و حمل و نقل و پدیدایش راه های اتومبیل و روضوط هوائی موجب بصط استخراج نفت و پالایش آن و بالا رفتن اهمیت این سوخت طبیعی و نیز گسترش صنایع الکتریکی میشود . سازمان تولید و د پیریت آن در اثر ابعاد عظیم تولید صنعتی اهمیت ویژه ای کسب میکند و رقابت شرکتهای انحصاری عظیم و جهانگیر تضاد های امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی را تشدید

میکند و در بخش سوسیالیستی جهان ما با اقتصاد سوسیالیستی ونقشه ای رویرو می‌شویم که نمه ای بکلی تازه در تاریخ انسانی بود .

این بخش دوم با به کارگیری انرژی اتنی بصورت بمب اتنی از جانب امریکا و محو ۳۳۰ هزار و آسیب دیدگی ۴۰۰ هزار ژاپنی در شهرهای هیروشیما و ناگازاکی خاتمه میابد . انقلاب صنعتی در چارچوب فرمانروائی سرمایه داران دم به دم فاجعه هائی عظیم به بار میآورد .

دوران چهارم

پس از جنگ دوم جهانی و با تقسیم جهان به دو سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری و پیدایش مرحله سرمایه داری انحصاری دولتی در رشد یافته ترین کشورهای سرمایه داری غرب بحمل مختلف تحولات علمی و فنی چنان شتاب و گسترش و پیوستگی بخود میگیرد که در سراسر تاریخ بی همتاست . انقلاب صنعتی به انقلاب عظیم علمی - فنی معاصر مبدل میشود که پایه پای انقلابات اجتماعی در کار در گروگن سازی چهره جهان است و هر یک به دیگری مدد میرسانند . بشریت وارد بینگی از حماس ترین و در عین حال خطرناکترین ادوار انتقالی خود از جامعه مبتنی بر بهره رکنشی انسان از انسان به جامعه ای فارغ از این بهره رکنشی شده است . و از آنجاکه تا این تاریخ بیش از ۶ تریلیون دلار صرف تسلیحات شده و ذخائر عظیم بمب های هسته ای و موشکهای برنده آن در جهان بحدی است که میتوان با آن چند بار همه موجودات زنده روی زمین را نابود ساخت باید امید داشت که خرد و عاطفه انسانی اجازه دهد بلیه مهیب جنگ سوم جهانی روی دهد و انسانیت قادر باشد معضلات پیچیده اجتماعی خود را در مقیاس جهانی در چارچوب صیانت صلح جهانی حل کند . بهترین آرزوهای از جان برخاسته ما متوجه حصول این نعمت بزرگ و متبرک است که صلح و امنیت جهانی ، همزیستی مسالمت آمیز سیستم های متقابل اجتماعی و اقتصادی ، حل مشکلات از طریق مذاکره و مسابقه صلح آمیز این سیستم ها و خلع سلاح در سراسر جهان تا این شود . برای انسانیت شرم آور است که در این سستیخ تکاملی خود ، دستاوردهای دانش و تمدن را ، بجای آفرینندگی ، به صاعقه فرهنگ کوب و مردم ادبار بدل سازد . به فرموده سعدی :

اگر بپیل زوری ، و گرشیر چنگ
به نزد یک من صلح بهتر که جنگ

و نگارنده به این سطور باور دارد که سرانجام صلح و هوودارانش بر جنگ و پیروانش پیروز خواهند شد . و این برای همه مانه تنها امید و آرزو ، بلکه وظیفه انسانی برای طلبیدن و رزمیدن است .

مقدمات انقلاب علمی و فنی چنانکه دیدیم از دوران جنگ دوم جهانی و پیش از آن نیز فراتر است . این انقلاب هم در کشورهای سرمایه داری و هم سوسیالیستی تجلی خود را آغاز کرده و اکنون یکی از عرصه های قاطع نبرد ما بین دو سیستم است . جای انسان در تولید بر اثر این انقلاب در حال در گرونی است . انسان از حالت عنصری که جزء روند ایجاد و تولید بود خارج میشود و به عنصری که در کنار تولید و ناظر و ناظم آنست مبدل میگردد . انقلاب علمی و فنی همه عرصه ها ورشته های تولید و باز تولید و از آنجمله رشته سازماندهی و مدیریت و رهبری و نقشه برداری علمی تولید را در بر میگیرد و برای داشتن نقش شایسته در این انقلاب ، احراز نقش شایسته در این عرصه ها اهمیت ویژه ای دارد . این انقلاب تا حد و زیادی انسان را از کار فرساینده و یکنواخت تولیدی به سود کار آفریننده آزاد می سازد ، امری که خود به رشد و توفند و روند انقلابی کمک رساند و میسرساند .

چنانکه در بالا نیز اشاره کردیم ، در اثر انقلاب علمی و صنعتی سرمایه داری امپریالیستی وارد مرحله سرمایه داری انحصاری دولتی میشود و دولت نقش مهمی در اداره اقتصاد و نظارت بر آن

ودفاع از منافع سرمایه ایفا میکند و به نیروی عظیمی برای دستکاری افکار اجتماعی و بسط قدرت بهره‌کشی و نواستعمار بدل میگردد. در عین حال این انقلاب که خود کارشدن یکی از عناصر و اجزای آنست و میزان تولید و رقابت را بعد فراوانی افزایش میدهد بر مشکلات ذاتی سرمایه داری مانند بحران اقتصادی، بیکاری، دشواریهای بازاری فروش، تورم و گرانی و غیره میافزاید. برعکس این انقلاب علمی و فنی در طول مدت یاورتاریخی مهمی برای سوسیالیسم اهمیت و به تأمین نصرت نهائی آن از هر پاره کک خواهد رساند. ممکن است این روند در واقعیت بفرنج و پرتغال و سایر اشکال غریب یا نابوسیده ای صورت گیرد ولی بهرحال سرشت روند همین است و باور تئوروی دان‌های جهان سرمایه داری که از آغاز تصور میکردند این یاورتاریخی بسود آن‌ها عمل میکند، بویژه در دوران‌های اخیر به شدت متزلزل شده است. تمهیلات موقتی که انقلاب علمی و فنی بسرای ایجاد "جامعه رفاه و فراوانی" در چارچوب سرمایه داری پدید آورده بود، دیگر عمر خود را کرده و اینک جامعه کهن باید ضربات این سیر محتوم را بیش از پیش تحمل کند.

تولید صنعتی و کشاورزی معاصر در فضای جوشان انقلاب علمی و فنی بدون پژوهش، بدون نقشه‌بندی، بدون پیش‌بینی (پروگنوز) علمی امری محال است. لذا درهم بافتگی و روشند دانش و تولید به یک ضرورت و علم، چنانکه در پیش نیز اشاره کرده ایم، خود یکی از عناصر نیرو و های مولده، و فاصله اجرائی بین پژوهش و تولید به امری ناچیز بدل گردیده است.

از سال ۱۹۴۵ به اینطرف تعداد دانشمندان در جهان هرده سال یکبار دو برابر شده است و دو سوم معرفت علمی سراسر انسانیت به دوران پس از ۱۹۴۵ مربوط است. این دورقم خود از هر چیز دیگر گویاتر است. رشته‌های تازه علم ————— و درمزرخی علوم کلاسیک پدید میشوند (مانند بیوشیمی و بیوفیزیک و بیونیک و ژئوفیزیک و غیره). در زمینه تحقیقات و فضا و خود کار سازی تولید و ایجاد دستگاه‌های معاصر، فعالیت عظیم و بیسابقه و شمرخی انجام میگردد و مسائل تجربه و پژوهش و سازماندهی علم به نیروی انسانی و مالی عظیمی نیازمند است. بازه کار علم رقم کم شدن ساعات کار افزایشی بیسابقه یافته و میزان تولید انرژی، حجم مطلق محصولات صنعتی و کشاورزی نسبت به دوران پیش از جنگ چند برابر شده است.

رشته‌های جدید فن مانند سبیرنیک (کومپوتر)، موشک، الکترونیک و میکروالکترونیک، لیزر، تلماطیک و انفورماتیک، روند‌های شیمیائی نود تولید، مدتهاست که دامنه تاثیر شگرف خود را نشان داده است. هیچ گوشه خاصوشی از علوم طبیعی و اجتماعی و اسلوبی و ریاضی نیست که امواج غرنده این انقلاب آنرا فرانگرفته باشد.

دوران نوین انقلاب علمی و فنی مسلماً دارای پهن‌آمدهای اجتماعی و انسانی بسپارد و ورود راز خواهد بود. هیچ تردید نیست که این روند سرکش به بهره‌بری خود مندانه و انسانی نیازمند است تا مثلاً انرژی اتم و هسته که میتواند جهان را گلستان کند، آنرا به گورستان مبدل نسازد. یا مثلاً دستاوردهای ژنتیک و ژئوتیک معاصر (بهبودی وراثتی) برای دخالت در ریاخته‌های ارثی کار را به اجزای ضد بشری نکشاند. چنانکه بسیاری علائم آن در کشورهای سرمایه داری هم اکنون وجود دارد.

به دیگر سخن انقلاب علمی و فنی معاصر به چنان پایگاهی رسیده است که انقلاب اجتماعی اقتصاد ی را در جهت ایجاد بشریت متحد و آزاد و آگاه بیک ضرورت حیاتی و حتی بقوی فورسست تاریخی بدل کرده است. با سرعت شتاب گیر این روند که هرده سال دانشمندان را دو برابر میکند و طی ۳۵ سال برابر یا دهه‌ها سال گوه‌های معرفت انبیا ریاخته است، میتوان حدس زد کسسه

مثلا ۳۵ سال دیگر وضع از چه قرار خواهد بود . این انقلاب ساختار جامعه را عوض میکند و همراه تبدیل علم به نیروی مولده خادمان علم و روشنفکران را نیز بیکی از نیرومندترین بخش های جامعه بدل میکند و آنها را به مولد مستقیم و مطلق (هممنوع محصول) بدل میسازد . این همان از میان رفتن تفاوت کاریدی و فکری است که بنیاد گزاران مارکسیسم تحقق آن را در جامعه آینده به بشری پیش بینی کرده بودند .

مادر این برهه از نام بردن ها خود داری کردیم ، زیرا از مشخصات این انقلاب جانشین کردن جمع های بزرگ دانشمندان پژوهنده در مقام افراد جداگانه است . زمانی بود که مثلا یک نیوتن میتوانست فیزیک معاصر را بعنوان " دانش نو " در جهات مختلفه اش بصط دهد . آن دوران گذشته است . اینک برای بوداشتن هر گام کوچک ، چنان موسسات مجهز و وسوسه ها و وسیع های انسانی گسترده ضرور است که ما به حیرت است . لذا بزرگترین دانشمندان تنها اداره کنندگان این جمع های پژوهنده اند که صد ها و گاه هزارها پژوهنده جوان و تیزهوش و پرکار را در بر میگیرد . بگذاریم از آنکه انسانیت میتواند این سمند های سرکش دانش و فن نام را که دم به دم با چپش های افلاکی عظیم تری به پیش می جهند ، رام و فرمانبردار نگاه دارد و آنها را در جاهه ای به پیش براند که به خیر تمدن در پینه انسانی است . منظره جهان متناقضه که در آن از سوئی علم به سقف کیهان دست آخته و از سوی دیگر جوامع آکنده از جهل و خرافه و فقر و تعصب و واکنش های ناهنجار است ، قلب را می لرزاند و آرزوخواهی ما را به سود صلح و اداره خردمندانه روند علم و صنعت هر چه ضرورتر ، هر چه ضرورتر ، هر چه ضرورتر میسازد .

و ما به آینده انسانیت با دلی روشن از پرتوی امید واری مینگریم :
سوی نو میبوی مرو ، امید هاست !
رو به تاریکی بشو ، خورشید هاست !

شهریور ۵۹ - ۱۰ ط .

از شماره ۷ مجله " دنیا " سال ۱۳۵۹

پتیه از صفحه ۶۰

محکوم به شکست خرد کنند ای هستند . صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم پیروز خواهند شد .

توسعه طلبی چین در آسیای جنوب شرقی

سوان تخمین

دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام

مردمان صلحدوست سیاره ما بانگرانی اعمال پکن را در عرصه بین‌المللی دنبال می‌کنند. این سخنان مائوتسه دون که ۱۶ سال پیش از این گفته شده هنوز هم هشدار می‌دهد: "ماحتما باید جنوب شرقی آسیا و از جمله ویتنام جنوبی، تایلند، برمه، مالزی و سنگاپور را بدست آوریم. این منطقه بسیار غنی است و آنجا منابع طبیعی خیلی زیاد است و وگاملا" شایسته آن است که برای بدست آوردنش هزینه صرف شود. در آینده این منطقه برای پیشرفت صنایع چین بسیار مفید واقع می‌شود. بدین ترتیب می‌توان زبان‌های وارده را کاملاً جهرا کرد. پس از آنکه ما این منطقه را بدست آوریم بادی که از سوی خاور میوز بر بادی که از سوی باختر میوزد غلبه خواهد کرد." (۱)

امپریالیست‌ها به هنگام تدارک تجاوز نوبتی خویش‌بارها از گسترش مرزهای خود بحساب سرزمین‌های دیگران سخن گفته‌اند. البته این درست است که تاریخ تکرار نمی‌شود ولی این نیز صحیح است که نیروهای ارتجاعی وجود دارند که مایلند تاریخ را بسود خود تکرار نمایند. امروز هم تمام فعالیت سیاست خارجی رهبران پکن نشان می‌دهد که آنها با حرارت فراوان می‌کوشند سخنان مرحوم "رهبر بزرگ" را جامه عمل بپوشانند. تصرف اراضی کشورهای دیگر، غارت ثروتها و در درجه اول ثروت‌های آسیای جنوب شرقی، بمنظور افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین تدارک و آمادگی برای "جنگ بزرگ" و برقراری سلطه خود بر جهان از اجزای نقشه‌های آنهاست.

۱- از سخنان مائوتسه دون در جلسه غیر علنی هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۵. رجوع کنید به "مجله اطلاعات تئوریک" ۱۹۷۹ صفحه ۶۹-۷۰ (بزبان ویتنامی)

ماهیت این سخنان که "بادی که از سوی خاور میوزد بر بادی که از سوی باختر میوزد غلبه خواهد کرد" توسعه طلبی و سیطره جویی است .

بلافاصله پس از پیدایش جمهوری خلق چین ، رهبران پکن اعلام داشتند که کشورهای آسیا ، افریقا و امریکا لاتین در دست راه انقلاب چین راندنبال خواهند کرد . پکن در اواخر سالهای ۵۰ (میلادی) و آغاز سالهای ۶۰ این شعار را مطرح ساخت که " باید با قاطعیت علیه امپریالیسم امریکا و " با پیگیری " علیه رویزیمونیسیم اتحاد شوروی مبارزه کرد و بدین ترتیب ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی در یک ردیف قرار داده میشد . در عین حال تبلیغات گسترده و پرسروصدائی هم براه انداخته شد که گویا " چین مرکز انقلاب جهانی شد " .

گام بعدی در اواسط سالهای ۶۰ برداشته شد . اندیشه های مائوتسه دون " اوج " مارکسیسم - لنینیسم ، " مارکسیسم عصر نابودی امپریالیسم و پیروزی انقلاب پرولتری " اعلام گردید . بمنظور تحمیل مائوتیسیم به جنبش انقلابی جهانی بشدت به ایجاد سازمان ها و پیروان پرداختند که هزینه آنها بحساب پکن تأمین میشد .

در آغاز سالهای ۷۰ ، جمهوری خلق چین می کوشید در عرصه جهانی بمنزله یکی از سه کشور عمده جهان قلمداد گردد . در سال ۱۹۷۵ پکن تبدیل چین به چنان کشور جهانی را هد فرخود قرار می دهد که بتواند در آخر قرن حاضر بر تمام کشورهای دیگر سبقت بگیرد . در سال ۱۹۷۸ هم برنامه " چهار مدرتیزا سیون " فرمول بندی میشود که تکیه اصلی در آن روی مدرتیزه کردن نیروی نظامی کشور است . در ضمن نباید فراموش کرد که از همان سال ۱۹۵۳ به اینطرف پکن با تمام نیرو و امکاناتش تلاش کرد که سلاح هسته ای ویژه خود را تهیه کند و در سال ۱۹۶۴ چین بمب اتمی ساخت . در سال ۱۹۴۷ بمب فیدروژنی هم تهیه کرد و در سال ۱۹۸۰ موشک قاره پیماي خود را آزمایش نمود .

تمام فعالیت های پراتیک و اساس های تئوریک محافل حاکمه جمهوری خلق چین نشان میدهد که ماهیت مشی سیاست خارجی آنها توسعه طلبی و سیطره جوئی عظمت طلبانه و دعاوی خود پستندانه " حاکمیت بر جهان است و در عرصه بین المللی بمنزله یک نیروی ارتجاعی عمل می کنند .

گردانندگان جمهوری خلق چین با پیروی از منطق " مشی کلی جنبش کمونیستی جهانی " که در سال ۱۹۶۳ از طرف پکن مطرح گردید ، در سال ۱۹۶۹ اعلام کردند که سیاست جهانی سوسیالیسم " وجود ندارد " ، اتحاد جماهیر شوروی را " خطرناکترین دشمن " قلمداد کردند و

نظامی راکه در کشورهای سومو، پالیستی اروپا ایجاد گردیده " محکوم به اضمحلال " دانستند .
 یکن در همان سال به تجاوز علیه اتحاد جماهیر شوروی دست زد .

اصول نامبرده بعداً با تئوری " سه دنیا " تکمیل گردید . جای وظایف ضد امپریالیستی
 راشمار " مبارزه علیه هژمونیسیم " اتحاد شوروی گرفت . رهبران یکن با پنهان شدن در پشت این
 نقاب به زد و بند با امپریالیسم و مقدم بر همه با ایالات متحده " امریکا و ژاپن پرداختند و از سال
 ۱۹۷۳ به اینطرف بیشتر مانده شروع به پشتیبانی مداوم و آشکار از نیروهای ارتجاعی کردند .
 (علیه جنبش انقلابی در آسیا ، افریقا و امریکا لاتین) : آنها از پینوشت جلاد علیه مردم
 شیلی و از ژنرال پرستان جمهوری افریقای جنوبی و ضد انقلابیون آنگولا علیه جنبش آزاد پیخش ،
 از رژیم سومالی علیه انقلاب در اتیوپی ، از سادات علیه خلق های عرب و بویژه خلق فلسطین ،
 از استبداد پهلوی در ایران ، از ارتجاع در افغانستان ، از سومو ساید یکتاتور در نیکاراگوئه ،
 علیه انقلاب در این کشور ها حمایت کردند . آنها دارو دسته " خون آشام پل پت - پت - پت " ساری را
 بمردم کامبوجی تحمیل کردند ، علیه ویتنام جنگ تجاوزکارانه ای را آغاز کردند و تهدید می کنند
 که به لاوس حمله خواهند کرد . آنها می کوشند کشورهای آسه آن را بد نبال خود بکشند و بهمین
 علت است که با ایالات متحده " امریکا و محافل حاکمه " تا یلند به کشورهای هند و چین تهمت و افترا
 می زنند ، آنها را محاصره می کنند و علیه آنها به اقدامات تجاوزکارانه دست می زنند .

رهبران مائوئیست جمهوری خلق چین که دعاوی حاکمیت بر جهان را در سر می پرورند
 این حکم راکه جنگ جهانی سوم اجتناب ناپذیر است پیش کشیدند (۱) . بعقیده آنها جنگ
 هسته ای اینقدر هاهم خطرناک نیست و نابودی در حدود یک سوم سکنه روی زمین برای آنها
 " قابل تحمل است " . بهمین جهت آنها تلاش دارند درگیری هسته ای میان ایالات متحده و
 امریکا و اتحاد شوروی برانگیزند و خود نیز به شدت آماده " جنگ جهانی میشوند ، به شدت در تکمیل
 سلاح هسته ای می کوشند و موشک های قاره پیمای تولید می کنند . طی دو ساله اخیر تعداد زیادی
 هیئت نمایندگی نظامی از چین به اروپای غربی ، امریکا و ژاپن رفته اند تا با اصرار و سماجت
 کمک نظامی دریافت کنند و هواپیما های مدرن و وسایل تکنیکی جنگی فراهم آورند .

تمام این " زحمت و تقلا " هم به هیچوجه برای مبارزه با امپریالیسم نیست . رهبران یکن
 مانند گذشته اتحاد جماهیر شوروی را " خطرناک ترین دشمن " میدانند و ایالات متحده " امریکا را
 متحد استراتژیک خود بشمار می آورند . بنا بر تئوری کدائی " سه دنیا " از " دنیا سوم " میخوا
 هند

۱ - اخباری که اخیراً در باره " صرف نظر کردن از این تز با استناد به گفتگوهای منتشر شده برخی
 از رهبران جمهوری خلق چین با هیئت های نمایندگی خارجی انتشار یافته رسماً تأیید نشده
 و در حقیقت بیشتر گواه تخییر تاکتیک است .

"بنیاد نیای دوم" متحد گردیده و با همکاری ایالات متحده، آمریکا، جبهه، بین المللی مبارزه علیه اتحاد شوروی، بوجود آورند.

رهبران کنونی جمهوری خلق چین با ادامه اعمال امپراطورهای سلسله خان عظمت - طلب نقشه توسعه، چین بحساب ضمیمه کردن سرزمین های تعدادی از کشورها و حتی تمام اراضی برخی از کشورهای دیگر رادر سر می پرورند. مائوئیست ها بزور بخشی از اراضی برمه و هندوستان را تصرف کردند. آرزوی تسلط بر جهان و احوال و روحیه عظمت طلبانه، محافظان حاکمه چین بطور مستمر با دعاوی سیری ناپذیر بر اراضی دیگران تغذیه می شود. بنظر آنها آسیای جنوب شرقی مساعدترین جهت برای توسعه طلبی است. این منطقه با چین هم مرز است. دارا منابع طبیعی غنی است. وضع استراتژیکی مهیی دارد، و دارای راه های ارتباطی خوبی با سایر نقاط جهان است. در اینجا در مقایسه با چین کشورهای کوچکی واقع شده اند که در گذشته به درجات مختلف با چین ارتباط داشته اند. در این کشورها ده ها میلیون خواستسه یائو (۱) زندگی می کنند که نیروی اجتماعی معینی بشمار می آیند و این نیز به سیاست توسعه طلبی پکن کمک می کند.

از همان سال ۱۹۵۴ گردانندگان مائوئیست جمهوری خلق چین طرفدار حفظ "حضور" امپریالیسم فرانسه در هند و چین بودند: "بمنظور جلوگیری از خطری که از جانب ایالات متحده، آمریکا وجود دارد." در آن هنگام که حکومت دست نشانده، سایگون و عمال ایالات متحده، آمریکا مشغول انجام "عملیات" نابود ساختن ۵۰ هزار نفر از میهن پرستان ویتنام جنوبی بودند پکن به اهالی جنوب توصیه می کرد "برای مدت درازی مخفی بمانند و منتظر فرصت باشند". در پایان سال ۱۹۵۹ و آغاز سالهای ۶۰ هم عینا "همینطور رهبری پکن با خطمشی عسبان در ویتنام جنوبی هم مخالفت کرد. بهمین سبب تحقق این خط مشی و عسبان اهالی ویتنام جنوبی نه فقط پیشاپیش سرنوشت رژیم نواستعماری را که امپریالیسم آمریکا ایجاد کرده بود معین کرد، بلکه بمعنی ورشکستگی هژمونیسیم سیطره جویانه محافظان حاکمه، چین هم بود که می کوشیدند مشی خود را به ویتنام تحمیل کنند.

در سال ۱۹۷۲، پس از تقریبا ۲۰ سال زد و بند با امپریالیسم آمریکا از نیکسون در پکن پذیرائی بعمل آمد و اعلامیه شانگهای باضا رسید. این یک معامله کنیف سیاسی بود. چین و دهه میداد به آمریکا در حفظ رژیم دست نشانده، نگوئن وان تخیه نو در ویتنام جنوبی کمک کند و در عوض ایالات متحده، آمریکا بتدریج از تایوان خارج شود و جمهوری خلق چین به سازمان ملل

۱- خواستسه یائو - نامی است که عموما به چینی های اطلاق می گردد که در کشورهای جنوب شرقی آسیا زندگی می کنند.

متحد راه یابد . پس از امضای پیمان های پاریس دربارهٔ ویتنام (در ژانویه سال ۱۹۷۳) چین به ترفیب و تشویق " حضور " نظامی امریکادر ویتنام جنوبی ادامه می داد و ایالات متحدہ امریکاهم باتصرف جزایر پاراسل متعلق به ویتنام وسیلهٔ نیروهای مسلح جمهوری خلق چین موافقت کرد (ژانویه سال ۱۹۷۴) . بدین ترتیب مرتجعین پکن که می کوشیدند از پیروزی خلق ویتنام بسود خود بهره برداری کنند ، زد و بند خود را با ایالات متحدہ امریکامحکم تر ساختند . پکن در عین حال می کوشید از شکست امپریالیسم امریکادر منطقه " سود جوئی " کند . سیاست توسعه طلبانه تشدید گردید و جنگال کثیف مائوئیست ها به سوی دریای خاور دراز شد و روابط نزدیکی با رژیم های طرفدار امریکادر آسیای جنوب شرقی برقرار گردید . و خط مشی خیانت آمیزی که رهبران جمهوری خلق چین در مناسبات خود با کشورهای هند و چین از آن پیروی می کردند از بهار سال ۱۹۷۵ در جنگ سنتی علیه خلق ماکه پکن در فوریه سال ۱۹۷۹ آغاز کرد به خوبی تجسم یافت . تمام اینها گواه بر این است که گردانندگان جمهوری خلق چین ضمن تحقق نیات توسعه طلبانه خویش در آسیای جنوب شرقی و ضمن مقاومت صعبانه در برابر نیروهای انقلابی اصیل در این منطقه ، اینک خطر مستقیمی برای خلق های کشورهای آسیای جنوب شرقی می باشند و این در حالی است که این خلقها عطشان استقلال ، بی طرفی ، صلح ، شمسات و شکوفائی می باشند . باید گفت این اقدامات رهبران جمهوری خلق چین در عین حال خطری برای صلح در تمام جهان نیز می باشد .

(۲)

حال به بررسی برخی از شیوه هایی که برای توسعه طلبی چین در آسیای جنوب شرقی نمونه وار می باشد ، می پردازیم . گردانندگان جمهوری خلق چین به انواع وسایل از پرچم آزادی ملی به سود منافع خود استفاده می کنند . (بی جانیمت اگر یاد آور شویم کوه میان کشورهای جنوب شرقی آسیا در گذشته بسیاری دست نشانده سلسله های فئودالی " امپراطوری زهر آسمان " بودند) . به هنگام جنگ جهانی دوم در سال های پس از جنگ مبارزات ضد امپریالیسم و مبارزه در راه آزادی ملی اعتلای شدیدی یافت . جنبش های انقلابی منطقه با انقلاب چین همبستگی نشان میدادند ، از آن الهام می گرفتند و در عین حال از حمایت آن بهره می گرفتند . طی سه دهه ساله اخیر پکن توانست از بحران شدید سیستم استعماری و امپریالیسم در جنوب شرقی آسیا به سود خود استفاده کند . گردانندگان جمهوری خلق چین بطور عمده روی مقاومت خلق های ویتنام ، لاوس و کامپوچی در برابر امپریالیسم امریکا حساب می کردند . در سال های ۵۰ و ۶۰ (میلادی) مجمع بین المللی نبود که پکن در آن مدعی

بدست آوردن لقب " پرجمدار " مهارزه " ضد امپریالیستی نشود تا بدین وسیله ارج و اعتبار جمهوری خلق چین را بالا ببرد . در این قبیل مجامع پکن با فریاد و غوغا اعلام می کرد که " از خلق ویتنام به شدت پشتیبانی می کند " ، امپریالیسم امریکا را شدیداً محکوم می نماید " و " رویز یونیسف بدون قید و شرط تسلیم شده است " . پکن خود پسنده خود را مدافع " کشورهای آسیای جنوب شرقی معرفی می کرد . بمنظور ایجاد تفرقه و انشعاب در جنبش کمونیستی بین الطلی اندیشه تشکیل کنفرانس بین الطلی یازده حزب کمونیست آسیا (زیر شعارهای خود) را در سر می پروراند .

ولی جمله پردازی های انقلابی برای مدت مفیدی کفایت نمی کرد . محافل حاکم ارتجاعی جمهوری خلق چین از آغاز سالهای ۷۰ ، پس از شکست در مساعی خود برای فریب دادن خلقهای جهان ، گام به گام به راه زد و بند آشکار با ارتجاعی ترین نیروهای امپریالیستی برهبری ایالات متحده ، امپریا قدم نهادند . پکن در آسیای جنوب شرقی خرابکاری در سازمان های انقلابی راه منظور تبدیل آنها به گروهکهای چپ گرای مائوئیست ، بطور مثال مانند آنچه در تایلند روی داد ، تشدید کرد . گردانندگان جمهوری خلق چین در خمیان خلق کامپوچی مانند پل پت ، ینگ ساری کخیه او سام فان و دیگران را مورد حمایت خود قرار دادند ، راهزنان وانگ پائو ، لونگله راهبا پول و اسلحه تأمین می نمودند و به کمک آنها عملیات خرابکارانه علیه جمهوری توده ای دمکراتیک لاوس را سازمان می دادند . به موازات اینها گردانندگان جمهوری خلق چین دقیق و حساب شده از شخصیت های ارتجاعی مانند لی کوآنیو نخست وزیر چینی الاصل سنگاپور به سود خود استفاده می کنند و برخی از شخصیت های سیاسی راستگرای تایلند را به عامل تبلیغات خویش مبدل ساخته و مورد استفاده قرار می دهند .

در کشورهای آسیای جنوب شرقی اینک نزدیک به ۲۰ میلیون خواتمه یا ثو زندگی میکنند؛ در اندونزی و تایلند از ۳ تا ۵ میلیون نفر ، در سنگاپور نزدیک به ۲ میلیون نفر ، در ویتنام تقریباً ۱۰ میلیون نفر ، در فیلیپین و کامپوچی (در دوران لون نل) هریک ۱۰ میلیون نفر . خواتمه یا ثو ها بسیاری از عرصه های زندگی اقتصادی این کشورها را تحت کنترل خود دارند و بازرگانی و صرافی ها در اختیار آنهاست . سرمایه گذاری آنها در کشورهای آسه آن به ۱۶/۳ میلیارد دلار بالغ می گردد و ثروت آنها مجموعاً در این منطقه بین ۵۰ تا ۶۰ میلیارد دلار تخمین زده میشود .

نزدیک به ۶۰ تا ۸۰ درصد بازرگانی خارجی در این کشورها در اختیار آنهاست . (۱)
بطور مثال در تایلند ، بانک بانک که به تان پیک چین سرمایه دار چینی تعلق دارد ۳۰

درصد عملیات بانکی را کنترل می کند . ۲۳ نفر از ۲۵ بیزنمن بانفوذ کشور از خواتمه یا ثوها

۱- رجوع کنید به " کونگ شان " (مجله کمونیستی) شماره ۸ ، ۱۹۷۹ ، صفحه ۸۱ (بزبان

ویتنامی) ؛ " اخبار ویتنام " ، شماره ۲ ، ۱۹۷۹ ، صفحه ۱۰ (بزبان روسی)

هستند . ۶۳ شرکت از ۱۰۰ شرکت بزرگ صنعتی تا بلند هم تحت کنترل آنها است .^{۱۵} درصد اقتصاد اندونزی در دست ده سرمایه دار چینی الاصل است ؛ تقریباً ۸۰ درصد عملاً صادراتی و وارداتی وسیله چینی ها انجام میگیرد . دولت مالزی صراحتاً اعلام کرده که ۹۰ درصد از اقتصاد کشور تحت کنترل خواتسه یا ثوها است .^(۱) بطوریکه روزنامه " بلیتس " (هندوستان) یادآور شد موقعیت خواتسه یا ثو در اقتصاد ملی کشورهایی نظیر اندونزی ، مالزی ، و تاحدودی هم فیلیپین ، آنقدر مستحکم است که برای بازرگانان چینی فقط سه روز لازم است که هر یک از این کشورها را به هرج و مرج اقتصادی بکشانند .

هم گردانندگان سابق پکن و هم گروه ارتجاعی حاکمه کتونی بطور همه جانبه از مناسبات خویشاوندی و ملی استفاده می کنند و به احوال و روحیه عظمت طلبانه و شوونیستی میان خواتسه یا ثوها دامن میزنند و آنها را به نیروئی مبدل می کنند که در خدمت دعای توسعه طلبانه پکن است . برای وارد آوردن فشار به این یا آن کشور دیگر گاه و بیگاه افسانه " افراد ستم دیده " چینی الاصل را سر میدهند ؛ در سال ۱۹۶۲ در هندوستان ، در سال ۱۹۶۳ در اندونزی و در سال ۱۹۷۸ در ویتنام .

خواتسه یا ثو در عین ایمن که آلت و ابزار خرابکاری های پکن در آسیای جنوب شرقی است ، جمهوری خلق چین را هم با درآمد هنگفت ارز خارجی تأمین می کند . آنها بین سالهای ۱۹۵۰ - ۱۹۷۰ تحت عنوان " سهمیه خود برای ساختمان کشور " در حدود ۳ میلیارد دلار به چین فرستادند . خواتسه یا ثو سالانه بیش از یک میلیارد دلار برای اقوام و خویشان خود به جمهوری خلق چین می فرستد . سرمایه دارانشان هم در چین مؤسسات و کارخانه های ویژه خود را می سازند . در سال ۱۹۵۵ بابتکار خواتسه یا ثو شرکت اعتباراتی با سرمایه اولیه ۵۰ میلیون دلار ایجاد گردید . تحت نظارت این کشور ۱۲ مؤسسه بوجود آورده شد که بودجه آنرا خواتسه یا ثو تأمین کرده بود . در سال ۱۹۶۶ تعداد این قبیل مؤسسات به ۱۴۰ باب رسید . (۲) همین حالا هم پکن تمام سعی خود را برای جلب حداکثر این قبیل وسایل به کشور صرف می کند .

مخالف حاکمه پکن با اتکا به موقعیت چین بمنزله یک کشور بزرگ از " کمک های اقتصاد مالی و نظامی خود ، برای اعمال سیاست توسعه طلبانه استفاده می کنند . دورانی بود که بخش اساسی کمک چین به کشورهای خارجی به آسیا و آفریقا اختصاص داده شده بود و مقدار زیادی

۱- رجوع کنید به گونگ شان " (" مجله کمونیستی ") شماره ۸ ، سال ۱۹۷۹ ، صفحه ۸۱

(بزبان ویتنامی) ؛ " اخبار ویتنام " شماره ۲ ، صفحه ۱۰ (بزبان روسی) .

۲- " اخبار ویتنام " شماره ۲ ، سال ۱۹۷۹ ، صفحه ۱۱

از آن به کشورهای آسیای جنوب شرقی تعلق می گرفت . حالا چین کمک به کشورهای آسیا و آفریقا را کاهش می دهد . ولی جهت اساسی این کمک راکه برای عملیات خرابکارانه علیه نیروهای انقلابی و کشورهای صلحدوست است حفظ می کند . در ضمن باید گفت که صورت ظاهر این کمک بسیار جالب است . وقتی کشورهای جنوب شرقی آسیا در فروش فرآورده های خود با دشواری روبرو می شوند ، چین در این کشورها دست به خرید های معینی می زند . برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی نیاز مبرمی به مواد تولید کننده انرژی دارند و چین به بهای نازلی مقدار زیادی نفت به آنها می فروشد . چین همچنین در برخی از کشورهای آسیای راههای استراتژیک می سازد . در ضمن ارتشی از کارگران ساختمان تا اعماق اراضی این کشورها نفوذ کرده و دسته های ارتجعی برای مبارزه با دولت های قانونی تشکیل می دهند . این افراد در عین حال ثروت های ملی آن کشورها را غارت می کنند و می کوشند پس از پایان کارهای ساختمانی هم در آنجا باقی بمانند . محافل حاکمه چین گروههایی را که از جنبش های مختلف میهن پرست ، ضد امپریالیست و ضد فئودال جدا شده اند بخدمت خود در آورده و به آنها شکل سازمان انقلابی می دهند . گردانندگان جمهوری خلق چین موفق شدند به برخی از احزاب در آسیای جنوب شرقی مائوئیسم را تحمیل کرده و آنها را به آلت و ابزار خود مبدل کنند . این احزاب هسته نیروهای طرفدار پکن را در جهان تشکیل می دهند ؛ آنها نقش تا اندازه مهمی در اشاعه و انتشار نظریات ارتجاعی و کاذب پکن ، مانند " انقلاب محرومین " ، " مارکسیسم ملی گرا " ، " مبارزه علیه دوا بر قدرت " و نظایر اینها ایفا می کنند . محافل حاکمه جمهوری خلق چین بر حسب شرایط مشخص از این گروهها استفاده می کنند ؛ گاهی آنها را به منظور وارد آوردن فشار به دولت های محلی تحریک به مبارزه مسلحانه می کنند ، گاهی توصیه می کنند سازش کرده و با دستگاه حاکمه محل بمذاکره بپردازند تا بدینوسیله آنها را متعایل بخود ساخته و بطرف خود جلب نمایند .

گردانندگان چین کاملاً به این نکته واقف هستند که تحقق موفقیت آمیز سیاست توسعه طلبانه آنها در آسیای جنوب شرقی در درجه اول وابسته به برقراری کنترل در ویتنام ، لاوس و کامبوج یعنی سه کشور هندوچین است که دارای موقعیت مهم استراتژیک در منطقه هستند .

زمانی که جمهوری نوپای خلق چین تمام کوشش خود را صرف بازسازی و پیشرفت اقتصاد خویش می کرد و هنوز در مقابل خطر کشنده ایالات متحدہ آمریکا که تیروهای مسلحش در کره جنوبی استقرار یافته بود نگران سرنوشت خود بود ، دولت چین به ویتنام در نبرد مقاومتش علیه استعمارگران فرانسوی ، بدین امید که مانع مداخله آمریکا گردد ، کمک می کرد . ولی هدف همان وقت هم این بود که سه کشور هندوچین را زیر کنترل خود در آورد . محافل حاکمه جمهوری خلق چین طرفدار تقسیم ویتنام برای مدتی طولانی و پایمال شدن دست آورد های انقلابی لاوس و

کامپوچی بودند. آنهاکه به عدم توانائی خود در مانعیت از عصیان همگانی خلق ویتنام جنوبی یقین حاصل کرده بودند، اینطور حساب می کردند که جنگ تابی نهایت ادامه خواهد یافت و در نتیجه آن ویتنام تضعیف می گردد و در ضمن امریکاهم بهیچوجه نخواهد توانست از دام بلای ویتنام خلاصی یابد. بهمین جهت گردانندگان پکن از اجرای مواد موافقتنامه کمک به ویتنام رزمده که خود امضا کرده بودند جلوگیری می کردند. آنها در جریان حمل اسلحه و مهمات که اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به ویتنام می دادند اختلال نموده و از آن مانعیت می کردند. هنگامیکه انقلاب ویتنام در آستانه پیروزی کامل، و قطعی بود ما ثومسه دون گفت:

" جاری ویتنام اینقدرها بلند نیست، با چنین جاروشی بهیچوجه نمی توان رژیم طرفدار امریکارا از ویتنام جنوبی بیرون انداخت." - بمحض اینکه پیروزی بدست آمد، پکن بدون درنگ کمک هاشی را که براساس قرارداد های با امضا رسیده به ما می داد قطع کرد، رویداد های جنجال آمیزی به بهانه افراد باصلاح ستندیده، چینی الاصل سرهم بندی نمود و بالاخره دو جنگ تجاوزکارانه علیه ویتنام پیادداشت، یکی در مرزهای جنوب غربی دیگری در شمال.

پکن همچنین می کوشد لا ئوس را تضعیف کند و حق حاکمیت آنرا پایمال نماید. بدین منظور از دسته های سازندگان راه و "کمک" استفاده می شد. حالا از نومی خواهند دارو دسته وانگ پائو و کونگ له، یعنی دست نشانندگان سابق ایالات متحده، امریکارا، زنده کنند. گردانندگان جمهوری خلق چین با عناصر راستگرا در محافل حاکمه، تایلند تماس نزدیکی برقرار کرده اند تا بتوانند لا ئوس را زیر فشار قرار داده و در آنجا بطور مداوم وضع بی ثباتی بوجود آورند.

مرجعین پکن در کامپوچی، پس از شکست ایالات متحده، امریکادارو دسته پل پت - ینگ ساری - کخیه ئوسافان را در اختیار خود گرفتند و این کشور را به پایگاه نظامی، انبار اسلحه و مرکز عملیات توسعه طلبانه، خود مبدل کردند. بین محافل حاکمه پکن و عالیشان در کامپوچی چندین هیئت نمایندگی در عالیترین سطح مبادله گردید. صد ها هزار مشاور، چینی و افراد پلیس مخفی و افسران ارتش به کامپوچی فرستاده شد. آنها به سرعت برای دست نشانندگان خود نیروهای مسلح بوجود می آوردند. پل پت - ینگ ساری - کخیه ئوسافان در سال ۱۹۷۶ فقط سه لشکر پیاده نظام داشتند، ولی در پایان سال ۱۹۷۸، آنها دارای ۲۳ لشکر پیاده نظام بودند که با آخرین سلاحهای مدرن چین مسلح شده بودند. جمهوری خلق چین در کوتاهترین مدت به دست نشانندگان خود صد ها تانک، هواپیمای شکاری، بمب افکن، اتومبیل های باری - ارتشی، زیر دریایی، ناوهای از ژانفن و غیره و غیره تحویل داد (۱). دست نشانندگان پکن در کامپوچی با توافق اربابان خود شروع به امحاء و کشتار جمعی خلق خود کردند و در تمام خط

مرزی میان ویتنام و کامبوجی جنگ بزرگ تجاوزکارانه ای راعلیه ویتنام آغاز نمودند . تاریخچهٔ رویداد های کامبوجی نمونهٔ بارزی از شیوهٔ هائی است که قشر بالائی هیئت حاکمهٔ پکن بر^{۱۵} تحقق نیات توسعه طلبانه خود مورد استفاده قرار میدهد .

پس از سرنگونی دارودستهٔ پل پتد ینگ ساری و پس از شکستی هم که به ارتش ۶۰۰ هزار نفری تجاوزکاران چین در مرزهای شمالی ویتنام وارد آمد ، پکن دست از جنگ طلبی برنداشته است . حالا پکن بشدت خود را برای يك ماجراجوش نظامی بزرگ دیگر علیه ویتنام آماده می کند . در نزدیکی و در امتداد مرزهای ویتنام بسیاری از لشکرهای چین استقرار یافته اند . ساختمان راهها و استحکامات تازه بصرعت جریان دارد . خلبانان نظامی چین (و شب بمب - اندازی راترین می کنند و به مرزهای هوائی ویتنام تجاوز می کنند . به نیروی دریائی چین ، یا دقیق تر به نیروی دریائی چین در جنوب (نام خای) ، ناوهای تازه ای افزوده شده که بطور سیستماتیک به آبهای ویتنام تجاوز می کنند . پکن افراد چینی الاصل را استخدام نموده و آنها را به منزلهٔ عمال خود به ارگان های دولتی ، موسسات اقتصادی و فرهنگی جمهوری سوسیالیستی ویتنام گسیل می دارد ، می کوشد کارکنان ویتنامی را با پرداخت پول به خدمت خود در آورد و سعی می کند هرطور ممکن است در ساختمان سوسیالیسم در ویتنام اختلال ایجاد کند . گردانندگان جمهوری خلق چین جنگ روانی راه می اندازند ، به تبلیغات اتهام آمیز دست می زنند و به سرنگون ساختن نظام سوسیالیستی در کشور ماقراری خوانند . لیدران پکن با رد تمام ابتکارات صلح جوانهٔ ویتنام ، لا ئوس و کامبوجی با امپریالیسم و سایر مرتجعین در تهمت و افترازدن به ویتنام هرچه بیشتر همصدای شوند و امید وارند که آنرا در عرصهٔ بین المللی منفرد سازند .

پکن به پشتیبانی از خائنینی مانند پل پتد ینگ ساری - کخیه توسامان ادامه میدهد ، دارودستهٔ ضد انقلابی خمرهای رنگارنگ برای مبارزه علیه خلق کامبوجی بوجود می آورد . چون خلق کامبوجی در عصیان خویش پیروز گردیده و سرنوشت خود را بدست گرفته است . سازمانهای مخفی امنیتی جمهوری خلق چین "خمرهای سرخ" را به داخل ارگان های انقلابی حکومت کامبوجی می فرستند و تلاش می کنند در نقاط مختلف کشور وضع حکومت دوگانه بوجود آورند . در نتیجهٔ ساخت و پاخت با حکومت مرتجع بانوک در اراضی تایلند اردوگاه "قراریان کامبوجی" برقرار گردید و به نام آنها افراد باقیماندهٔ پل پت و سایر ضد انقلابیون را تعلیم داده و مسلح می کنند . بکمک واشنگتن از کمک های بشردوستانه ای که از طریق سازمان های بین المللی میرسد برای تغذیهٔ بقایای "خمرهای سرخ" در اراضی تایلند استفاده می شود و نفوذ دارودسته هائی از آنها بداخل کامبوجی بمنظور برپا ساختن اغتشاش و بی نظمی سازمان داده می شود . پکن دولت راستگرای تایلند را تحریک می کند تا حق حاکمیت کامبوجی و لا ئوس را نقض نموده و آنها را محاصره کند . این

درست همان شیوه سنتی فتودال های چین است که دشمن را در فشار و طرفه گازانه‌ری قرار دهند ، و گروه حاکمه ارتجاعی در پکن هم اکنون برای اشغال هند و چین بهمین شیوه متوسل می شود ، تا بدین ترتیب راه را برای تهاجم به آسیای جنوب شرقی هموار سازد .

(۳)

در عصر حاضر جهان شاهد پیدایش و شکست فاشیسم هیتلری و همچنین شکست ننگ - آمیز امپریالیسم ایالات متحده ، امریکادر دعاوی آن دایر بر سلطه بر جهان بود . حالاً شاهد پیدایش و ورشکستگی توسعه طلبی و هژمونیکم چین هستیم . شکست کامل این سیاست اجتناب ناپذیر است . ولی نباید به برخی عوامل که به چین امکان میدهند موفقیت های موقتی بدست آورد کم بهاداده شود .

پکن با قدرت اقتصادی زیاد و برتری داشتن از لحاظ تعداد افراد نیروهای مسلح خویش در کشورهای معینی از کشورهای آسیای جنوب شرقی تأثیر می کند و باید گفت که این تأثیر هم بی ثمر نیست . عامل دیگری که به محافل حاکمه چین کمک می کند این است که ارتشی از افراد خواسته یائو در اختیار آنانست و اینها می توانند تا حد و زیادی ، اگر چه موقتاً هم باشد ، در اوضاع اقتصادی و سیاسی يك سلسله از کشورهای آسیای جنوب شرقی تأثیر کنند . گردانندگان جمهوری خلق چین ، همانطور که یادآور شدیم ، صلاح دیگری نیز در اختیار دارند و آن سازمانها مائوئیستی و طرفدار پکن است که هم اکنون نیز در برخی از کشورهای منطقه مشغول فعالیت می باشند . این گروهها هنوز موفق میشوند به کمک جمله پردازی های "چپ گرایانه" و باصطلاح انقلابی که از رهبران پکن به عاریت گرفته اند ، در بسیاری از موارد اهالی محلی را فریب دهند . طی سه دهه ساله اخیر سخت ترین مبارزات میان انقلاب و نیروهای تجاوزکار امپریالیستی و دست نشانندگان آنها در منطقه در سرزمین های سه کشور هند و چین بوقوع پیوسته است . ولی خلق های این کشورها پیروزی های درخشانی بدست آورده اند . اما اعتلای جنبش همواره بسا "بیماری های رشد" و باآزمایش های سخت همراه است . پس از پیروزی هم خلق های سه کشور هند و چین با دشواری های فراوانی روبرو می باشند و منشأ این دشواری ها عبارت است از بی آمدن های جنگ ها ، کمی رشد ، نیت خصمانه و اقدامات امپریالیست ها و مرتجعین بین المللی . محافل حاکمه جمهوری خلق چین می کوشند از این دشواری ها بسود خود استفاده کنند و با باصطلاح "از آب گل آلود ماهی بگیرند" .

تبانی چین با امپریالیسم ژاپن و امریکا هم بسیار بنفع رهبران پکن است ، گرچه در ایمن زمینه آنها فقط در پی منافع گذرا و امروزی خود می باشند . از چنین تبانی پکن مقدم بر هر چیزی

بدین جهت سود می برد که از منفرد شدن کامل در جهان رهائی یافته است. علاوه بر این میان محافل حاکمه برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی عناصر افراطی راست گزائی هستند که اینک از سیاست خصمانه مرتجعین پکن و امپریالیست های امریکانسبت به خلق های کشورهای هند و چین پشتیبانی می کنند .

اما این بُرد هاجنبه موقتی دارد . زمان برخلاف امیال توسعه طلبان پکن جریان دارد و هرچه جلوتر می روم دشواری ها و تضاد های بیشتری در سیاست آنها پدید آمده و کار بر آنها مشکل تر می شود . گردانندگان پکن با اقدامات عملی و " تئوری های " خود ، خویشتن را بمنزله طرفداران اجرای سیاست توسعه طلبی و هژمونیم که ناسیونالیسم ارتجاعی عظمت طلبانه سلاله خانها است و داغ کثیف نفوذ الیسم نظامی متمرکز یافته چین را بر خود دارد ، افشا کردند . آنها در عین حال با امپریالیسم که اینک در جریان زوال و تباهی است همدستان شده اند . لاجرم پکن به استتار سرشست غیر عادلانه و ارتجاعی مشی خود موفق نخواهد شد . هژمونیم و توسعه طلبی پکن را ، خلق های انقلابی در همه جا و در سراسر جهان رد می کنند و آنها از لحاظ تاریخی محکوم به شکست می باشند .

ما در دوران اعتلای شدید و پیشروی پرتوان سه جریان انقلابی جهان معاصر زندگی می کنیم . سیستم سوسیالیستی با قدرت روزافزون سیاسی ، اقتصادی و نظامی خود عامل تعیین کننده پیشرفت تاریخی جامعه بشری گردیده است . جنبش در راه آزادی ملی بدون وقفه گسترش یافته و از یک پیروزی به پیروزی دیگر دست می یابد . جنبش کارگری بین المللی با تحرك زیاد پیشرفت می کند و با گام های استوار به پیش می رود . اینک سوسیالیسم عبارت از یک سیستم کامل جهانی است که اتحاد شوروی کبیر نیرومندترین تکیه گاه آن است . این سیستم دست آورد مشترک انقلاب جهانی است . سوسیالیسم به منزله نظام اجتماعی نواراده و نیروی هرسه جریان انقلابی جهان را مجسم می سازد . حمله متقابل ارتجاع پکن ، در آخرین تحلیل ، با مانع غیرقابل نفوذی یعنی با نظام اجتماعی نوروپرو خواهد شد .

جهان در گذشته شاهد حمله متقابل امپریالیسم جهانی علیه سوسیالیسم بوده است (بطور مثال مداخله امپریالیستی ۱۴ کشور علیه انقلاب پرلتری در روسیه یا تجاوز فاشیست های هیتلری برای نابود ساختن اتحاد شوروی در سال های جنگ جهانی دوم و جنگ های تجاوزکارانه استعمارگران فرانسوی و امپریالیسم امریکا بمنظور خفه کردن نظام اجتماعی نویی و پیتنام را باخاطر بیاوریم) . تاریخ این قبیل حملات متقابل ، تاریخ شکست های خردکننده امپریالیسم و افتخار آمیزترین پیروزی های سوسیالیسم است .

توسعه طلبی عظمت طلبانه چین هم طی ده ساله اخیر با چند شکست مواجه گردیده است .

شکست مرتجعین چین در تحریکات جنگی در مرزهای شوروی و چین (سال ۱۹۶۹) و عقیم ماندن کوشش‌هایی که برای از بین بردن دست‌آورد‌های انقلاب‌های ملی - دیمکراتیک در کامپو بعل می‌آمد و شکست در جنگ تجاوزکارانه علیه ویتنام سوسیالیستی از آنجمله است. توسعه - طلبی و هژمونیسیم چین در تلاش برای تحقق نیت تجاوزکارانه خود با نظام سوسیالیستی غلبه - ناپذیر روبرو گردید. خلق‌های سه کشور هند و چین بطور کامل آشکاری نشان دادند که مزم راسخ دارند بخاطر استقرار و تحکیم موفقیت‌هیریک از کشورهای تمام دشواری‌ها را از سر راه بردارند و از هر آزمایش سختی بدرآیند، بطوریکه پارچه متحد گردند و دژ نفوذ ناپذیر صلح و استقلال و دژ مقدم سوسیالیسم در منطقه آسیای جنوب شرقی را بوجود آورند. دوستی و هم‌رزمی میان خلق‌های ویتنام، لاوس و کامپوچی محوری است که تمام نیروهای کشورهای آسیای جنوب شرقی که در راه صلح، ثبات، استقلال و شکوفائی مبارزه می‌کنند، گرد آن متحد می‌شوند. این دوستی در سیمای اتحاد شوروی، جامعه کشورهای سوسیالیستی، دیگر نیروهای انقلابی و انسان‌های مترقی تمام جهان تکیه‌گاه مطمئنی دارد که عامل تعیین‌کننده پیروزی نهائی خلق‌های کشورهای آسیای جنوب شرقی بر توسعه‌طلبی و هژمونیسیم چین می‌باشد.

ماهیت سیاست محافل حاکمه کنونی چین عبارت از تئانی با امپریالیسم جهانی برهبری ایالات متحده آمریکا است. این سیاست علیه کشورهای آزاد شده مستقل و جنبش آزاد بیخش ملی و برخلاف مشی کاهش تشنج بین‌المللی در جهت تشویق و ترغیب همه جانبه مسابقه تسلیحاتی و تدارک جنگی بزرگ علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی است. لبه تیز این سیاست، مقدم بر هر چیز، بظرف کشورهای هند و چین است. اما در نظر است که بعد‌ها سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی راهم به چین ضمیمه‌کنند و مناطق نفوذ را با ایالات متحده آمریکا و ژاپن میان خود تقسیم‌کنند و به تحقق آرزوی خویش دایر بر سلطه بر جهان بپردازند. بهمین سبب است که ایستادگی در مقابل نیت ضدانقلابی و علیه خرابکارانه گردانندگان جمعیوری خلق چین نه فقط وظیفه کشورهای هند و چین و سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی، بلکه استنز مشترک تمام بشریت مترقی است. طبیعی است که خلق‌های هند و چین و تمام کشورهای آسیای جنوب شرقی باید کاملاً متحد گردند و در راه صلح و ثبات در منطقه با قاطعیت و بی‌گیری مبارزه کنند. در عین حال آنها باید مسئله ایجاد جبهه بین‌المللی خلق‌ها در دفاع از صلح و ترقی اجتماعی راهم در دستور روز قرار دهند. چنین جبهه‌ای از طرف اتحاد شوروی و جامعه کشورهای سوسیالیستی مورد حمایت قرار خواهد گرفت.

توسعه‌طلبی و هژمونیسیم چین و سایر نیروهای جنگ طلب برهبری امپریالیسم آمریکا چون خلاف جریان تاریخ عمل می‌کنند و با امیدها و آرزوهای بحق جامعه بشری در تضاد می‌باشند

مجله 'مسائل بین‌المللی' که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد، به تشریح مسائل ثوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' که نشریه ثوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس‌کننده نظریات و اندیشه‌های آنانست، انتخاب و ترجمه می‌شود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ سال ۱۹۸۱ مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' بچاپ رسیده است.

PROBLEMS OF PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and information journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world

NO 1,2,3,4 1981

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله
«مسائل صلح و سوسیالیسم» از نمایندگان احزاب
کمونیست و کارگری کشورهای زیر ترکیب میشود:
اتحاد شوروی، اتریش، اردن، آرژانتین، اسپانیا،
اسرائیل، جمهوری آفریقای جنوبی، الجزیره،
السالوادور، جمهوری دموکراتیک آلمان، جمهوری
فدرال آلمان، اندونزی، اوروگوئه، ایالات متحده
امریکا، ایتالیا، ایران، ایرلند، برزیل، بریتانیا، کبیر،
بلویک، بلغارستان، بلوی، پاراگوئه، پاناما، پرتغال،
پرو، ترکیه، چکسلواکی، دانمارک، جمهوری
دومینیکان، رومانی، ژاپن، سنگال، سوئد، سوئیس،
سودان، سوریه، شیلی، عراق، فرانسه، فنلاند، فیلیپین،
قبرس، کانادا، کلمبیا، کوبا، گواتمالا، لبنان، لوکزامبورگ،
لهستان، مجارستان، منولستان، مکزیکو، ونزوئلا،
هندوراس، هندوستان، یونان.

